



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





برادری انسان‌ها

Human Fraternity

نویسنده: سید عبداللہ انتظام‌وزیری

مترجم و محقق:

استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان

برادری انسان‌ها
نویسنده: سید عبدالله انتظام‌وزیری

متن اصلی: Human Fraternity

ناشر: Miras Farhikhtegan

محل نشر: Tehran

سال و نوبت چاپ: First / April 2021

مترجم و محقق:

استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان

ویراستار: مهندس مهرناز رشیدی

صفحه‌آرا و طراح جلد: مهندس علیرضا رشیدی

ناشر: میراث فرهیختگان Miras Farhikhtegan Publications

۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵ و ۰۲۱۵۵۵۴۰۷۶۵

ناظر فنی: مؤسسه فرهنگی هنری نوین پژوهش فیاض

Novin Pazhuhesh Fayyaz Art and Cultural Institute

چاپ اول / فروردین ۱۴۰۰ شمسی / شمارگان: ۵۰۰ نسخه

محل نشر: تهران / قطع کتاب: وزیری / قیمت: ۶۰ هزار تومان

ارتباط با نویسنده: Mansoorrashidi2017@gmail.com

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۱۳-۹۶-۲

ISBN: 978-622-7013-96-2



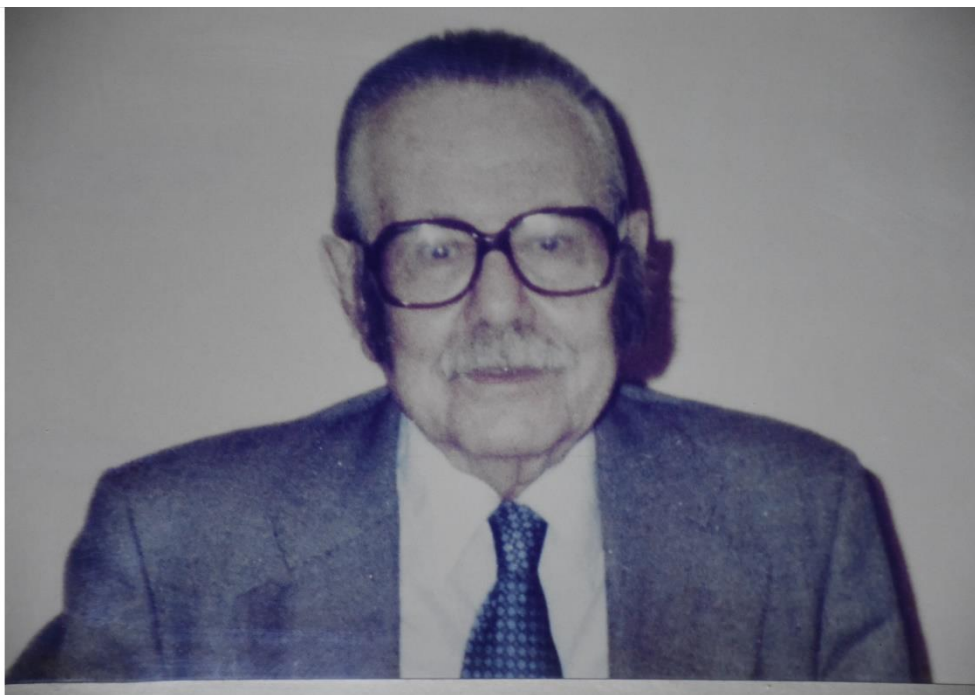
۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵
WWW.MIRASFAHRIKHTEGAN.COM



۰۹۱۲۸۵۱۹۹۸۵
WWW.MIRASFAHRIKHTEGAN.COM



- سرشناسه : انتظام، عبدالله، ۱۲۷۵ - ۱۳۶۱.
- عنوان و نام : برادری انسان‌ها= Human Fraternity / نویسنده: سیدعبدالله
- پدیدآور : انتظام‌وزیری؛ مترجم و محقق: منصور رشیدی، علی قنبریان؛ ویراستار: مهرناز رشیدی.
- مشخصات نشر : تهران: میراث فرهیختگان، ۱۴۰۰.
- مشخصات : ۳۰۱ ص.: مصور (رنگی)، عکس (رنگی).
- ظاهری
- شابک : 978-622-7013-96-2: ۶۰۰۰۰۰ ریال
- وضعیّت : فیا
- فهرست‌نویسی
- یادداشت : عنوان اصلی: Human fraternity
- یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۷۳ - ۲۷۷.
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : انتظام، عبدالله، ۱۲۷۵ - ۱۳۶۱.
- موضوع : انسان‌شناسی
- موضوع : Anthropology
- شناسه افزوده : رشیدی، منصور، ۱۳۴۰-، مترجم
- شناسه افزوده : قنبریان، علی، ۱۳۶۰-، مترجم
- رده‌بندی کنگره : GN۲۵
- رده‌بندی دیویی : ۳۰۱
- شماره کتابشناسی : ۷۵۷۸۷۸۳
- ملی
- وضعیّت رکورد : فیا



سید عبدالله انتظاموزیری

از خیران و نیکوکاران روزگار

(تولد: ۱۳۰۶/۰۱/۰۶ ش، وفات: ۱۳۶۲/۰۱/۰۲ ش)



ابراهیم صهبا، ۱۳۶۲/۰۱/۰۳

ای دریغا ای دریغا انتظام از دست رفت
فاضلی آزاده و والامقام از دست رفت
صبحگاهان در کنار خاندان خویش بود
ناگهان بار سفر بر بست و شام از دست رفت
او که عبدالله و درویشی قناعت پیشه بود
در جهان گر شادکام و تلخکام از دست رفت
عمر خود را کرد صرف خدمت نوع بشر
رفت اما حیف مردی نیک‌نام از دست رفت
گرچه جایش در بهشت جاودان باشد ولی
ای بسا افسوس کان نیکومرام از دست رفت
دوستان گویند در سوگش به چشمی اشک‌بار
ای دریغا ای دریغا انتظام از دست رفت

ابوالقاسم حالت، ۱۳۶۲/۰۱/۰۵

کس ندیدم در جهان از خاص و عام
به ز عبدالله خان انتظام
بود نیکویی در وجود او تمام
نیک روی و نیک خوی و نیک نام
گرچه از دنیا به ظاهر رفته است
تا ابد در قلب ما دارد مقام
عمر او چندان دوامی گرنیافت
بساده، عمر بس گانش را دوام

To Men of Good Will
who tirelessly struggle for the well being
of Humanity

تقدیم به انسان‌های نیک‌اندیش
که به‌نحوی خستگی‌ناپذیر
برای بهتر زیستن بشریت تلاش می‌کنند

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۱۵
مقدمه مترجمان.....	۱۹
۱. زندگی نامه و خدمات سید عبدالله انتظام وزیری	۱۹
۲. زندگی نامه مختصر	۵۴
۱.۲. عبدالله انتظام کیست؟	۵۵
۲.۲. ابتکارات عبدالله انتظام	۵۸
۳.۲. حل و فصل اختلافات مرزی و مالی با دولت شوروی	۵۹
۴.۲. پذیرفتن مقام نخست وزیری	۵۹
۳. اشعاری در ستایش سید عبدالله انتظام وزیری	۶۰
محمد جبل عاملی	۶۰
اردشیر بینش آق اولی از آمریکا، ۱۳۶۲/۰۱/۰۶	۶۱
تهران، حسام الدین دولت آبادی	۶۲
دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، ۱۳۶۲/۲/۷	۶۳
دکتر نشاط	۶۵
۴. تسلط به زبان انگلیسی	۶۷
۵. درباره کتاب حاضر	۹۰
نکاتی درباره کتاب حاضر	۹۵
منابع مقدمه مترجمان	۱۰۷
مقدمه نویسنده	۱۰۹
فصل اول: کشمکش ابدی	۱۱۵
۱. امیال اولیه	۱۱۵
۲. غرایز، گرایش ها، توانایی ها	۱۱۹



- ۱.۲. تنفر ۱۱۹
- ۲.۲. ترس و ایمان ۱۲۱
- ۳.۲. عشق ۱۲۳
- ۴.۲. حس زیبایی‌شناختی ۱۲۴
- ۵.۲. هوشمندی ۱۲۷
- ۶.۲. وجدان ۱۲۹
- ۷.۲. مروری بر مطالب ۱۲۹
۳. دوره مذهبی ۱۳۲
۴. ترازنامه مذهب ۱۳۵
- ۱.۴. محاسن ۱۳۵
- ۲.۴. معایب ۱۳۹
۵. جامعه انسانی ۱۴۴
۶. ملل متحد و اندیشه جهان‌شمول ۱۵۱
۷. ایدئولوژی‌ها ۱۵۷
۸. آزادی، برابری، برادری ۱۶۲
- ۱.۸. آزادی ۱۶۲
- ۲.۸. برابری ۱۶۳
- ۳.۸. برادری ۱۶۴
۹. ترازنامه جامعه انسانی ۱۶۶
- ۱.۹. محاسن ۱۶۶
- ۲.۹. معایب ۱۶۹
۱۰. نتیجه‌گیری ۱۷۴
- فصل دوم: مطالعه علمی بشر ۱۸۳

۱. انسان معجونی اسرار آمیز.....	۱۸۳
۲. مسیر با کمترین مقاومت.....	۱۸۹
۳. دلیل نوشتن این کتاب.....	۱۹۶
۴. مطالعه انسان به عنوان یک موجود زنده.....	۲۰۱
۵. مطالعه انسان از دیدگاه روان شناختی.....	۲۰۷
۶. مطالعه انسان از دیدگاه اخلاقی.....	۲۱۴
۷. جایی که دود باشد، آتش هم هست.....	۲۱۹
۸. نتیجه گیری.....	۲۲۴
فصل سوم: مؤسسه انسان پژوهی.....	۲۳۱
۱. تشکیل مؤسسه.....	۲۳۱
۲. مؤسسه انسان پژوهی و سازمان ملل متحد.....	۲۳۶
۳. بودجه مؤسسه.....	۲۴۰
۴. اندکی بدبینی.....	۲۴۵
۵. چند داستان.....	۲۴۸
[مطالب یکی از روزنامه های مهم].....	۲۵۶
۶. درخواستی از دولت های جهان و سازمان ملل متحد.....	۲۶۵
۷. درخواستی از خوانندگان.....	۲۷۰
منابع متن ترجمه شده.....	۲۷۴
پژوهش های مشترک استاد منصور رشیدی و دکتر علی قنبریان.....	۲۷۶
کتاب ها.....	۲۷۶
لوح فشرده.....	۲۷۶
مقالات.....	۲۷۶
فهرست اعلام.....	۲۷۹



مقدمه مترجمان

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم
 نباشد همان نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار
 بیا تا به شادی دهیم و خوریم چو گاه گذشتن بود بگذریم^۱

۱. زندگی نامه و خدمات سیدعبدالله انتظام وزیری

سیدعبدالله انتظام وزیری در ششم فروردین ۱۲۷۴^۲ در یکی از خانواده های سرشناس قاجار متولد شد. وی فرزند سیدمحمد انتظام السلطنه بود. بعد از اتمام دوران دبیرستان و تحصیلات عالی وارد دنیای سیاست شد و توانست به سرعت مدارج دیپلماتیک را طی کند. سیدعبدالله انتظام وزیری از دیپلمات های با سابقه وزارت امور خارجه بود.^۳ وی سال ها مشاغل حساس سیاسی و کنسولی و سفارت ایران در کشورهای مختلف و ریاست ادارات مختلف وزارت امور خارجه و مأموریت های سیاسی در آلمان و آمریکا را به عهده داشت.^۴ همچنین مدتی رئیس دانشکده فلسفه دانشگاه تهران بود. در سال ۱۳۳۰ شمسی وزیر امور خارجه کابینه حسین علاء بود. سپس نایب نخست وزیری را بر عهده داشت و نماینده ایران در سازمان های بین المللی بود. انتظام وزیری در تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۵۳ (۲۹ تیر ۱۳۳۲) جزء هیئت کارشناسان حل اختلاف و انعقاد قرارداد کنسرسیوم انتخاب شد.

۱. غلامحسین یوسفی، فرهنگ درست نویسی سخن، «ما و شاهنامه»، ص ۴۱۳.

۲. این تاریخ بر روی سنگ قبر نوشته شده است.

در کتاب «مدیران صنعت نفت ایران» تألیف عباس طرفی (عبدالله پور) جلد ۴ صفحه ۹۷۱، تاریخ تولد ۱۲۸۷ ذکر شده است که صحیح نیست.

۳. عباس طرفی (عبدالله پور)، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۴، ص ۹۷۲-۹۷۳.

۴. حسن نراقی و فرخ غفاری، خاندان غفاری کاشان، ص ۲۹.



سید عبداللہ انتظام‌وزیری (سنین جوانی)

وی در سال ۱۳۳۶ در دوران نخست‌وزیری حسین علاء، از سیاست کناره گرفت و به سمت رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران منصوب شد^۱ و تا سال ۱۳۴۲ در این سمت بود. انتظام‌وزیری در مدت تصدی ریاست شرکت ملی نفت، از مشاوران نزدیک شاه و وزیر دربار وقت، حسین علاء بود. وی در سال ۱۳۳۹ به خادم افتخاری حرم امام رضا علیه السلام منصوب شد. حکم صادر شده از طرف متولی حرم، روی دیوار مقبره آویزان است.

۱. سیدعبدالله انتظام‌وزیری بعد از سهام السلطان بیات، کرسی ریاست هیئت مدیره را به دست آورد.

عباس طرفی (عبدالله‌پور)، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۴، ص ۸۸۰.

وی ۲ مرتبه رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران شد. مرتبه اول از ۱۳۳۶ شمسی تا دوم آبان ماه ۱۳۴۲ و مرتبه دوم از آذر ماه ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. در زمان ریاست ایشان، امیرعباس هویدا رئیس کل امور اداری بود.



شماره ۲۱۷۲ / ۲۷۵۳

تاریخ ۱۳۳۱.۱

جناب آقای عبد الله استظام

نظر بر این نیت و خلوص عقیدتی که نسبت بدار ولایت مدار

حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحية دارید بموجب این حکم

بست خادم افتخاری آستان قدس رضوی منصوب میشود

تا ارفیض خدمت برخوردار و بغیرت و افتخار مضوی نائل و بمواره سرفرازا

نیابت تولیت عظمی - محمد مهران



حکم صادر شده از طرف متولی حرم امام رضا علیه السلام

شماره ۲۷۵۳/۳۱۷۲

تاریخ ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۹

جناب آقای عبدالله انتظام نظر به پاکی نیت و خلوص
عقیدتی که نسبت به دربار ولایت مدار حضرت ثامن الائمه
علیه آلاف الثناء و التحية داريد به موجب این حکم
به سمت خادم افتخاری آستان قدس رضوی منصوب
می شوید تا از فیض خدمت برخوردار و به عزت و افتخار
معنوی نائل و همواره سرفراز باشید.

نیابت تولیت عظمی محمد مهران



هیئت مدیره شرکت نفت

سید عبدالله انتظام‌وزیری (نشسته)

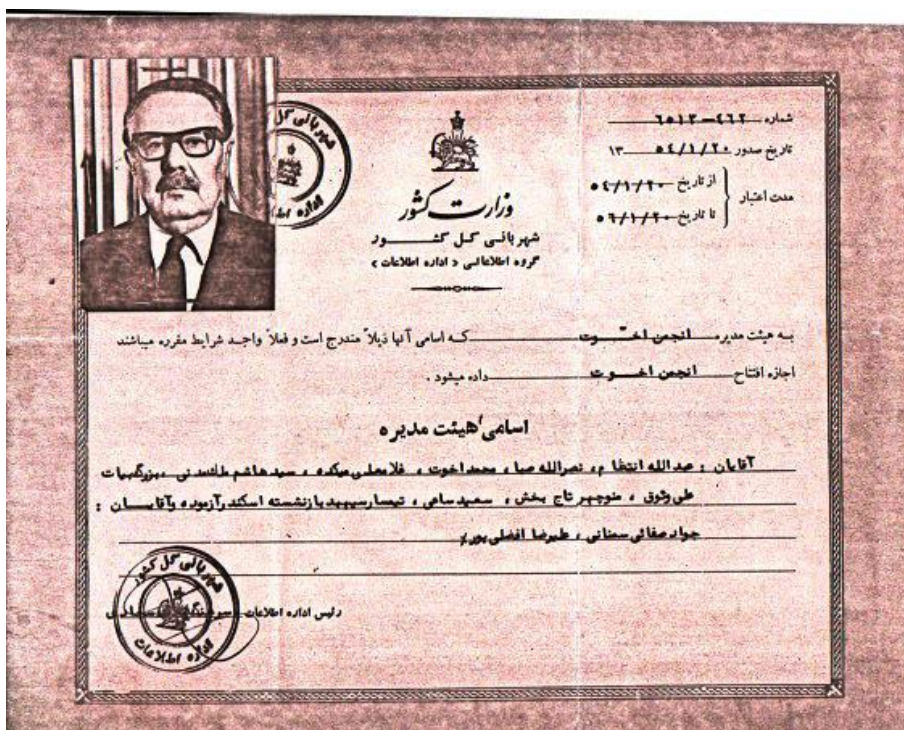
امیرعباس هویدا (از راست نفر چهارم ایستاده)

عبدالله غفاری / خواهرزاده انتظام‌وزیری

(از راست نفر اول ایستاده)



سید عبدالله انتظام وزیری
(رئیس انجمن اخوت)
و اعضای هیئت مشاوره



اسامی هیئت مدیره انجمن: عبدالله انتظام، نصرالله صبا، محمد اخوت، غلامعلی میکده، سیدهاشم ملک مدنی، بزرگ بیات، علی وثوق، منوچهر تاج‌بخش، سعید ساعی، تیمسار سپهبد بازنشسته اسکندر آزمون، و آقایان: جواد صفائی سمنانی، علیرضا افضلی‌پور

این اعضا همگی در کارهای خیر و نیک پیش قدم بودند؛ همچون مرحوم علیرضا افضلی‌پور که در سال ۱۳۵۳ به همراه همسرش (فاخره صبا) در ساخت دانشکده فنی مهندسی شهر کرمان، کمک مالی و مساعدت کرد.



تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۰

شماره ۱۷۱

هیات امناء

مسجد میرزا عیسی وزیر

اداکل تحسن اوده

چون سائر راسی ۱۷۳۸ اربع ۱۳۳۵، ۱۰، ۲۹ اداکل تحسن اوده و ۱۰ - ۱۰

۹۵۸۹ مربع ۱۳۳۵، ۴، ۲۴ ادهی قصدی قوه میرا عیسی وزیر قای غیبیه نظام و اداکل

و غیره کلمه قصدی البی تغییر یافته است و در قوه میرا عیسی وزیر قای غیبیه نظام و اداکل

لذا تقدم حواشی است به تغییر کلمه قصدی به غیره قای غیبیه نظام و اداکل

۱- میرزا یحیی قوت علی صاحب اول

۲- میرزا ابراهیم

۳- میرزا علی وزیر - میرزا عیسی وزیر که مختار است

۴- میرزا غیبیه نظام و اداکل

۵- میرزا محمد نظام و اداکل

۶- میرزا علی نظام و اداکل

کتاب اداکل کوی میرزا عیسی ۲۴ قس ۶۸۱۳۸۹ - اداکل

میرزا عیسی وزیر



سند فوق در تاریخ ۱۳۵۸/۰۳/۲۰ از طرف وکیل سیدعبدالله انتظام‌وزیری، آقای احمد کاوه، به سازمان اوقاف نوشته شده است.

پایین برگه نام پدر و اجداد سیدعبدالله انتظام‌وزیری نوشته شده است. بنابراین گفته آقای منصور رشیدی، متن پایین سند، دست خط سیدعبدالله انتظام‌وزیری است:

«۱. میرزا بزرگ قائم مقام اول ۲. میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم ۳. میرزا موسی وزیر— میرزا عیسی وزیر که بلاعقب بوده ۴. سیدعبدالله انتظام السلطنه ۵. سید محمد انتظام السلطنه ۶. سیدعبدالله انتظام»

همان طور که ملاحظه می‌شود در این سند، سلسله نسب به ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که در زمان محمدشاه قاجار صاحب منصب بوده، رسیده است.

انتظام‌وزیری در دوران تصدی به علت اینکه در جریان وقایعی که به بازداشت امام خمینی علیه السلام و قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و کشتار مردم انجامید، به اتفاق حسین علاء که در آن زمان وزارت دربار را به عهده داشت و چندتن دیگر از رجال سیاسی آن روز مانند سردار فاخر حکمت و ژنرال یزدان‌پناه (ریاست بازرسی شاهنشاهی) نزد شاه رفت و عواقب سیاست علم را در برابر روحانیت گوشزد کرد و بالاخره نتوانست آن طوری که باید و شاید منافع صاحبان قدرت را حفظ کند.^۱ روز پنج‌شنبه دوم آبان ۱۳۴۲ از ریاست هیئت‌مدیره و مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران استعفا کرد.^۲ سیدعبدالله انتظام‌وزیری پس از کناره‌گیری از مدیر عاملی شرکت ملی نفت ایران به عنوان نائب نخست‌وزیر و وزیر مشاور وارد کابینه حسین علاء شد.

وی پس از سقوط دکتر مصدق سمت وزارت امور خارجه را در کابینه سرلشکر زاهدی به عهده گرفت. علت برکناری او از سمت وزارت امور خارجه این بود که او به

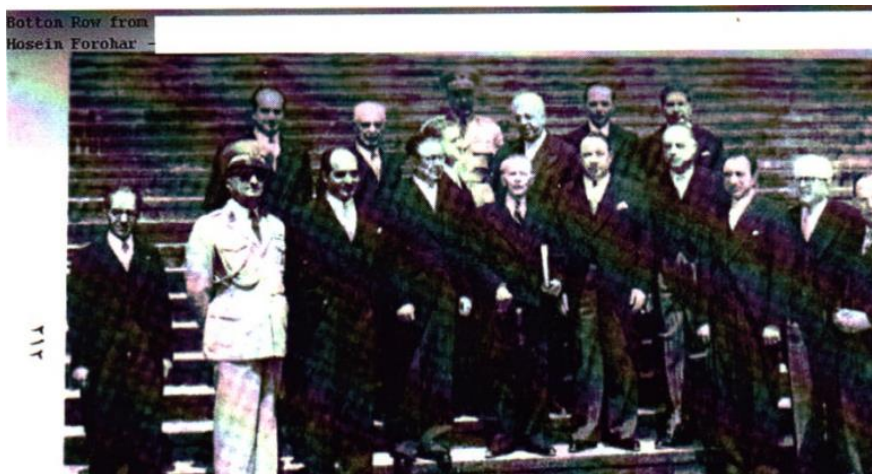
۱. به نظر می‌رسد، مرحوم انتظام چون سیاست‌های افرادی مانند علم را قبول نداشت، منافعشان را حفظ نکرد؛ نه اینکه توانایی و کفایت نداشته باشد.

۲. عباس طرفی (عبدالله‌پور)، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۴، ص ۹۷۱؛ <http://yon.ir/1kBtX>.



هیچ وجه حاضر نبود تا زیر بار امضای الحاق ایران به پیمان بغداد (که یک قرارداد نفتی بود) برود.^۱

۱. غلامرضا سحاب، سالنامه تفرش، ص ۱۱۳.



۱۱۱

عبدالله انتظام در کابینه حسین علاء کفیل نخست وزیر بود
 به چپ: دکتر جهان‌شاه صالح - دکتر اردلان - امیر اسدالله علم - دکتر مقبل - غلامحسین فروهر - حسین علاء - عبدالله انتظام -
 القانی - سرلشکر وثوق - محمود هدایت
 دکتر محمود مهران - ابراهیم کاشانی - عباسقلی گلشایان - سرلشکر انصاری - محمودناصری - ناصر نوالفقاری

Abdulah in Ala's Cabiner as Vice prenuer

Bottom Row from Right to Left: Dr. Janahsha Saleh - Dr. Ardalan - Amir Asadollah Alam - Dr. H
 Hosein Forohar - Hosein Ala - Abdolah Entezam - Taleghani - Major Genral Vosoogh - Mahmoud H
 Top row : Dr. Mahmoud Mehran - Ebrahim Kashani - Abbas Gholi Golshaiian - Genral Ansari - Mah
 Naser Zolfaghari

سیدعبدالله انتظام در کابینه حسین علا کفیل نخست‌وزیر بود
 از چپ:
 دکتر جهان‌شاه صالح، دکتر اردلان، امیر اسدالله علم، دکتر
 مقبل، غلامحسین فروهر، حسین علا، عبدالله انتظام، القانی،
 سرلشکر وثوق، محمود هدایت



نفر دوم از بالا سمت چپ: سیدعبدالله انتظام‌وزیری
(وزیر امور خارجه)

نفر دوم از سمت راست: دکتر علی امینی (وزیر دارایی)

نفر سوم از سمت راست: سپهبد زاهدی (نخست‌وزیر)



عبدالله انتظام در کنار هویدا و حسنعلی منصور

بنابر تصویب هیئت وزیران در تاریخ ۱۳۴۷/۰۱/۱۷ سیدعبدالله انتظام‌وزیری عضو هیئت عالی برنامه شد. وی عضو یازده نفره هیئت مشاوران انجمن اخوت است که پس از سپهبد فرج‌الله آق‌اولی در سال ۱۳۵۴ به‌عنوان رئیس انجمن انتخاب شد.^۱

محمدرضا شاه، در سال ۱۳۵۷ش، که خطر سقوط سلطنت خویش را احساس می‌کرد، از انتظام خواست که مقام نخست‌وزیری را بپذیرد اما وی قبول نکرد.^۲ انتظام در سال ۱۳۵۷ در بحبوحه اعتصابات کارکنان صنعت نفت برای مدت کوتاهی، بار دیگر مدیریت عامل و ریاست هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران را به عهده گرفت. مدیران و کارکنان سطح بالای شرکت نفت، انتظام‌وزیری را پذیرا شدند، ولی کارگران اعتصابی شرکت نفت در آستانه پیروزی انقلاب، حاضر به ترک اعتصاب و بازگشت از راه رفته نبودند. سیدعبدالله انتظام‌وزیری با پیروزی انقلاب بار دیگر خانه‌نشین شد.^۳ عبدالله و برادرش نصرالله، در عرصه سیاسی ایران در دوران معاصر حضور چشمگیری داشتند تا جایی که دو برادر به «دوقلوهای سیاسی» معروف شدند.^۴ و در عین حال، از افراد نیکوکار و خیر بوده و در دستگیری از نیازمندان و مستمندان، بسیار کوشا بودند.

سیدعبدالله در زمان ریاست دکتر محمد نصیری بر مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، از اعضای آن مرکز بود.^۵

۱. مسعود همایونی، تاریخ سلسله‌های طریقه نعمة‌اللهیه در ایران: از سال ۱۱۹۰ هجری قمری تا سال ۱۳۹۶ هجری قمری، ص ۲۱۷.

2. yon.ir/qP1Gr.

۳. عباس طرفی (عبدالله‌پور)، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۴، ص ۹۷۱-۹۷۳.

4. yon.ir/Z6cA8.

۵. اطلاعاتی درباره مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، ص ۱.



متن یکی از اسنادی که نزد آقای منصور رشیدی است:

سند: دانشگاه تهران

دفتر رئیس دانشگاه. ۱۲۸۷۴. ۲۵۳۶/۰۲/۲۸

جناب آقای عبدالله انتظام به پیشنهاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و تصویب شورای دانشکده مزبور و به استناد اساس نامه مرکز مطالعات عالی بین‌المللی به موجب این حکم به عضویت شورای مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده مزبور تعیین می‌شوید. یقین است همکاری و راهنمایی جنابعالی در پیشرفت وظایف و فعالیت‌های مهم آموزشی و تحقیقاتی این مرکز ذی‌قیمت خواهد بود.

رئیس دانشگاه تهران، احمد هوشنگ شریفی



دانشگاه تهران

دفتر رئیس دانشگاه

۱۳۸۷۴

۱۳۳۶ / ۲ / ۲۸

جناب آقای عبداله انتظام

به پیشنهاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی و تصویب شورای دانشکده
مزبور با استنادا سا سنامه مرکز مطالعات عالی بین المللی بموجب این حکم
بعضویت شورای مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشکده مذکور تعیین
میشود .
یقین است همکاری و راهنمایی جناب عالی در پیشرفت وظائف و فعالیت های
مهم آموزشی و تحقیقاتی این مرکز ذی قیمت خواهد بود .

رئیس دانشگاه تهران

احمد هوشنگ شریفی

عضویت در شورای مرکز مطالعات عالی بین المللی
دانشکده حقوق و علوم سیاسی



وی کتاب «سرنوشت بشر»^۱ نوشته لکنت دونوئی و نوشته‌های دیگر را^۲ ترجمه کرد. سیدعبدالله انتظام‌وزیری در شعر و ادب مطالعه داشت و از نوشته‌های او می‌توان به سلسله مقالات «نظری تازه به تصوف و عرفان» با امضای لادری اشاره کرد. نشریه عهد ترقی از جمله آثار اوست.^۳

آقای سیف‌الله وحیدنیا (رئیس انتشارات وحید) در مقدمه کتاب «مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای حواس» درباره ایشان گوید:

مترجم کتاب، زنده‌نام سیدعبدالله انتظام‌وزیری از متفکران زمان ما بود. وی مردی زبان‌دان، عارف، شاعر، اهل مطالعه و فکر، و صاحب اندیشه بود. کتاب «سرنوشت بشر» را سالیان پیش ترجمه کرد و «نظری تازه به تصوف و عرفان» را نیز نوشت که تحت نام «لادری» در مجله وحید چاپ و بعداً به صورت کتاب در دسترس علاقه‌مندان گذاشته شد. «مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای حواس» نیز از آثار آن شادروان است که یک سال پیش از رحلت آن را ترجمه و آماده ساخته و برای چاپ و نشر به این ارادتمند سپرده بود و اکنون برای شادی روح آن مرحوم و تسلای خاطر همسر داغدیده‌اش (فرح‌علیای زنده انصاری که از طایفه کریم خان زنده است) و یاران وفادارش به زیور طبع آراسته می‌شود.^۴

و در مقدمه کتاب «نظری تازه به عرفان و تصوف» درباره این کتاب چنین آورده: مجموعه‌ای در برابر دیدگان داری کم حجم و پرمعنا. من آن را خواندم و پسندیدم و به نشر آن در مجله وحید مبادرت ورزیدم تا نفع آن عام‌تر باشد و هزاران خواننده

۱. اطلاعات کتاب: دونوئی، لکنت، بی‌تا، سرنوشت بشر، مترجم: سیدعبدالله انتظام‌وزیری، بی‌جا، انتشارات صفی‌علی شاه.

۲. مانند کتاب «مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای حواس».

۳. غلامرضا سحاب، سالنامه تفرش، ص ۱۱۳.

۴. آرتور کوستلر، مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای حواس، ص ۷. (پیش‌گفتار سیف‌الله وحیدنیا)

کنجکاو و مشتاق مجله نیز آن را بخوانند و از مجالس شیرین و جاذب و جالب آن بهره‌ور شوند. اکنون به خواست گروهی از خوانندگان به نشر جداگانه آن پرداخته‌ام تا شما و دیگر طالبان معرفت را در این جهان مادی...^۱

۱. سیدعبدالله انتظام‌وزیری، نظری تازه به عرفان و تصوف، ص ۴. (مقدمه ناشر)



سر نوشت بشر

تالیف: لکنت دونوئی
ترجمه: عبدالله انتظام



نظری تازه

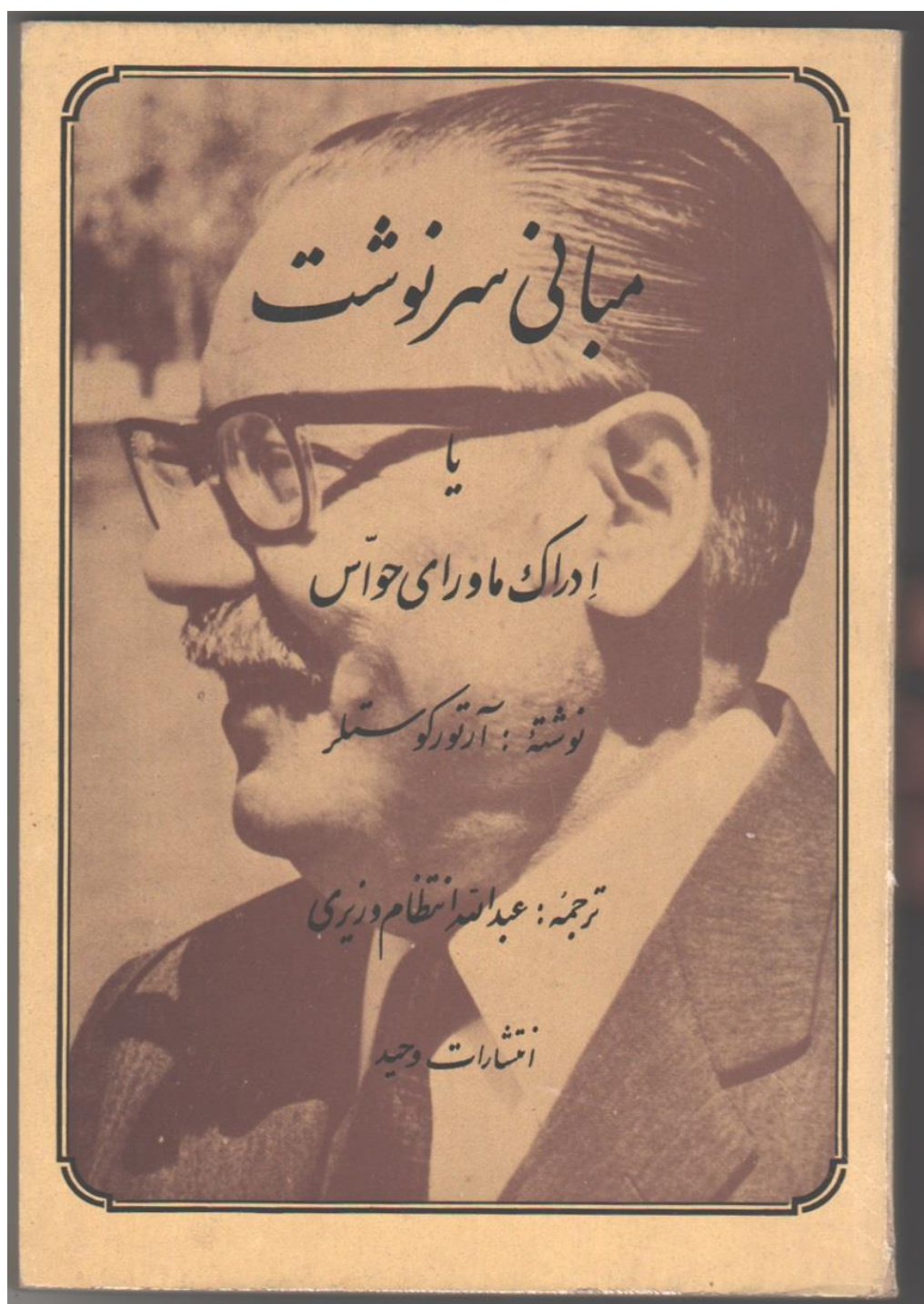
۴

عرفان و تصوف

از : لاددی



انتشارات وحید



از آنجا که انتظام فرد فرهنگ‌دوستی بوده است، برخی از نسخه‌های خطی رساله‌های اساتید و دوستانش نزد وی بوده است. نسخه‌هایی که اگر تصحیح و احیا شوند، در پیشبرد علم و فرهنگ بسیار تأثیرگذار خواهند بود. در سفرنامه‌ی ظهیرالدوله صفحه ۳۲ به این مطلب تصریح شده است:

«آقا رضای حضور علی ملقب به شمس العرفا که برادر صفی می‌بوده است برخی از سوانح حیات او را هم به نقل از شخص وی (صفی) منظوم کرده است و نسخه‌ی منظومه او به دست عبد الله انتظام مرحوم می‌بوده است.»

سید عبد الله انتظام‌وزیری از سید نصر الله بزرگ‌تر بود و پدرشان (سید محمد)، سید عبد الله را وصی خود قرار داد.

متولی موقوفات میرزا موسی وزیر تفرشی و میرزا عیسی خان وزیر، سید محمد انتظام السلطنه (بینشعلی) و بعد از وی سید عبد الله انتظام‌وزیری و هم‌اکنون سید محمد (فرزند سید عبد الله) است.

در یکی از اسناد چنین آمده است:

«براساس رأی شماره ۱۷۳۸ مورخ ۱۳۳۵/۱۰/۲۹ اداره کل تحقیق اوقاف و نامه شماره ۹۵۸۹ مورخ ۱۳۳۶/۰۴/۲۴ شمسی تصدی موقوفه میرزا عیسی وزیر به آقای عبد الله انتظام واگذار شد.»

سید عبد الله انتظام در تاریخ ۱۳۲۵/۱۱/۲۵ در ژنو بوده و به محمود غفاری (شوهر خواهرش) در ارتباط با موقوفات میرزا عیسی خان وزیر وکالت داد. اصل وکالت‌نامه در کتابخانه شخصی استاد منصور رشیدی بود. ایشان این سند را به همراه ۳ سند دیگر در تاریخ ۱۳۹۸/۰۹/۰۳ با شماره ثبت ۶۰۰ به سازمان اسناد ملی ایران، اهدا کرد.

خوانش وکالت‌نامه:



ژنو^۱ به تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۲۵

به موجب این ورقه جناب آقای محمود غفاری دارای شناسنامه شماره ۲۵۶۹۴ بخش چهار تهران^۲ از طرف این جانب عبدالله انتظام‌وزیری دارای شناسنامه شماره ۶۴ بخش چهار تهران^۳ متولی موقوفات مرحوم میرزا عیسی وزیر وکالت دارند که نسبت به کلیه املاک موقوفه مزبور و رقبات در تهران^۴ و بلوک اشتهاورد و حومه تهران^۵ اعم از مستغلات^۶ و یخچال و املاک مزروعی و غیره، هرگونه معامله نقاله اعم از قطعی و شرطی و رهنی و معاوضه و مبادله و اجاره دادن با هرکسی در هر مدت و هر مبلغ که صلاح بدانند انجام داده در تنظیم اسناد و امضاء اوراق و دفاتر و اخذ وجوه و اجرت‌المثل و خسارت و نیز در فسخ و تجدید معاملات و تقاضای صدور اجرائیه نسبت به عملیات اجرایی من البدو الی الختم و انجام سایر تشریفات و شئونات مراجعه به موضع وکالت وکیل مرقوم دارای همان اختیاراتی خواهند بود که این جانب نسبت به تولیت دارم و در ضمن توکیل غیر در تمام مراحل نیز مجازند.

امضاء: «عبدالله انتظام‌وزیری»^۷

شماره ۲۸۰/۶۴

تاریخ ۲۵/۱۱/۲۹

۱. ژنو: دومین شهر پرجمعیت کشور سوئیس پس از زوریخ است.

۲. سند: «طهران».

۳. سند: «طهران».

۴. سند: «طهران».

۵. سند: «طهران».

۶. محلی که از آن کرایه می‌گیرند.

۷. تا اینجا دست خط سیدعبدالله انتظام است. از اینجا به بعد، ظاهراً نوشته کارمند سفارت خانه است.

قونسولگری^۱ سفارت شاهنشاهی در برن^۲ صحت امضای آقای عبدالله انتظام‌وزیری را که در بالا به علامت (ضربدر) مشخص گردید، تصدیق می‌نماید. مبلغ ۴/۶۰ فرانک^۳ دریافت و معادل ۳۵ ریال تمبر باطل گردید.

مهر: «باطل»

مهر: «قونسولگری شاهنشاهی ایران برن»

۱. منسوخ است. کنسولگری. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۵۶۱۰.

۲. برن: پایتخت کشور سوئیس است.

۳. فرانک: واحد پول کشور سوئیس است.



ژنو، پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵

بر حسب این که در قبال آنکه در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 عید الله و در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 که نسبت به عید الله که در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 و در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 در پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵
 در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵

در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵

شماره ۲۸۰/۱۵۴

تاریخ ۲۹/۱۱/۲۵

تقدیر نامه من ۴۱۶۰ و در روز دوشنبه شانزدهم بهمن ۱۳۲۵ پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۲۵



وکالت سید عبداللہ انتظام به محمود غفاری (شوهر خواهرش)

در ارتباط با موقوفات میرزا عیسی خان وزیر

ژنو، ۱۳۲۵/۱۱/۲۸

سیدعبدالله و برادرش سیدنصرالله، از نیکوکاران روزگار بوده و در دستگیری و نوازش مستمندان و فقیران، به جد خویش، حضرت علی علیه السلام تمسک کرده بودند؛ به طوری که برای برخی از درماندگان مقرری تعیین کرده بودند که به صورت ماهیانه مبالغی به آنها بدون هیچ گونه منتهی هدیه می کردند. همچنین در محله خانی آباد تختی، تقریباً ۱۴۸ واحد مسکونی وقف مستمندان کرده اند.

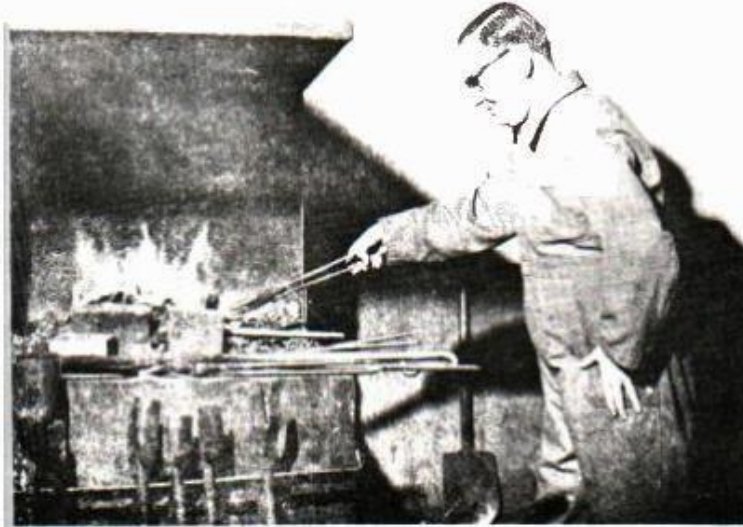
سیدعبدالله با آنکه آباء و اجدادش از بزرگان و وزارای مملکت بوده و خودش نیز به مدارج عالی اجتماعی و شغلی رسیده بود، ذره ای غرور و تکبر در وجودش نبود؛ به گونه ای که پس از استعفا از ریاست شرکت نفت، کارگاه آهنگری و تراش کاری احداث کرد و شخصاً به کودکان بی بضاعت و فقیر، صنعت آهنگری و تراش کاری آموزش می داد و سپس در کارهای مختلف آنها را می گمارد.



عبدالله انتظام بعد از برکناری از ریاست شرکت نفت یک کارگاه آهنگری باز کرد و به کودکان بی‌بصاعت کارهای آهنگری یاد می‌داد - در اس عکس او را در میان شاگردانی ملاحظه می‌کنید.

Abdullah after decension from the NIOC, devoted his time to his metalurgy workshop and volunteering his time teaching metal workshop at schools in the poorer neighborhoods in Tehran.

سیدعبدالله انتظام‌وزیری
در میان شاگردانش در کارگاه آهنگری



عبدالله انتظام
سیاستمدار
معروف در
کارگاه
آهنگری اش

Abdullah in his workshop which was donated to the university

سیدعبدالله انتظام وزیری سیاستمدار معروف
در کارگاه آهنگری اش



برادر سیدعبدالله انتظام‌وزیری، سیدنصرالله است. سیدنصرالله در زمان پهلوی اول و دوم از صاحب‌منصبان رده بالای حکومتی بود. پس از برگزاری مجمع عمومی، نصرالله انتظام به سمت رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل برگزیده شد. به هنگام تصدی این پست از سوی انتظام، محمدرضا پهلوی بنا به دعوت رئیس‌جمهور آمریکا، سفری به این کشور کرد و انتظام به هنگام ورود شاه به نیویورک از وی استقبال کرد. در جریان مراسم استقبال، انتظام برخلاف معمول دست شاه را نبوسید و این امر موجب رنجش و عصبانیت وی گردید... بعدها شاه همواره از عدم دست‌بوسی نصرالله انتظام گله‌مند بود.^۱

سیدعبدالله ۲ همسر داشت.

الف) همسر اولش با نام مادام مارگریت بود. ایشان اصالتش آمریکایی بود. از وی ۲ فرزند دارد:^۲

- سیدمحمد (هیوم حوران). وی سفیر آمریکا در عربستان سعودی بود.
- لیلا برنان.

ب) همسر دومش فرح‌علیا زند انصاری از خاندان کریم خان زند است. وی زمانی سخنگوی دولت بوده است. سیدعبدالله از همسر دومش فرزندی نداشت. همسر وی از خیران بود و برای ایتم، جزامیان، نابینایان، و مستمندان کهریزک، به‌صورت مستمر، مبالغی را مصرف و اهدا می‌کرد.

پدر همسر دومش نصرالله انصاری است. وی دیپلمات وزارت امور خارجه دوره پهلوی بود. در روز نیمه شعبان تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۲۳، هنگام بازگشت از مأموریت

۱. محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی، خاطرات نصرالله انتظام: شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار، ص ۱۴۵.

۲. در کتاب «مدیران صنعت نفت ایران» جلد ۴ صفحه ۹۷۳ به اشتباه نوشته شده است که سیدعبدالله انتظام ۳ فرزند داشت.

اداری از شیراز، در سانحه هواپیما خود، همسر، و دخترش (عزیزه انصاری و بانو ماه تابان انصاری) درگذشتند. مقبره این سه نفر در آرامگاه امامزاده سیدعبدالله در شهر ری است.

سیدعبدالله انتظام السلطنه در دوم فروردین ۱۳۶۲^۱ وفات کرد و در شهر ری آرامگاه ابن بابویه آرمید.

۱. این تاریخ بر روی سنگ قبر نوشته شده است.



مقبره فرح علیا زند انصاری

همسر دوم سید عبداللّه انتظام وزیری

تهران، بهشت زهرا ع، ۱۳۹۷/۱۲/۰۱ شمسی

سنگ قبر:

هو ۱۱۰. مرحومه بانو فرح علیا زند انصاری فرزند نصرالله

همسر مرحوم سید عبداللّه انتظام. تولد: ۱۳۰۴/۰۶/۰۴.

وفات: ۱۳۷۶/۰۲/۰۵.

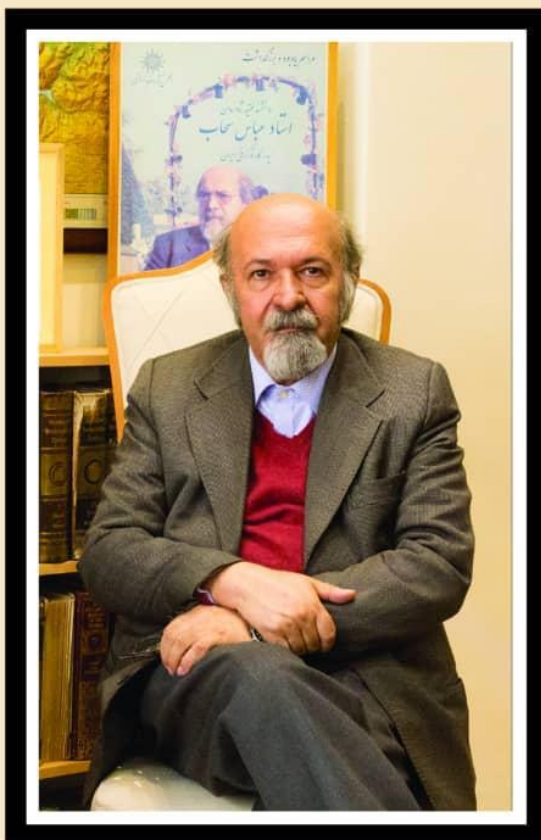
مرحومه خانم طاهره زند انصاری فرزند نصرالله همسر

لطفعلی خان وفائی. تولد: ۱۳۰۷/۰۱/۰۱. وفات:

۱۳۸۳/۰۸/۳۰. قطعه ۷۰ ردیف ۱۵ ش ۳۴.



از فضلی معاصر، مرحوم غلامرضا سحاب، در کتاب «سالنامه تفرش» به شخصیت‌شناسی سیدعبدالله انتظام‌وزیری و صاحب‌منصبان از خاندان وی پرداخته است.



غلامرضا سحاب انسانی راستین که تمامی وجودش عشق بود و عمری را وقف خدمت به اعتلای فرهنگ و دانش این مرز و بوم کرده بود از میان ما رقت. جغرافیای این مملکت مدیون خدمات ارزنده اش می باشد. نامش جاویدان و در حافظه تاریخ ماندگار خواهد ماند.

بنیاد فرهنگی سحاب
۱۶ تیرماه ۱۳۹۹



در کتابخانه ملی ایران برخی از اسناد مربوط به ایشان وجود داشته و اطلاعات اسناد
در پایگاه اطلاع رسانی کتابخانه، ثبت شده است. نمونه:



شناسه سند	:	۳۶۰/۵۱۶۳
عنوان	:	کمک صد میلیون دلاری آمریکا به ایران برای چاپ اسکناس
منشا	:	ایران. وزارت امور خارجه
		Iran. Vezarat Omur Kharejeh
تاریخ / دوره ایجاد	:	۱۳۳۲ ق.
مشخصات ظاهری	:	ص.۱
دامنه و محتوا	:	تلگراف عبدالله انتظام به نصراله انتظام و مشاوره در خصوص کمبود اسکناس و امکان استفاده از کمک صد میلیون دلاری آمریکا به ایران به عنوان پشتوانه‌ای برای چاپ اسکناس در زمان تعطیلی مجلس و...
توصیفگر	:	ایران. وزارت امور خارجه
		Iran. Vezarat Omur Kharejeh
توصیفگر	:	کمک های نقدی
		چاپ
		پول
		ارز
		نفت
		نهضت ملی شدن نفت
		کودتای بیست و هشت مرداد
		مجلس شورای ملی
		قاجاریه
توصیفگر	:	آمریکا
		انگلستان
مرکز نگهداری سند	:	آرشیو ملی ایران
شناسه سند	:	۳۶۰/۵۱۶۳
محل در آرشیو	:	۵۲۳ ت ۱۳ آو

۲. زندگی نامه مختصر

۱.۲. عبدالله انتظام کیست؟

عبدالله انتظام‌وزیری، فرزند میرزا سیدمحمدخان ملقب به انتظام‌السلطنه، از رجال معروف دوره قاجار و از نوادگان میرزا عیسی وزیر تفرشی معروف به وزیر بود.^۱ عبدالله و برادرش نصرالله، در عرصه سیاسی ایران در دوران معاصر حضور چشمگیری داشتند تا جایی که دو برادر به «دوقلوهای سیاسی» معروف شدند. به گزارش آژانس رویدادهای مهم نفت و انرژی "نفت ما"، عبدالله انتظام در سال ۱۲۷۴ شمسی، در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه اقدسیه و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان ایران و آلمان در تهران به پایان رسانید و زبانهای آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی را فراگرفت و برای ادامه تحصیلات عالی به اسپار آمریکا شد و در دانشگاه لاسال به تحصیلات خود در رشته علوم سیاسی ادامه داد. عبدالله انتظام‌وزیری پس از بازگشت به تهران در سال ۱۲۹۷ شمسی، به استخدام وزارت امور خارجه در آمد. ابتدا به کارآموزی، در اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه پرداخت. مدتی هم به عضویت ادارات مرکزی وزارت امور خارجه درآمد. سپس نایب سوم در سفارت‌خانه‌های لاهه و واشنگتن شد. پس از بازگشت از مأموریت خویش، مدیر دفتر کل سیاسی وزارت امور خارجه گردید و بعد به سمت نایب اول در سفارت‌خانه‌های ورشو و برن - سوئیس - و سرانجام به شارژدافری (کارداری) سفارت برن منصوب گردید. همچنین در مدتی که نماینده ایران در جامع ملل متحد در ژنو بود، سمت مدیریت دایره اطلاعات وزارت امور خارجه ایران و ریاست اداره سوم سیاسی آن وزارتخانه را عهده‌دار بود. انتظام‌وزیری در سال ۱۳۱۵ شمسی، به عنوان کنسول ایران در پراگ برگزیده شد. از اردیبهشت ۱۳۱۷ تا آذرماه ۱۳۱۹ شمسی،

۱. میرزا عیسی خان وزیر، پدر بزرگ سیدعبدالله انتظام‌وزیری نیست بلکه عموی پدر سیدعبدالله است.



به‌عنوان کاردار ایران در سوئیس مشغول به کار بود. در سال ۱۳۲۱ شمسی، به‌عنوان وزیر بهداری در دولت قوام‌السلطنه انتخاب شد. در فروردین ماه ۱۳۲۵ شمسی، یعنی یک سال پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ م/ ۱۳۱۸-۱۳۲۴ ش)، با سمت وزیر مختاری، سرکنسول ایران در اشتوتگارت شد و به‌عنوان نماینده ایران نزد شورای عالی متفقین انتخاب گردید و تا مردادماه ۱۳۳۰ شمسی، در این سمت بود. انتظام‌وزیری در کابینه اول حسین علاء، به‌مدّت یک‌ماه از فروردین تا اردیبهشت ۱۳۳۰ شمسی، برای بار سوم، وزیر امور خارجه شد. سپس با سقوط کابینه حسین علاء، با سمت مشاور عالی سیاسی و نایب نخست‌وزیر به فعالیت خویش ادامه داد. با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی، و سرنگونی دولت مصدق و روی کار آمدن کابینه کودتا، کابینه سپهبد فضل‌الله زاهدی، در ۲۰ شهریور ۱۳۳۲ شمسی، به سمت وزیر امور خارجه این کابینه انتخاب شد و تا فروردین ۱۳۳۴ شمسی، در این سمت بود. انتظام‌وزیری در سال ۱۳۳۶ شمسی، با فوت مرتضی قلی‌خان بیات (سهام‌السلطان) که رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران بود، به جانشینی او انتخاب شد و تا سال ۱۳۴۲ شمسی، در این سمت باقی ماند. روز ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی، منزل امام خمینی ره محاصره شد و ایشان دستگیر و بازداشت شدند. به‌دنبال انتشار این خبر، مردم تظاهرات و اعتراضات وسیعی برپا کردند که توسط نیروهای گارد شاهنشاهی سرکوب شدند. انتظام، در آن زمان رئیس شرکت ملی نفت ایران بود. در جلسه‌ای که در دفتر حسین علاء، وزیر دربار، تشکیل شده بود از رفتار و عملکرد محمدرضا شاه انتقاد نمود و درباره عواقب تندرویهای اسدالله علم نخست‌وزیر وقت و رویارویی با روحانیت به شاه هشدار داد و شاه را از این‌گونه اقدامات برحذر داشت. مراتب، توسط سپهبد یزدان‌پناه به شاه گزارش شد و شاه از اینکه عده‌ای از رجال مملکت به خود جرئت داده‌اند که از روش حکومت وی

انتقاد کنند خشمگین شد. به دنبال این واقعه، محمدرضا شاه، دستور برکناری حسین علاء از وزارت دربار و انتظام‌وزیری را از ریاست شرکت ملی نفت ایران صادر کرد. عبدالله انتظام، از زمانی که از ریاست شرکت ملی نفت برکنار شد، به مدت پانزده سال خانه‌نشین گشت و در این مدت با مطالعه و خواندن کتاب، روزگار را سپری می‌کرد و هفته‌ای یک بار دوستان درویش وی به دیدار او می‌آمدند. وی سالها از صحنه سیاست به دور بود و چون به لحاظ معیشت در سختی و تنگنا بود، در منزل خویش یک کارگاه آهنگری و پنجره‌سازی کوچک برپا کرده بود و ضمن رفع مخارج خویش، به کودکان بی‌بضاعت، کارهای مربوط به آهنگری را یاد می‌داد. عبدالله انتظام‌وزیری، از افراد مؤثر در لژ فراماسونری بود که در لژهای وفا و صفا فعالیت می‌کرد و حتی لقب استاد بزرگ هم به وی اعطا شد. تا قبل از تشکیل لژ ستاره سحر که اولین لژ منظم شناخته شد تابع فراماسونری آلمان به شمار می‌آمد. فراماسونهای سرشناس ایرانی که در آلمان به فراماسونری پیوسته بودند، لژی به نام مهر تشکیل دادند و عبدالله انتظام هم یکی از اعضای مؤسس لژ آلمانی مهر و لژ مستقل ملی ایران بود. لژ «مستقل ملی ایران» لژی مبنی بر اتحاد تمام لژهای فراماسونری ایران و عدم الحاق آنها با فراماسونری‌های جهان بود. انتظام دیپلماتی درویش مسلک و صوفی منش بود. به عبارتی دیگر، وی مقام دیپلماتیک را با روحیه درویشی در هم آمیخته بود. وی مشرب تصوف داشت و حتی خانه‌اش را هم شبیه خانقاه درآورده بود. انتظام مدتی ریاست «انجمن اخوت» را هم برعهده داشت. انتظام در زمینه‌های مربوط به شعر و ادب فارسی مطالعه داشت. وی کتاب سرنوشت بشر اثر «پیر لوکنت دونوئی» را برای اولین بار ترجمه و منتشر کرد که بارها چاپ شد. از دیگر نوشته‌های او سلسله مقالات «نظری تازه به تصوف و عرفان» است که با امضای «لا ادری» در مجله وحید منتشر می‌شد. انتظام در دوران جوانی با چندتن از دوستان نزدیک خود



مجله‌ای را به نام عهد ترقی که بیشتر در زمینه مباحث علمی و اجتماعی بود، منتشر کرد.

۲.۲. ابتکارات عبدالله انتظام

زمانی که بار دوم در منصب وزارت امور خارجه قرار داشت، به کارمندانی که در سفارتخانه‌ها در دیگرکشورها در حال انجام مأموریت خویش بودند، اعلام می‌کرد که راجع به مسائل سیاسی، اقتصادی، و ژئوپولیتیک کشور محل مأموریت خود، گزارشاتی تهیه کنند. انتظام تهیه این گزارشها را شرط ارتقای کارمندان وزارت امور خارجه، به مقام بالاتر قرار داده بود. این اقدام از جمله ابتکارات انتظام به شمار می‌رفت و سبب می‌شد که هرکدام از سفیران و کارمندان ایرانی که به خارج از کشور برای انجام مأموریت می‌روند، ضمن اینکه از وضعیت سیاسی کادر وزارت خارجه محل مأموریت خود مطلع می‌شوند، در انجام کارهایی که به آنها محوّل می‌شود، بهتر بتوانند به نفع کشور و مصلحت مردم تصمیم‌گیری و اقدام نمایند. انتظام، همواره به طرز برخورد شایسته و رفتار صحیح کارمندان وزارت امور خارجه با مراجعه‌کنندگان تأکید می‌کرد و می‌گفت نحوه رفتار و عملکرد کارمندان وزارت امور خارجه از هر نظر باید برای سایر کارمندان دولت نمونه و سرمشق باشد. برقراری احیای روابط سیاسی ایران و انگلیس، از اقدامات عبدالله انتظام در دوران وزارت امور خارجه، در زمان نخست‌وزیری سپهبد زاهدی بود. وی در کمیسیون قرارداد کنسرسیوم بین‌المللی نفت، قرارداد فروش نفت و گاز، نیز عضویت داشت. در زمان نخست‌وزیری حسین علاء قرار شد ایران وارد پیمان بغداد شود؛ اما عده‌ای از رجال سیاسی آن زمان از جمله عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه وقت، با این کار موافق نبودند و از «سیاست بی‌طرفی» جانبداری می‌کردند و تا روزی که وزیر امور خارجه کابینه حسین علاء بود، زیر بار امضای این پیمان نرفت. انتظام، انعقاد چنین پیمانی را موجب تحریکات

شدید شوروی بر ضد ایران می دانست و چون زیر بار امضای الحاق ایران به پیمان بغداد نرفت، از سمت وزارت امور خارجه برکنار شد.

۳.۲. حل و فصل اختلافات مرزی و مالی با دولت شوروی

یکی از اقدامات انتظام، حل و فصل اختلافات مرزی و مالی با دولت شوروی بود که سرانجام باعث برگرداندن یازده تَن طلای ایران و از همه مهم تر تثبیت خط مرزی بین دو دولت ایران و شوروی شد. سیاست دولت شوروی پس از کودتای ۲۸ مرداد، به این گونه بود که از خود چهره ای جدید نشان دهد. در همین راستا، یازده تَن طلای ایران را که سالها از دادن آن خودداری کرده بود، به دولت ایران پس داد.

۴.۲. نپذیرفتن مقام نخست وزیری

محمدرضا شاه، در سال ۱۳۵۷ شمسی، که خطر سقوط سلطنت خویش را احساس می کرد، از انتظام خواست که مقام نخست وزیری را بپذیرد اما وی قبول نکرد. در روزهای آخر ۱۳۵۷ شمسی، شاه، انتظام را بعد از فرار هوشنگ انصاری، دوباره در رأس شرکت ملی نفت قرار داد که دیگر کاری از وی ساخته نبود. انتظام در هنگام فرار شاه از ایران از اعضای شورای سلطنت بود. انتظام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بار دیگر خانه نشین شد و خانه او در کوچه ای جنب میدان ۲۴ اسفند، میدان انقلاب فعلی، محلّ تجمع برکنارشدگان از عرصه سیاسی بود. سرانجام عبدالله انتظام در دوم فروردین ماه ۱۳۶۲ شمسی در ۸۸ سالگی در تهران درگذشت.^۱

۱. برگی از تاریخ نفت، کد مطلب: ۶۸۳۴۴، تاریخ انتشار: چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۹۶. (نفت ما: آژانس

رویدادهای مهم نفت و انرژی / <https://www.naftema.com>)



۳. اشعاری در ستایش سید عبدالله انتظام‌وزیری

محمد جبل‌عاملی

این انتظام ما که به خاکش گذاشتیم

بگذاشتیم و دست از او برنداشتیم

و اما چه افکند بر خفتگان خاک

این سرور را به قامت خوابیده کاشتیم



اردشیر بینش آق‌اولی از آمریکا، ۱۳۶۲/۰۱/۰۶

آه و افغان کز میان برچید رخت

مظهـر تقـوا و ایمـان انتظـام

در تواضع مـردی و مردانگـی

در کفایت عقل و تدبیر او بنـام

سال‌های عمر او پربرگ و بار

صرف کشور گشت و انجام مهـام

حبّ ایران، عشق و هم‌آیین او

وقف ایران کرد عمر خود تمام

آرمـانش خدمت هم‌نوع بـود

دفتر ایشان را بـود اختـتام

گرچه پنداری ز مرگش تیـره شد

صبح فضل و دانش و تقوا چو شام

آنکه جاویدان به ایرانست اوست

زنـده جاوید بـاشد انتظـام

آنکه در رأی و نیکی شـهره بـود

فارغ از سیم و زر و جاه و مقام



تهران، حسام‌الدین دولت‌آبادی

ماده تاریخ مرگ اسفناک سیدعبدالله انتظام رجل سیاسی و صدیق ایران طاب ثراه
عبدالله آن‌که مهر و صفایش مرام بود
رفت از جهان و خلد برینش مقام شد
آزادگی و راستی و حق‌پرسیستیش
مقبول خاطر و نظر خاص و عام شد
در دانش و صداقت و فرزاندگی و هوش
ممتاز و پاکباز و عزیز و بنام شد
یک جو فریب نعمت دنیای دون نخورد
فارغ ز دانه گشت و گریزان ز دام شد
آری به عز سلطنت معنوی رسید
هرکس ز روی صدق علی را غلام شد
هشتاد و اند ماند به دنیا و عاقبت
دیدار دوست او را خیر الختام شد
چون داد جان به جانان از خامه حسام
تاریخ او به هجری «ای انتظام» شد

۱۴۰۳ هجری قمری

شادروان سیدعبدالله انتظام درویشی وارسته، مردی پاک و صمیمی، رجل سیاسی و
ارزنده بود. روز دوم فروردین ۱۳۶۲ برابر جمادی‌الثانی ۱۴۰۳ به رحمت حق
پیوست.



دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، ۱۳۶۲/۲/۷

در مرگ مرحوم عبدالله انتظام

انتظام آن رادمرد آن نیکخوی پاکباز

کز نخست از نام عبدالله بودی سرفراز

سالکی وارسته شد وز راستی سر بر نتافت

تا به خوش‌نامی به پایان برد این راه دراز

بی نیازی جز به حق چون بود او را در سرشت

شد قناعت‌پیشه و زد تیشه‌ها بر فرق آز

داشت با آرامش باطن لبی خندان چو گل

وین چنین می‌کرد با معبود خود راز و نیاز

مال دنیا خوار بودش در نظر پس جاه یافت

چاره‌جویی کرد و شد درماندگان را چاره‌ساز

بود گفتارش ز لطف و نکته‌سنجی دلنشین

بود رفتارش ز تکریم و تواضع دلنواز

رفت چون راه طریقت شد رها از گمراهی

دید چون روی حقیقت چشم پوشید از مجاز

رازها در دل نهفت آن رازدان و رازدار

زانکه با نامحرمان هرگز نشاید گفت راز

در سیاست یا به عرفان یا به دانش‌های نو

کس نبود آن بینش‌آیین ژرف‌بین را هم‌طراز

جای وی را کس نگیرد آنکه زانکه او هر جا که بود

داشت بر اقران خود بی‌هیچ دعوی امتیاز



در بسیط زندگی دور از نفاق و بندگی
 با مناعت گام‌ها زد در نشیب و در فراز
 آری آری زاغ و کرکس را اگر باشد جدال
 برتر از این ماجراها پر گشاید شاه‌باز
 واجب آمد سجده بر درگاه استغناى او
 چون نبردى بر درد و نان کبر آیین نماز^۱
 او که از راه کرم ناز فقیران می‌کشد
 سوی صاحب‌دولتان گامی نزد الا به ناز
 از صفا و مهر جانش چون قرین شد با «فرح»
 عاقبت درهای رحمت را به رویش کرد باز
 همچو شمعی روشنی می‌داد پیرامون خویش
 گرچه از روشن‌دلی دمساز بودش سوز و ساز
 دیگر آهنگش به بزم دوستان ناید به گوش
 نای گویی شد خموش و ناگهان بشکست ساز
 آن‌که بزمش دلکش و جان‌پرور و پُر بار بود
 گشت مرگش غم‌فزا و دردناک و جان‌گداز
 باری او رفت و دل ما گرز غم افسرده کرد
 باد روحش چون گل از باد سحر در اهتزاز
 در هزار و سیصد و شصت و دو از شمسی شمار
 سوی آن پیک سعادت پیک مرگ آمد فراز

۱. این مصراع مقداری مبهم است. ما عین نوشته را نقل کردیم. با توجه به اینکه اصل نوشته نزدمان نبود، ممکن است اشتباه از تایپ‌کننده قبلی باشد.

دکتر نشاط

در رثاء بزرگ سلسله صفاعلی شاهی نعمت‌اللهی جناب عبدالله انتظام.
 دردا که پیر فقر و فنا انتظام رفت
 مرد بقا به سدره چه با احتشام رفت
 گاه بهار گل دمد از طرف گلستان
 در این بهار مرشد ما انتظام رفت
 او بود صدر سلسله و پیر راه ما
 خلوت‌نشین عشق چه با احترام رفت
 خود بد عظیم و عزم بزرگی دوده است^۱
 از این سراچه پی سپر اعتظام رفت
 می‌دید منسجم نشود خیل صوفیان
 از ملک فقر جلوه‌گر انسجام رفت
 تسلیم محض بود و بجان غرق در رضا
 فرصت شمرد لمحّه و به اغتمام رفت
 بد منتهی به مرتبت سیر عرفان
 نکه^۲ شنید و بر اثر اشتهام^۳ رفت
 دانست در سراچه^۴ معنی چه ها دهند

۱. دوده: دودمان، خاندان. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۴، ص ۳۳۸۴.

۲. نکه^۲: بوی خوش. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۸، ص ۷۹۴۵.

۳. اشتهام: بو کردن. لغت اشتهام در کتاب «فرهنگ بزرگ سخن» مدخل نشده است.

۴. سراچه: خانه یا اتاق کوچک. همان، ج ۵، ص ۴۱۰۴.



پی کم نمود و بر نظر اقتسام^۱ رفت
 دانی که انفصام^۲ نباشد به گاه حق
 بروصل هوشتافت نه بر انفصام رفت
 بر جمع رهروان چو شفیع است غوث ما
 بر گاه شه صفی به امیدی تمام رفت
 تاوان گم‌ره‌ان به خدا پیر ره دهد
 نزد علی بجان ز پی اغترام^۳ رفت
 او بود مرشدی به کمال و خود از رشد
 با اولیا قرین شد و در التزام رفت
 دامست این شهود و مگویید از چه روی
 رندی ز تن برسته از این کهنه‌دام رفت
 بود او منزله از بدو، زد در تمام عمر
 بر قرب هوبه قدرت و با اعتصام^۴ رفت
 بدیک‌هزار و سیصد و شصت و دو ای نشاط
 سالی که انتظام پی اعتصام^۵ رفت
 تکمیل کاملی است به اکمل بدان تو مرگ
 ز این راه منتهی و پی اعتلام رفت

۱. اقتسام: قسمت کردن.

۲. انفصام: از هم جدا شدن. همان، ج ۱، ص ۶۲۷.

۳. اغترام: قرض ادا کردن. تاوان و جریمه دادن.

۴. اعتصام: خود را از گناه بازداشتن.

۵. اعتصام: متوسل شدن.



۴. تسلط به زبان انگلیسی

کتاب حاضر ترجمه کتاب Human Fraternity است که به دست توانای سید عبدالله انتظام‌وزیری به زبان انگلیسی نگاشته شده است. از آنجا که ایشان مسئولیت‌ها و مناصبی در خارج از ایران داشته است، طبیعی است که به زبان انگلیسی مسلط باشد؛ علاوه بر آن، تحصیلاتی نیز در کشور آمریکا داشته است. در ذیل به خوانش و بررسی ۲ سند در ارتباط با تحصیلات انتظام می‌پردازیم:



LASALLE EXTENSION UNIVERSITY

Founded A.D. 1909

The Board of Directors of the
LaSalle Extension University
at Chicago, in the State of Illinois

To all to whom these letters may come, Greeting:

Be it known that this day by virtue of Authority in us vested and upon the
recommendation of the Faculty, we have conferred upon

ABDOLLAH ENTEZAM

this Diploma in

BUSINESS ADMINISTRATION

being a certificate of qualification in the studies completed, together with
all the Rights, Honors and Privileges here or elsewhere thereunto appertaining
IN WITNESS WHEREOF the Seal of the University and the Signatures of its Officers
are hereunto affixed.

Given at Chicago, Illinois, on the 26th. of September in
the year of our Lord nineteen hundred and twenty two.

DIRECTORS:

J. Monline

Arthur B. Hall

Arnold B. Hall

William Bethke

William A. Colledge

W. Elliott

Harry E. Farguharson

Morris D. Greely

J. M. Allen

William Bethke,

Educational Director.

F. D. Ham,

Head of Department.

J. Monline,

President

Corporate Seal of the
UNIVERSITY

R. C. Somsel,
Secretary

Handwritten signature in red ink: Abdollah Entezam



شماره میکروفرم: ۲۰۲/۱۲

احمدی ۹۹/۱۱/۷

خوانش سند انگلیسی (۱):

LASALLE EXTENSION UNIVERSITY

Founded A.D. 1909

The Board of Directors of the

LaSalle Extension University

at Chicago, in the State of Illinois

To all to whom these letters may come, Greeting:

Be it known that this day by virtue of Authority in us vested
and upon the recommendation of the Faculty, we have
conferred upon

ABDOLLAH ENTEZAM

this Diploma in

BUSINESS ADMINISTRATION

being a certificate of qualification in the studies completed,
together with all the Rights, Honors and Privileges here or
elsewhere thereunto appertaining IN EITNESS WHEREOF
the Seal of the University and the Signature of its Officers
are hereunto affixed.



Given at Chicago, Illinois, on the 26th. of September in the
year of our Lord nineteen hundred and twenty two.

DIRECTORS:

J. Honpind

Arthur B. Hall

Arnold B. Hall

William Bethke

William A. Colledge

W. Elliott

Harry E. Farquharson

Morris D. Greely

J. M. Allen

William Bethke,

Educational Director.

F. D. Ham,

Head of department.

J. Monline,

President

R. C. Somsel,

Secretary



Corporate Seal of the
UNIVERSITY



ترجمه سند انگلیسی (۱):

دانشگاه لاسال اکستنشن

سال تاسیس ۱۹۰۹

هیئت مدیره

دانشگاه لاسال اکستنشن

شیکاگو، ایالت ایلینوی

قابل توجه کلیه افراد ذیربط، با تقدیم احترام:

امروز، با علم به مراتب فوق و به موجب اختیارات واگذار شده به خود، و براساس

پیشنهاد دانشکده مربوطه، ما این دانش‌نامه را در رشته

مدیریت کسب‌وکار

به آقای

عبدالله انتظام

اعطا می‌کنیم. این دانش‌نامه گواهی صلاحیت وی در دروس گذرانده‌شده، همراه با کلیه حقوق، افتخارات، و امتیازات مربوطه در اینجا، یا هر نقطه دیگر است، و برای گواهی مراتب فوق، مهر دانشگاه و امضای مسئولان مربوطه ذیلاً به این سند الصاق می‌شود.

اعطاشده در شیکاگو، ایلینوی

تاریخ ۱۳۰۱/۰۷/۰۳



راهنماها:

ج. هونپند

و. الیوت

آرتور ب. هال

هری ای. فرخارسون

آرنولد ب. هال

موریس د. گریلی

ویلیام بتکه

ج. م. آلن

ویلیام ا. کالج

ویلیام بتکه،

مدیر آموزشی

ف. د. هام،

رئیس بخش

ج. مونلین،

ریاست

مهر حقوقی دانشگاه

ر. س. سومسل،

منشی



LaSalle Extension University

Chicago.

TO WHOM IT MAY CONCERN:

Mr. A. Entezam, Washington, D.C. Completed the entire work of our Business Administration Course in September 1922. The Training is based upon eighteen textbooks of approximately 350 pages each in the following subject:

Personal Efficiency and Selling	Financing a Business
Business Psychology	Advertising
Business Law	Retail Store Management
Business English	Credits
Business Economics	Collections
Industrial Organization and Man.	Transportation and Traffic
Money and Banking	Accounting
Investment and Speculation	Office Organization and Management
Organizing a Business	

The work in these textbooks is supplemented by twenty five special pamphlets bearing upon important business subjects and by forty eight instruction booklets on the different parts of the course. There are forty Business Efficiency Problems, which the member has to solve.

This course is organized as a vocational training in business management. The work is strictly of college and University grade but it is not organized exactly on the semester hour credit basis. The training must be therefore translated into equivalent of the College credit. I may add that all the books of this University have been adopted in various colleges and Universities for regular classroom use in their respective subjects.

LaSalle Extension University

By: T. Russell Moore,
Acting Director.



خوانش سند انگلیسی (۲):

LaSalle Extension University
Chicago.

TO WHOM IT MAY CONCERN:

Mr. A. Entezam, Washington, D.C. completed the entire work of our Business Administration Course in September 1922. The Training is based upon eighteen textbooks of approximately 350 pages each in the following subject:

Personal Efficiency and Selling

Business Psychology

Business Law

Business English

Business Economics

Industrial Organization and Man.

Money and Banking

Investment and Speculation

Organizing a Business



Financing a Business

Advertising

Retail Store Management

Credits

Collections

Transportation and Traffics

Accounting

Office Organization and Management

The work in these textbooks is supplemented by twenty five special pamphlets bearing upon important business subjects and by forty eight instruction booklets on the different parts of the course. There are forty Business Efficiency Problems, which the member has to solve.

This course is organized as a vocational training in business management. The work is strictly of college and University grade but it is not organized exactly on the semester hour credit basis. The training must be therefore translated into equivalent of the College credit. I may add that all the books of this University have been adopted in various colleges and universities for regular classroom use in their respective subjects.



LaSalle Extension University

By: T. Russell Moore,

Acting Director.



ترجمه سند انگلیسی (۲):

دانشگاه لاسال اکستنشن

شیکاگو

به افراد و مسئولان ذی ربط:

آقای ع. انتظام، واشینگتن، دی.سی.، کل دوره مدیریت کسب و کار را در سپتامبر ۱۹۲۲ (شهریور ۱۳۰۱) به اتمام رسانده است. این دوره آموزشی براساس هجده کتاب درسی، هریک به حجم حدود ۳۵۰ برگ، تنظیم شده است. شامل موضوعات:

راندمان شخصی و فروش

روان‌شناسی تجارت

قانون کسب و کار

انگلیسی تجاری

اقتصاد بازرگانی

سازمان صنعتی و انسان

پول و بانکداری

سرمایه‌گذاری و برآورد

سازماندهی تجارت



تأمین مالی تجارت

تبلیغات

مدیریت خرده‌فروشی

وام‌ها

مجموعه‌ها

حمل و نقل و ترافیک

حسابداری

سازماندهی و مدیریت دفتر

آموزش ارائه‌شده در این کتب درسی با بیست و پنج جزوه مخصوص، حاوی موضوعات مهم در حوزه کسب‌وکار، و چهل و هشت کتابچه دستورالعمل در بخش‌های مختلف دوره آموزشی یادشده، تکمیل شده است. همچنین این دوره شامل چهل مسئله بازده کسب‌وکار است که دانشجویان موظف به حل آنها هستند.

این دوره به‌عنوان دوره آموزش حرفه‌ای در حوزه مدیریت کسب‌وکار سازمان‌دهی شده است. برنامه یادشده کاملاً هم‌تراز با دوره‌های کالج و دانشگاه است اما دقیقاً براساس ساعات تدریس نظام ترمی واحدی تنظیم نشده است. ازاین‌رو، دوره آموزشی یادشده باید به واحدهای معادل دانشگاهی تبدیل شود. لازم است اضافه کنم که تمامی کتب مرجع این دانشگاه در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های مختلف برای استفاده رایج کلاسی در موضوعات مربوط به هریک پذیرفته شده‌اند.



دانشگاه لاسال اکستنشن

ت. راسل مور

ریاست

- شناسه سند : ۲۹۷/۲۷۴۶۴
- عنوان : برگ تأییدیه به دیپلم عبدالله انتظام از دانشگاه لسلی آمریکا مبنی بر گذراندن دوره آموزشی در زمینه مدیریت اداری بازرگانی
- تاریخ / دوره : ۱۹۲۲
- ایجاد
- دامنه و محتوا : برگ تأییدیه به دیپلم عبدالله انتظام از دانشگاه لسلی آمریکا مبنی بر گذراندن دوره آموزشی در زمینه مدیریت اداری بازرگانی
- توصیفگر : ۱۹۲۲م
- ش ۱۰۳۱
- ایالات متحده آمریکا
- مدارک فارغ التحصیلی
- دانشگاهها و مدارس عالی
- مدرسه عالی تجارت
- انتظام، عبدالله (۱۳۶۱۱۲۷۵)
- مرکز نگهداری : آرشیو ملی ایران
- سند
- شناسه سند : ۲۹۷/۲۷۴۶۴
- محل در آرشیو : ۷۱۲غ۵آپ۱
- شماره فیش : ۰۲۰۲۰۰۱۲



در کادر صفحه قبل، فیپای سند آمده است. فیپانویس به اشتباه سال ۱۰۳۱ شمسی را معادل ۱۹۲۲ میلادی ثبت کرده بود. در حالی که اشتباه است و معادل آن ۱۳۰۱ شمسی است. ما صحیح آن را در فیپا نوشتیم و قصد داریم در اولین فرصت به مسئولان کتابخانه ملی اطلاع دهیم تا تصحیح نمایند.

انتظام در ششم فروردین ۱۲۷۴ به دنیا آمده است. بنابراین، در زمان گرفتن مدرک فوق، ۲۷ سال داشته است.



عبارت مهر:
عبدالله انتظام
رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران



عبارت مهر:

A.Entezam

سیدعبدالله انتظام‌وزیری شخص فرهنگ‌دوستی بوده و چندین کتاب در قالب ترجمه و تألیف به زبان انگلیسی و فارسی نگاشته است. شرح کتب وی را در کتاب «خاندان انتظام‌وزیری: زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی، اجتماعی، عمرانی» آورده‌ایم.^۱ با جست‌وجوهایی که انجام دادیم، به ۳ مقاله از سیدعبدالله دست یافتیم. هر ۳ مقاله در سایت نورمگز متعلق به سازمان نور ثبت شده است. امکان دارد تعداد مقالات و یادداشت‌های وی بیش از این باشد. ۳ مقاله عبارت است از:

۱. عکس‌های تاریخی، مجله وحید، مهر ۱۳۵۵، شماره ۱۹۶، ۲ صفحه (از ۳۹۷ تا ۳۹۸). فایل (Word یا Pdf) این مقاله موجود نیست.
۲. حیوانات توپچی، مجله دانشکده، رنکارنگ، آبان ۱۳۹۷، شماره ۶، ص ۳۳۵-۳۳۸.

در ابتدای مقاله، انتظام به‌زیبایی از بشر و استفاده وی از سلاح‌ها صحبت می‌کند و سپس به حیوانات پرداخته و مصادیقی از آن‌ها را معرفی می‌کند که تیرانداز و توپچی هستند:

«جنگ و خون‌ریزی از عوامل لاینفک هر ذی‌روحي است، که اساساً ناشی از بخل و حسد و نتیجه حرص و آز است. و به‌طوری این عادت در کمون موجودات جای‌گیر شده که نمی‌توان فرض نمود هیچ‌گاه از عالم برطرف و از میان برود. همین حس شنیع است که گریبان عالم را مکرر به دست جمعی انسان‌های خون‌خوار انداخته و آخرین

۱. خاندان انتظام‌وزیری: زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی، اجتماعی، عمرانی:

چاپ اول: (نشر میراث فرهیختگان / اردیبهشت ۱۳۹۸).

چاپ دوم: (نشر میراث فرهیختگان / مرداد ۱۳۹۹) / همراه با نمایه.



نمونه آن جنگ کنونی^۱ است که کابوس وحشت آن سال‌های دراز حتی از مغز اخلاف جنگ‌جویان امروزه به در نخواهد رفت ولی این حس مختص به انسان نیست بلکه مابین تمام موجودات ذی‌روح مشترک است و اگر قدری مبالغه نماییم می‌توان گفت جمادات نیز از آن بی‌بهره نیستند؛ ولی این نکته مسلم است که در این طریقه اشرف مخلوقات^۲ از اخبث حیوانات گوی سبقت را ربوده است.^۳

هر ذی‌روحي برای مغلوب ساختن خصم طریقه خاصی به کار می‌برد و وسیله معینی استعمال می‌نماید ولی از احساسات مشترکه آن‌که هر مخلوقی ساعی است که به نحوی دشمن را مغلوب سازد که حتی المقدور به خودش صدمه وارد نیاید. به این جهت در این صدد است که خصم را از فاصله بعیدی از پای در آورد. اثر هولناک توپخانه و بمباران‌های هوایی و سایر وسایلی که امروزه در جنگ به کار می‌برند، حاکی از همین نظریه است؛ ولی ما انسان‌ها از این راه بر خود نبالیم^۴ و مغرور بر این شیوه

۱. مقصود از «جنگ کنونی»، جنگ جهانی اول است. زیرا مقاله حاضر در سال ۱۲۹۷ شمسی، معادل با ۱۹۱۸ میلادی منتشر شده است و جنگ جهانی اول از ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ رخ داد.

۲. اشاره است به آیه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» مؤمنون: ۱۴/۲۳. ترجمه: پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۳۴۲. اشاره است به آیات:

الف) «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» اعراف: ۱۷۹/۷. آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چراکه با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراه‌اند)! ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۱۷۴.

ب) «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» فرقان: ۴۴/۲۵. آنان فقط همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند! ناصر مکارم شیرازی، ترجمه قرآن، ص ۳۶۴.

۴. در مجله چنین آمده است: «از این راه نیز بر خود می‌بالیم».

غیر مرضیه خود نشویم زیرا بعضی حیوانات طبعاً دارای این ذوق [بوده] و فطرتاً صاحب این هنر می‌باشند؛ اگرچه حیوانات تیرانداز و توپچی نادر هستند، ولی مابین آن‌ها استادانی هست که رشک توپچیان امروزه‌اند. تیراندازان و توپچیان حیوانات نیز مانند توپخانه انسان به چندین گروه تقسیم شده و هریک متکفل شغل مخصوصی هستند»^۱.

در نهایت مقاله را با نتیجه‌گیری اخلاقی به پایان برده و گوشزد می‌کند که انسان‌ها در استفاده از سلاح، ظالم‌تر از حیوانات هستند:

«روی هم رفته انسان همیشه مقلد حیوانات بوده و طریق آن‌ها را پیموده است ولی چون طبعاً ظالم‌تر می‌باشد، همیشه پای خود را از مقام احتیاج فراتر می‌نهد. مثلاً اگر سوسک به گیج کردن دشمن و خلاصی خویش قانع است، انسان سعی می‌کند با گازهای خفه‌کننده و اشک‌آور دشمن خود را معدوم و یا لااقل از نعمت بصر محروم سازد»^۲.

۳. دفع مگس و مضرات آن، مجله دانشکده، رنگارنگ، خرداد ۱۲۹۷، شماره ۲، ص ۱۰۸-۱۱۲.

سیدعبدالله همان‌طور که در صفحات گذشته یادآور شدیم در ششم فروردین ۱۲۷۴ به دنیا آمد و در دوم فروردین ۱۳۶۲ وفات کرد. مقاله اول برای سال ۱۳۵۵ شمسی است. در آن زمان، سیدعبدالله ۸۱ سال داشت. مقاله دوم و سوم در سال ۱۲۹۷ شمسی چاپ و منتشر شده است. یعنی در ۲۳ سالگی انتظام.

کتاب «عرفان الحق» اثر میرزا حسن صفیعلی شاه به همت وی چاپ و منتشر شده است. وی مقدمه‌ای بر کتاب مذکور نگاشته است. مقدمه چنین است:

۱. سیدعبدالله انتظام‌وزیری، حیوانات توپچی، ص ۳۳۵-۳۳۶.

۲. سیدعبدالله انتظام‌وزیری، حیوانات توپچی، ص ۳۳۸.



«عرفان الحق». هو. حضرت حاج میرزا حسن صفیعلی شاه قدس سره، بی شک از بزرگترین عرفای اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری قمری است که علاوه بر مقامات معنوی به معلومات ظاهری نیز آراسته و دارای طبعی شیوا و قلمی توانا بوده و از خود آثاری گرانبها به جای گذاشته است که از آن‌ها یکی تفسیر قرآن کریم است که با تأویلات عارفانه به رشته نظم کشیده شده و از شاهکارهای عظیم دوره اخیر به شمار است و دیگر دیوان اشعار که شامل غزلیات و قصائد و ترجیع‌بندهای نغز می‌باشد و این هر دو تا حدی مورد توجه و استقبال و استفاده قرار گرفته است. از آثار دیگر این عارف بزرگ که به واسطه نایابی نسخ، با وجود ارج و ارزشی که از نظر تصوّف و عرفان دارند، کمابیش از نظرها دور مانده‌اند، یکی "عرفان الحق" است که محققاً از بهترین رسالات عرفانی است و با وجود اختصار ظاهر، شامل تمام اصول تصوّف و عرفان بوده و با نثری جذاب انشاء شده که مسلماً مؤلف در ترتیب آن از عالم علوی الهام گرفته است. اگر خواننده با توجه و حوصله و دقت و فرصت، مکرّر آن را مرور نماید نه تنها موجب ملال نمی‌گردد بلکه هر بار حقایق تازه‌ای از دقائق عرفان بر او منکشف و از منبع فیاض آن مستفیض می‌شود. چاپ جدید "عرفان الحق" که اینک تقدیم طالبان معرفت و جویندگان طریق حقیقت می‌گردد به همت بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه که تاکنون در طبع و انتشار "دیوان" و "زبدۃ الاسرار" حضرت صفی پیش‌قدم شده و اسم بنگاه را بامسمی ساخته‌اند، انتشار می‌یابد. این چاپ از روی نسخه اوّل که در سال ۱۲۹۷ ق به طبع رسیده استنساخ شده و در جا نمودن جمله‌ها و نقطه‌گذاری دقت مخصوص شده است تا مطالب واضح و روشن از نظر خواننده بگذرد. ترجمه آیات قرآن از تفسیر منظوم صاحب کتاب، برگزیده شده و ترجمه جملات عربی و احادیث و همچنین مختصر شرح احوال عرفایی که در متن کتاب از آن‌ها نام برده شده توسط فاضل عارف، آقای دکتر احسان‌الله استخری صاحب کتاب "اصول تصوّف" تهیه و در آخر کتاب افافه شده

است و برای خوانندگانی که به زبان عربی تسلط کافی ندارند بسیار سودمند است. امید است چاپ جدید این کتاب در روشن ساختن طریق صفا تأثیری بسزا داشته و همچون چراغی فراراه جویندگان قرار گیرد ان شاء الله. به تاریخ اول دی ماه ۱۳۴۲ ش مطابق پنجم شعبان ۱۳۸۳ ق. سید عبدالله انتظام».



- عنوان : ممیزی و چاپ کتاب «عرفان الحق حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه» [سند]
- سطح استاندارد : پرونده
- منشأ : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
Vezarat Farhang va Ershad Islami Iran
- تاریخ / دوره : ۱۳۵۳
- ایجاد
- مشخصات : ۵ برگ + یک نسخه تایپی (۱۶۸ ص).
- ظاهری
- دامنه و محتوا : مکاتبات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر با کتابخانه ملی در خصوص اجرای مراحل ثبت، سانسور و چاپ کتاب «عرفان الحق» اثر میرزا حسن صفی‌علیشاه با توضیحات عبداللّه انتظام و احسان‌اللّه استخری از انتشارات صفی‌علیشاه و چاپخانه مروی (تهران).
- توصیفگر : صفی‌علیشاه، محمد حسن بن محمد باقر، ۱۲۵۱-۱۳۱۶ ق.
انتظام، عبداللّه، ۱۲۷۵ - ۱۳۶۱.
استخری، احسان‌اللّه علی، ۱۳۱۳ - ۱۳۶۵.
- توصیفگر : ایران. وزارت فرهنگ و هنر
- توصیفگر : ممیزی
- توصیفگر : تهران
- مرکز نگهداری : آرشیو ملی ایران
- سند
- شناسه سند : ۲۶۴/۴۶۲۰



عاج میرزا حسن صفی‌علیشاه

عرفان الحق

توضیحات از:

عبدالله انظام و احسان‌الله آخری

صفحه سوم کتاب عرفان الحق

۵. درباره کتاب حاضر

کتاب حاضر ترجمه‌ای است از کتاب، Human Fraternity، نوشته سیدعبدالله انتظام‌وزیری. کتاب انگلیسی فاقد اطلاعات کتاب‌شناسی، همچون محل ناشر، نام ناشر، نوبت چاپ، و سال نشر است. به نظر می‌رسد، کتاب در زمان حیات مرحوم انتظام‌السلطنه چاپ شده باشد و از آنجاکه سیدعبدالله انتظام‌وزیری در فروردین سال ۱۳۶۲ شمسی وفات کرده است، کتاب متعلق به قبل از آن تاریخ است. اصل کتاب در کتابخانه شخصی استاد منصور رشیدی است و خوشبختانه با همت ایشان، کتاب تاکنون باقی مانده و از بین نرفته است. قرار است اصل کتاب انگلیسی، به همت مترجمان (منصور رشیدی و علی قنبریان) در انتشارات میراث فرهیختگان در قطع وزیری چاپ و منتشر شود.



Foreword

This little book is presented to the public without the pretention of being original or new. There is nothing new under the sun!

The author is not a savant, philosopher or erudite. He is the prototype of the man in the street: with an average intelligence, culture and education. To write this book he has not made a work of compilation, the pages are not filled with footnotes and references. It was not intended to make a work of erudition. He has contented himself to serve of his experience and observation, though very meager, gathered during the last quarter of a century.

For a long time he pondered over these scattered ideas and hesitated very much before putting them in the book form. His observations had always as objective the human situation and its overwhelming misfortune. He has been bitterly disillusioned by the so-called civilisation progress, an empty world that the public has not yet realized its bankruptcy.

After many years of meditation and reflection he has reached the sad conclusion that the roads actually followed are not going to lead man to the happiness and well being to which he legitimately aspires.

With this conviction the book is written and is divided in three parts: In the first the author tries to demonstrate that the efforts made up till now on philosophical, religious and social planes, have not approached us practically to our goal and that it is imperative to look for other methods. The second part is devoted to the search of these methods where we reach the conclusion that man is in a mental state of disequilibrium and that in order to



If you accept the creation of the Human Institute and if you think that it would be able to do good work for mankind, then become, from today, one of its tireless apostles. Use your free time and all your available energy for the propagation of the idea. Talk with your friends, make reunions, try to find men of good will who have faith in the human destiny. Bring pressure on your Congressmen and government leaders. Make them work for this end. In your personal life try to be the example of MAN, in short. Try to learn and appreciate that by doing good around oneself one gains greater satisfaction than struggling for one's own right. I know that these words and sentences have lost their value and have become hackneyed. One must be animated with a deep spirit of goodness to take them seriously. Do not forget that there are exceptions, try to be one yourself and find others.

Do not forget that true love is purely a human emotion and the magic balm for all sufferings. Hatred is the greatest destructive power and those who think that by it they can accomplish something they are doomed at the outset. Fraternity is the Master-key of our happiness and if one day it is in the hand of everyone, our miseries will fly away as by a magic wand.

It is with this spirit of Fraternity that I conclude this book and I rely on it as the unique path to universal salvation.



نکاتی درباره کتاب حاضر

۱. کتاب به ۳ فصل اصلی و ۲۷ زیرفصل تقسیم شده است. برخی زیرفصل‌ها نیز دارای عناوین جزئی‌تری هستند. عناوین فصل‌ها عبارت است از:
فصل اول: کشمکش ابدی؛^۱
فصل دوم: مطالعه علمی بشر؛^۲
فصل سوم: مؤسسه انسان‌پژوهی.^۳
به نظر مترجمان (منصور رشیدی و علی قنبریان)، شماره‌گذاری عناوین کتاب انگلیسی، دقیق و منضبط نبود، لذا تغییرات جزئی در شماره‌گذاری عناوین داده شده است.
۲. نویسنده در مقدمه مطرح می‌کند، «کتاب او حاصل تجربه‌ها و مشاهده‌هایش، در ۲۵ سال گذشته است و کتاب علمی نبوده و در آن به گردآوری اطلاعات از کتاب‌های علمی پرداخته نشده است»؛ لذا در کتاب هیچ‌گونه پاورقی و ذکر منابع وجود ندارد. بنابراین احتیاج به متمایز کردن پاورقی‌ها نیست زیرا تمامی آن‌ها از مترجم است. البته نویسنده در کتاب صادقانه و بسیار ساده و جذاب تجربیات خویش را مطرح می‌کند و در جمله‌ای مشهور داریم که: «التجربة اکبر برهان»: تجربه بزرگ‌ترین دلیل است. از آنجا که انتظام در ۶ فروردین ۱۳۷۴ به دنیا آمده است، در زمان نگارش کتاب (۱۰ آذر ۱۳۲۹)، ۵۵ سال و چند ماه داشته است. پس، این کتاب حاصل تجربیات بین ۳۰ تا ۵۵ سالگی نویسنده است.

-
1. The Eternal Struggle.
 2. The Scientific Study of Man.
 3. The Human Institute.

۳. از آنجا که این کتاب قبل از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷ شمسی) نگاشته شده است، نقدهایی که بر حکومت‌ها و شیوه حکمرانی زمامداران شده است، هیچ‌کدام ناظر به نظام جمهوری اسلامی ایران نیست بلکه درباره حکومت‌های معاصر با نویسندگان یا قبل از وی است.

۴. برخی مواقع برای سلیس‌تر و خوش‌خوان‌تر شدن متن، اضافاتی از سوی مترجمان در متن اصلی افزوده شد. برای رعایت امانت، در داخل کروشه / قلاب [] قرار داده شد.

۵. در ترجمه متن سعی شد، مراد نویسندگان با بیانی ساده و زیبا منعکس شود نه اجتهادات و برداشت‌های شخصی مترجمان؛ زیرا هدف اصلی در ترجمه انتقال معنا و مفهوم است و لفظ را می‌توان فدای معنا کرد.^۱

۶. یکی از مشکلات ترجمه، متفاوت بودن فرهنگ‌های نویسندگان و مترجم است. به بیان دیگر، ناآشنایی یا حتی کم‌آشنایی مترجم با فرهنگ نویسندگان، ترجمه را تصنعی و در برخی از مواقع مبهم یا مضحک می‌کند. در این باره یکی از ویراستاران پرتوان ایرانی چنین گوید:

«ترجمه با یک مشکل ذاتی و اساسی مواجه است که کاری با توانایی یا ناتوانی مترجم ندارد. گفتمان نوشته‌ها در فرهنگ‌های گوناگون با هم تفاوت دارد.»^۲

نویسندگان، اصالتاً ایرانی و بزرگ‌شده ایران است و زبان فارسی زبان مادری وی و زبان انگلیسی زبان دوم ایشان است؛^۱ لذا معضل اختلاف فرهنگی زبان مبدأ با زبان مقصد که مترجمان گرفتار آن هستند، در این ترجمه نبود.

۱. روح‌الله سلیمانی‌پور، پنجاه نکته بنیادی ترجمه، نکته ۳۱.

۲. علی صلح‌جو، گفتمان و ترجمه، ص ۹۶.



۷. دلیل اینکه نویسنده کتاب را به زبان انگلیسی نوشته، معلوم نیست و احتیاج به تحقیق و بررسی دارد. تقریباً از این کتاب، یکصد نسخه نزد آقای منصور رشیدی موجود است. شاید نویسنده، از این کتاب تعداد بسیار بیشتری چاپ کرده بود و در سفرهای خارجی خویش،^۲ کتاب را به مراکز فرهنگی کشورهای دیگر اهدا می‌کرد. چون سبک و سیاق کتاب بین‌المللی است و دربارهٔ رهایی بشر از خودکامگی و فروپاشی است. در اواخر فصل سوم (مؤسسهٔ انسان‌پژوهی)،^۳ خطاب به رهبران جهان چنین پیشنهاد می‌کند:

«از صمیم قلب از تمام رهبران، رؤسای کشورها، و تمام افراد صاحب قدرت در امور جهان می‌خواهم که تبدیل به قصاب میلیون‌ها انسان بی‌گناه نشوند. از آن‌ها استدعا می‌کنم که گرد هم بیایند و دربارهٔ این دو نکته توافق کنند: تشکیل مؤسسهٔ انسان‌پژوهی بر طبق خطوط کلی ترسیم‌شده در این کتاب و برقراری آتش‌بس به مدت ده سال، حفظ وضعیت موجود، و دستیابی به توافق موقت بین دولت‌هایی که با هم اختلاف نظر دارند.»^۴

۸. در برگردان کردن آیات قرآن به فارسی، از ترجمهٔ آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی استفاده شد.

۹. مرحوم انتظام گاهی برای بیان مطالب به‌زیبایی از تشبیه و مثال استفاده می‌کند:

→

۱. نویسنده به زبان انگلیسی تسلط بسیاری داشت. وی مدرکی از دانشگاه لسلی آمریکا در زمینه مدیریت اداری بازرگانی داشته و همسر اولش، مارگریت، اصالتی آمریکایی داشت.

۲. با توجه به اینکه نویسنده در مراتب بسیار بالای اجرائی کشور، همچون وزارت امور خارجه بود، طبیعتاً سفرهای خارجی بسیاری داشت.

3. The Human Institute.

۴. کتاب حاضر، ص ۲۶۷-۲۶۸.

الف) نمونه اول:

«دو دسته معارض فریاد می‌زنند و قسم می‌خورند که تنها تکلیف آن‌ها و تمام دشواری‌هایی که متحمل می‌شوند برای بهبود تقدیر انسان است. به‌عنوان یک انسان معمولی، کاملاً سردرگم شده‌ام. گویی شخصی در حال احتضار است که دو پزشک بر بالینش نشسته‌اند و، به‌جای اینکه کاری برایش انجام دهند، در حال بگو‌م‌گویی بی‌پایان درباره‌ی روش‌های درمانی‌شان هستند، یا مثل دو کودک که موه‌های همدیگر را می‌کشند و می‌خواهند ثابت کنند که عروسک خودشان قشنگ‌تر است! در همین حین، بیمار جان می‌دهد و عروسک‌ها هم خرد می‌شوند.»^۱

ب) نمونه دوم:

«دولت‌مردان، دانشمندان، و نخبگان عمیقاً گرفتار جاده و مسیر خودشان شده‌اند و نور چراغ‌شان مانع از این می‌شود که دورتر را ببینند.»^۲

پ) نمونه سوم:

«ما مبالغه‌نگفتی را صرف تخریب کرده‌ایم، زندگی میلیون‌ها نفر را نابود کرده، و شهرها را بدون هیچ‌گونه عذاب وجدانی برپا ساخته‌ایم. دولت‌مردان بزرگ در خاطرات خود این واقعیت‌ها را جوری نقل کرده‌اند که انگار فنجان چای می‌نوشند.»^۳

۱۰. مرحوم انتظام، کتاب انگلیسی Human Fraternity را بین سال‌های ۱۳۲۴ شمسی و ۱۳۴۴ شمسی نگاشته است. یعنی در طول مدت ۲۰ سال. البته ممکن است، کتاب در کمتر از این مدت نگاشته شده باشد و نویسنده مجدداً چند سال بعد

۱. کتاب حاضر، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. کتاب حاضر، ص ۲۷۱.

۳. کتاب حاضر، ص ۲۴۶-۲۴۷.



کتاب را بازبینی کرده و مطالبی بر آن افزوده باشد. این ادعا (نگارش کتاب ظرف مدت ۲۰ سال)، از سه مطلبی که در کتاب آمده، دانسته می‌شود:

الف) در انتهای فصل اول (کشمکش ابدی)،^۱ چنین آمده است: «مجدداً باید یادآوری کنم که این پاراگراف زمانی نوشته شد که کنفرانس در حال ترسیم منشور اتحادیه ملل، در سان‌فرانسیسکو بود.»^۲

متن منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سان‌فرانسیسکو در پایان کنفرانس ملل متحد به امضای ۵۰ کشور از ۵۱ کشور اولیه (لهستان در کنفرانس شرکت نکرد) رسید و در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ لازم‌الاجرا شد. بنابراین، در سال ۱۹۴۵ میلادی، انتظام در حال نگارش فصل اول از کتابش بود.

ب) در اواخر فصل سوم (مؤسسه انسان‌پژوهی)،^۳ انتظام به تاریخ نگارش تصریح کرده است:

«در پایان این کتاب مختصر، می‌خواهم آزادانه از رؤسای دولت‌های جهان و هیئت‌های نمایندگی‌شان در سازمان ملل متحد واخواهی کنم. آیا آن‌ها واقعاً از وضعیت وحشتناک جهان و وضعیتی که بشریت درگیر آن است باخبرند؟ در هنگام نوشتن این سطور، فوق‌العاده نگرانم. امروز (یکم دسامبر ۱۹۵۰ مصادف با ۱۰ آذرماه ۱۳۲۹)، ابرهای متراکم افق را تاریک کرده‌اند و نمی‌دانم آیا هنوز وقت هست و این کتاب اصلاً دیده خواهد شد؟ با این حال، با روحی آشفته، امیدم را حفظ کرده و سعی می‌کنم باورم را به حسن نیت رهبران مسئولیت‌پذیر نگه دارم.»^۴

1. The Eternal Struggle.

۲. کتاب حاضر، ص ۱۸۰.

3. The Human Institute.

۴. کتاب حاضر، ص ۲۶۵.



پ) در اواخر فصل سوم (مؤسسه انسان‌پژوهی)^۱ کتاب چنین آمده است:
 «در ۲۵ می ۱۹۶۵ (۴ خرداد ۱۳۴۴) مؤسسه انسان‌پژوهی دهمین سال تأسیس خود را
 جشن می‌گیرد!»^۲

از آنجا که انتظام در ۶ فروردین ۱۲۷۴ به دنیا آمده است، در زمان نگارش کتاب
 (۱۰ آذر ۱۳۲۹)، ۵۵ سال و چند ماه داشته است.

۱۱. انتظام در ۶ فروردین ۱۲۷۴ به دنیا آمده است؛ معادل ۲۶ مارس ۱۸۹۵. وی هر دو
 جنگ جهانی را درک کرده است.

جنگ جهانی اول: از ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴ تا ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸. این جنگ در سن ۲۰ تا ۲۴
 سالگی انتظام رخ داد.

جنگ جهانی دوم از سال ۱۹۳۹ تا سال ۱۹۴۵ میلادی. این جنگ در سن ۴۴ تا ۵۰
 سالگی انتظام رخ داد.

کتاب بین سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ میلادی نوشته شده است. می‌توان به وضوح
 دریافت که رنج‌ها، ناراحتی‌ها، و خسارات ناشی از دو جنگ جهانی که در زمان
 انتظام رخ داد، سبب تألیف کتاب حاضر شد. کتابی که درباره برابری، برادری، و
 دوستی انسان‌هاست و در آن از صلح و آرامش سخن گفته شده است. انتظام با دیدی
 وسیع این کتاب را نه فقط برای ایران و ایرانیان، بلکه برای تمامی انسان‌های دنیا با هر
 دین و فرهنگی نوشت و آن‌ها را به صلح و دوستی فراخواند؛ لذا کتاب به زبان
 انگلیسی که زبان بین‌المللی است، نگاشته شد. در این کتاب بارها به جنگ جهانی
 اول و جنگ جهانی دوم و راهکارهای جلوگیری از جنگی دیگر، اشاره شده است:

1. The Human Institute.

۲. کتاب حاضر، ص ۲۴۹.



«نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در طی سی سال گذشته، سرشناس‌ترین دولت‌مردان اشتباهات خیره‌کننده و خطاهای جبران‌ناپذیری داشته‌اند. مجموع این اشتباه‌ها منجر به دسته‌گل جنگ جهانی دوم شد. آن‌ها که به‌سختی از این جنگ خلاص شده‌اند، انگار که هیچ درسی از آن فرانگرفته‌اند و شتاب‌زده به‌دنبال جنگ جهانی سوم هستند.»^۱

۱۲. تعریف داستان سبب اقناع مخاطب (خواننده یا شنونده) شده و لطافتی به مباحث خشک علمی می‌دهد. در این کتاب، به‌مناسبت از داستان استفاده شده است؛ مانند داستان «خیاط و دزدیدن تکه پارچه‌ها».^۲

۱۳. روح توجه به مذهب و حمایت از آن در این کتاب متبلور است؛ برای نمونه: الف) نویسنده در اواخر فصل سوم (مؤسسه انسان‌پژوهی)،^۳ چنین تصریح می‌کند: «افراد مذهبی و خدا‌باور نباید از چیزی بترسند. علم و تحقیقات علمی نمی‌تواند به هیچ یافته‌ی ضد‌مذهبی برسد.»^۴

ب) «من هرگز نمی‌خواهم درباره‌ی ماهیت مذاهب مختلف صحبت کنم. این سؤال هیچ تأثیر مهمی در کار ما ندارد و علاوه بر این فراتر از توانایی من است. پس با کمال میل آن را در اختیار فلاسفه و متخصصان الهیات می‌گذارم.»^۵

پ) «ادیان بزرگ علی‌رغم زمان، مکان یا محیطشان، نظام اخلاقی خاصی پدید آوردند که در وجوه اساسی‌شان به‌طرز شگفت‌آوری به یکدیگر شباهت دارند، تا جایی

۱. اواخر فصل سوم، ص ۲۷۰.

۲. کتاب حاضر، ص ۱۹۹.

3. The Human Institute.

۴. کتاب حاضر، ص ۲۶۸.

۵. کتاب حاضر، ص ۱۳۳.

که می‌توان گفت اخلاق دینی، صرف‌نظر از برخی جنبه‌های فرعی، جهان‌شمول است.^۱

ت) «جای تأسف است که تعالیم مسیح، که از سطح اخلاقی بسیار بالایی برخوردار است و به هیچ‌وجه به جنبه مادی زندگی نمی‌پردازد، چنان تأثیر کمی بر پیروان خود بر جای گذاشته باشد. از عصر مسیحیت، بیشتر جنگ‌ها، و برخی از دهشتناک‌ترین آن‌ها، در میان مسیحیان رخ داده است، و به جای آن‌که گونه دیگر خود را پیش بیاورند،^۲ شمشیرشان را تاب دادند، اسلحه‌شان را نشانه گرفتند و بمب‌های‌شان را پرتاب کردند. در مقایسه با مسیح، محمد ﷺ درس اسلام می‌داد. شاید با نگرشی عملی‌تر از مسیح، و با آموزه‌هایی قوی‌تر از تعالیم یهود و مسیحیت، دینی را به ارمغان آورد که در آن مسائل زندگی مادی قرابت نزدیکی با بُعد اخلاقی داشت. او با درک این موضوع که حذف کامل همه امیال و غرایز ممکن نیست، سعی کرد به آن‌ها جهت دهد، آزادی‌های خاصی برای انسان قائل شود و حتی در بعضی موارد او را ترغیب نماید.»^۳

ث) «پیش از آغاز این قسمت، برای اجتناب از انتقاد بی‌مورد، مایلیم بگوییم که من احترام بسیار زیادی برای تمامی مذاهب قائلم. اذعان می‌کنم نه تنها سودمندی، بلکه ضرورت مذهب را برای بشریت ارج می‌نهم و شخصاً، برخلاف کسانی که باور دارند به سطح بالایی از هوشمندی نائل شده‌اند و بدون مذهب نیز می‌توانند سرکنند، من انسان معتقدی هستم.»^۴

۱. کتاب حاضر، ص ۱۳۴.

۲. به تعلیم مسیح در نهی از خشونت اشاره دارد: «اگر کسی به گونه راست تو سیلی زد، گونه دیگر خود را به طرف او بگردان.»

۳. کتاب حاضر، ص ۱۳۴.

۴. کتاب حاضر، ص ۱۳۶.



ج) «باور به موجودی متعالی و تأمل درباره تولد و مرگ، انسان را از همان ابتدا به تفکر درباره زندگی پس از مرگ واداشت و این ایده در او عمیقاً ریشه دواند. رهبران مذهبی نیز برای کمک به بشر، از وجه عملی این ایده سود بردند. اگر زندگی شرافتمندانه‌ای در این کره خاکی داشته باشید، به بهشت خواهید رفت. اما اگر انسان بدی باشید، جهنم به استقبال‌تان می‌آید.^۱ این ترکیب امید و ترس برای کمک به انسان در جهت بهبود شخصیتش، غلبه بر تمایلات شیطانی‌اش و فرمانبرداری‌اش راهگشا بوده است.^۲»^۳

۱. اشاره به آیات و روایاتی که درباره بهشت و جهنم و ویژگی‌های آن دو آمده است.

۲. کتاب حاضر، ص ۱۳۷.

۳. براساس تجربه می‌توان گفت که اگر نگوییم همه انسان‌ها، دست‌کم بسیاری از آن‌ها، تا تشویق یا تنبیهی نباشد، چندان رغبتی به انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد از خود نشان نمی‌دهند. بنابراین می‌توان گفت بدون دین و برخی از آموزه‌های دینی، همچون اعتقاد به عدالت الهی، وجود معاد و حسابرسی به اعمال بندگان، اکثریت مردمان چندان التزامی به اصول و ارزش‌های اخلاقی نخواهند داشت. در واقع مصلحت‌خواهی، خودگرایی، و حب ذات در همه مسائل، از جمله مسائل اخلاقی، گریبان‌گیر عموم انسان‌ها است و کمتر کسی را می‌توان یافت که صرفاً به خاطر عشق به حقیقت و عشق به خداوند، به ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای دینی پای‌بند باشد. بسیاری به خاطر شوق به بهشت و نعمت‌های آن و بسیاری دیگر به دلیل هراس از جهنم و نعمت‌های آن است که به رفتارهای اخلاقی تن می‌دهند و خود را مقید به انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد می‌کنند. بی‌تردید در این زمینه دین نیز می‌تواند با ارائه تضمین‌های لازم و بیان تأثیرات و فواید دنیوی و اخروی افعال اخلاقی، آدمیان را به سمت عمل به ارزشهای اخلاقی سوق دهد. بنابراین دین با بیان عالی‌ترین وعده‌ها برای انجام کارهای خوب و دردناک‌ترین وعیدها برای ارتکاب کارهای بد، موجب به فعلیت رسیدن ارزش‌های اخلاقی می‌شود. (محمدتقی مصباح یزدی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ص ۱۸۲-۱۸۳)

چ) «بنابراین تردیدی نیست خدماتی که مذاهب ارائه داده‌اند ارزشی بی‌کران داشته و امروز نیز دارای چنین ارزشی هستند. شایسته است این طور نتیجه‌گیری کنیم که اصول بنیادین مذاهب بزرگی که طوفان زمانه را از سر گذرانده‌اند کیفیتی الهی دارد.»^۱

ح) «باشد با گفتن این جمله که، مذاهب به خودی خود خوب هستند و این انسان است که بد است، مراتب عذخواهی‌ام را از مذاهب اعلام نمایم.»^۲

۱۴. ویژگی و به بیان دقیق‌تر، مزیت این کتاب آن است که نویسنده‌اش سال‌ها در مقاطع بسیار بالای اجرایی، در داخل و خارج از ایران، خدمت کرده است و از این طریق تجربیات و توشه‌های بسیاری را در چنددهه گرد کرده است. وی در لابه‌لای مطالب از این تجربیات استفاده کرده است و چنان مسائل بین‌المللی را تبیین، تفسیر، نقد، و حتی به صلابه می‌کشد، که خواننده به راحتی درمی‌یابد که نویسنده مسائل سیاسی و اجتماعی کشور و جامعه بین‌الملل را لمس کرده بلکه جزئی از جریان بوده است و این تفاوت آشکاری دارد با محقق آفتاب‌مهتاب ندیده‌ای که غیر از کنج کتابخانه شخصی‌اش، جایی دیگر نبوده است:

خال مهرویان سیاه و دانه فلفل سیاه هر دو جان‌سوزند، اما این کجا و آن کجا
 ۱۵. نقدها و سنجه‌های سیدعبدالله انتظام‌وزیری از رجال سیاست به‌خاطر نادیده گرفتن مصلحت نوعی و اجتماعی، مصداق این شعر از بوستان سعدی است:

دلیر آمدی سعدیا در سخن	چو تیغت به دست است فتیحی بکن
بگو آنچه دانی که حق گفته به	نه رشوت ستانی و نه عشو ده
طمع بند و دفترز حکمت بشوی	طمع بگسل و هرچه دانی بگوی ^۳

۱. کتاب حاضر، ص ۱۴۰.

۲. کتاب حاضر، ص ۱۴۴.

۳. سعدی، بوستان، باب اول در عدل و تدبیر و رأی، بخش ۶: گفتار اندر نظر در حق رعیت مظلوم.



در نهایت با مقداری مبالغه دربارهٔ ایشان می‌گوییم:
صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چون تو فرزند بزاید
آفتاب مهر خداوند همواره بر اندیشه، گفتار، و کردارتان تابان و شادی‌هایتان مانا باد.
«والله حسبی و هو نعم الوکیل»^۱.

منصور رشیدی / علی قنبریان

تهران / تهران پارس

۴ خرداد ۱۳۹۹

مصادف با عید فطر

۱. اشاره است به آیه ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (زمر: ۳۸/۳۹).



منابع مقدمه مترجمان

۱. قرآن کریم.
۲. اطلاعاتی درباره مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۳.
۳. انتظام‌وزیری، سیدعبدالله، بی‌تا، نظری تازه به عرفان و تصوف، بی‌جا، انتشارات وحید.
۴. انتظام‌وزیری، سیدعبدالله، حیوانات توپچی، مجله دانشکده، رنگارنگ، آبان ۱۲۹۷، شماره ۶، ص ۳۳۵-۳۳۸.
۵. انوری، حسن، ۱۳۸۲ش، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، نشر سخن، چ دوم.
۶. باقری، لیلا، دیدار با وزیر مردمدار در حوالی بهشت، ۱۷ آذر ۱۳۹۵، شماره ۶۳۴-۶۳۵، همشهری محله (منطقه ۱۱).
۷. سایت کتابخانه ملی.
۸. سحاب، غلامرضا، سالنامه تفرش، ۱۳۹۳، سال شانزدهم، دنیای جغرافیای سحاب، چ اول.
۹. سلیمانی‌پور، روح‌الله، پنجاه نکته بنیادی ترجمه، خرداد ۱۳۹۷، جزوه چاپ‌نشده.
۱۰. صلح‌جو، علی، ۱۳۹۶، گفتمان و ترجمه، تهران، نشر مرکز، چ هشتم.
۱۱. طرفی (عبدالله‌پور)، عباس، ۱۳۷۵ش، مدیران صنعت نفت ایران، ج ۴، تهران، انتشارات ساران، چ اول.
۱۲. عباسی، محمدرضا و طیرانی، بهروز، ۱۳۷۱، خاطرات نصرالله انتظام: شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار، دفتر پژوهش و انتشارات، چ دوم.
۱۳. کوستلر، آرتور، ۱۳۶۳، مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای حواس، مترجم: عبدالله انتظام‌وزیری، تهران، انتشارات وحید، چ اول.



۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۲، فلسفه اخلاق، محقق: احمدحسین شریفی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چ دوم.
۱۵. نراقی، حسن و غفاری، فرخ، ۱۳۵۳، خاندان غفاری کاشان، با مقدمهٔ ابراهیم غفاری، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین.
۱۶. همایونی، مسعود، ۱۳۵۵ش، تاریخ سلسله‌های طریقهٔ نعمه‌اللهیه در ایران: از سال ۱۱۹۰ هجری قمری تا سال ۱۳۹۶ هجری قمری، بی‌جا، مکتب عرفان ایران.
۱۷. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۹۸، فرهنگ درست‌نویسی سخن، «ما و شاهنامه»، تهران: سخن، چ چهارم، ص ۴۰۹-۴۱۴.



مقدمه نویسنده

این کتاب کم حجم، بدون هیچ ادعایی مبنی بر بدیع یا جدید بودنش، به عموم مردم نوشته شده است. این کتاب هم مثل سایر کتاب‌ها است!

نویسنده این کتاب یک فرد عالم، فیلسوف یا دانشمند نیست. او یکی از مردم است، با ضریب هوشی، فرهنگ، و تحصیلات متوسط. وی برای نوشتن این کتاب، اطلاعات را جمع‌آوری نکرده است و صفحه‌های آن مملو از پاورقی و ارجاع نیست. نویسنده قصد نداشته است که اثری علمی خلق کند. او از تجربه‌ها و مشاهده‌های هرچند ناچیزش، در طول ۲۵ سال گذشته، بهره برده است.

وی مدت‌ها درباره ایده‌های پراکنده اندیشید و در انتشارشان به شکل کتاب بسیار مردد بود. مشاهده‌های او درباره موقعیت انسان و تیره‌روزی‌هایش، عینی و واقعی است. او از به اصطلاح پیشرفت تمدن سرخورده است، جهانی پوچ که مردم هنوز زوال آن را درک نکرده‌اند. نویسنده پس از سال‌ها تفکر و تأمل به این نتیجه غم‌بار رسید که درواقع مسیر کنونی انسان را به خوشبختی و آسایشی که به حق آرزویش را دارد، نمی‌رساند.

این کتاب با چنین نگرشی نوشته و به سه فصل تقسیم شده است: در فصل نخست نویسنده سعی دارد نشان دهد، تلاش‌هایی که تا به امروز در عرصه فلسفه، مذهب، و جامعه انسانی انجام شده است، عملاً ما را به هدف‌مان نزدیک نکرده و ضروری است تا به جست‌وجوی روش‌های دیگری بپردازیم.

فصل دوم به بررسی روش‌ها پرداخته و نتیجه گرفته است که انسان دچار عدم تعادل ذهنی بوده و برای گام برداشتن در مسیر اعتدال، باید این مسئله اصلاح شود. به لطف پیشرفت خیره‌کننده علم، باید از آن برای تشخیص مشکل و یافتن درمان استفاده کنیم. برای حصول این نتیجه باید مؤسسه و ویژه‌ای برای مطالعه درباره بشر تأسیس شود. فصل سوم به تأسیس این مؤسسه و طرح کلی ساختار و شیوه کار آن می‌پردازد.



انسان‌ها را می‌توان به سه دسته مجزا و بسنده تقسیم کرد:

۱. نخبگان حوزه‌های مختلف:^۱ دانشمندان، هنرمندان، دولتمردان، و غیره. در نگاه نخست تصور می‌شود که این دسته باید انسان را هدایت کرده و مسیر صحیح را ترسیم کنند. متأسفانه تجربه ثابت کرده است که چنین نیست. این دسته علی‌رغم هوشمندی و ذکاوتشان، کوتاه‌نظرند و بیش‌ازپیش نگاه تخصصی دارند. پرمدعا هستند و فکر می‌کنند که کلید حل مشکل در نزدشان است و دیگران نادان‌اند. برای دستیابی به وسعت‌نظر و درک چشم‌انداز کلی، بیش از حد در حوزه تخصصی‌شان غرق شده‌اند. این افراد مانند دیگران نقطه‌ضعف‌هایی دارند: همچون میل به خودنمایی، حسادت، و حرص.

۲. این دسته که بخش اعظم جامعه بشری را تشکیل می‌دهد، شامل عموم مردم بوده و آحاد جامعه خوانده می‌شود. روی هم رفته، افرادی که در این دسته قرار می‌گیرند ذاتاً انسان‌های خوبی هستند؛ حتی اگر بپذیریم که این افراد مانند سایر مردم وارث غرایز اجدادی‌مان هستند، حداقل می‌توان گفت مجالی برای پرورش غرایز شیطانی با استفاده از هوشمندی صیقل‌نیافته‌شان^۲ نداشته‌اند. اقتضای زندگی روزمره، فقدان آموزش، راهنمایی و تجربه مانع از این می‌شود که دیدی باز داشته و مسیر درست را بیابند.^۳ متأسفانه این افراد به‌راحتی کم‌وبیش به ابزاری مطیع و طعمه‌ای برای دیگران

1. The elite in the different fields.

۲. صیقل. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، ص ۴۷۹۸.

۳. از موضوعاتی که مورد بحث دانشمندان گذشته و معاصر قرار گرفته، اساس و پایه رفتار و اخلاق انسان‌هاست. سؤال اینست که ریشه رفتار انسان چیست؟ اصولاً رفتار چگونه در وجود او شکل می‌گیرد؟ رفتارها و خُلقیات به کدام بخش وجودی انسان مربوط می‌شود؟ بعضی از کارشناسان قائل‌ند اساس رفتارهای انسان تفکرات و نگرش‌های او به هستی است؛ بدین معنا که جهان‌بینی هر شخصی موجب رفتارهای مشخصی در او می‌شود. برخی دیگر احساسات و عواطف را در رفتار مؤثر می‌دانند و محرک‌های

تبدیل می‌شوند. حقیقتاً این دسته برای بهبود سرنوشت‌شان سزاوار کمک هستند. همه وانمود می‌کنند که یاری می‌رسانند. تمام احزاب سیاسی و تربیون‌ها در حال هیا‌هو در این باره‌اند، اما به محض بروز هر مشکل، مناقشه، و انقلابی، در نهایت این گروه‌اند که باید هزینه اصلی را پرداخت کنند.

۳. این دسته بین دو دسته قبل قرار دارد، آموزش دیده‌ترند و به‌سادگی آلت دست بقیه نمی‌شوند. افراد این دسته با دید باز خود قادرند که نخبگان را به‌راحتی قضاوت یا نقد کنند و برای درک درد و رنج افراد جامعه به‌اندازه کافی با احساس‌اند. این دسته آن‌قدر بزرگ است که صدایش شنیده شود و قدر کارهایش را بدانند. متأسفانه افراد این دسته هنوز اهمیت و ارزش واقعی خود را درک نکرده‌اند و نمی‌دانند که قادر به انجام چه خدمت‌های بزرگی هستند که باید به جامعه انسانی عرضه شود.

→

این بُعد وجودی انسان را تعیین‌کننده می‌دانند که مرکز این کنشها قلب است. نظر برخی دیگر از کارشناسان این است که بعضی از غرائز نیرومند مانند غریزه جنسی ریشه رفتارهای انسان محسوب می‌شود. قرآن به‌عنوان آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی ریشه و اساس رفتارهای انسان را این‌گونه بیان می‌کند: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ (اسراء: ۸۴/۱۷) ای پیامبر بگو هرکدام براساس شاکله خود رفتار می‌کنید. چنان‌که ملاحظه می‌کنیم قرآن ریشه رفتار انسان را شاکله معرفی می‌کند. شاکله از ریشه «شکل» بوده و به معنای شکل و فرم است. در اینجا به معنای فرم و شکل درون انسان می‌باشد که در روان‌شناسی به آن شخصیت گفته می‌شود. بنابراین اساس و پایه رفتارهای انسان شخصیت و شاکله اوست. سؤال اینجاست که خود شخصیت در وجود انسان چگونه شکل می‌گیرد؟ در کتاب «محاضرات فی الالهیات» اثر آیت‌الله جعفر سبحانی آمده که: «شخصیت هرکسی معلول سه چیز است که از آن روان‌شناسان با عنوان مثلث شخصیت یاد می‌کنند. آن سه عبارت‌اند از: تعلیم و تربیت، محیط، وراثت».

در فوق، نویسنده به نقش تعلیم و تربیت، محیط، و وراثت در شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها اشاره کرده است.



نویسنده به افراد این دسته نگاه ویژه‌ای دارد و از آن‌ها می‌خواهد که این کتاب را به دقت بخوانند. اگر فکر می‌کنند که این کتاب ایده ارزشمندی دارد، باید آستین‌ها را بالا بزنند و اگر فکر می‌کنند که ایده نادرستی را مطرح کرده است، باید آن را نقد کرده و تلاش کنند تا ایده جدیدی مطرح کنند. در هر صورت نباید خود را کنار بکشند. بشر در معرض خطری جدی‌ست. فرصت اندک است و وظیفه هر انسان نیک‌خواهی‌ست که باری از این وظیفه را بر دوش کشیده و نقش خود را در ساخت بنای یادبود بشری ایفا کند.

تنها در صورتی که این کتاب حس مسئولیت‌پذیری را در انسان بیدار و بذر وجودیش را بارور کند، نویسنده مطمئن می‌شود که وظیفه خود را با موفقیت به سرانجام رسانیده است.

همان‌طور که در ابتدا گفتم، نویسنده قصد ندارد کتابی علمی بنویسد و ایده‌های فلسفی و علمی مطرح شده صرفاً رهنمودهایی کلی هستند. شاید جزئیات و شرایط با مفاهیم کلاسیک مطابقت نداشته نباشند، در این صورت مشکلی نیست. هدف این کتاب تهیه چارچوبی است که ایده‌ای کلی را دربرگیرد. اگر قالب این چارچوب به اندازه کافی خوب نیست، نباید آن را به کلی کنار گذاشت.

فصل اول:

سنگش ابدی



فصل اول: کشمکش ابدی^۱

۱. امیال اولیه^۲

یافته‌های ما دربارهٔ تاریخ بشر که براساس نوشته‌ها،^۳ نقاشی‌ها، و طراحی‌های انسان‌های اولیه یا کشف‌هایی که خودمان در مقبره‌ها انجام داده‌ایم به دست آمده است، حاکی از آن می‌باشد که جنگ‌ها و کشمکش‌ها حتی در گذشته‌های دور نیز وجود داشته است. در ابتدا درگیری‌ها بین قبایل رخ می‌داد. انتخاب یک غار^۴ برای زندگی، تصرف یک رود برای ماهیگیری یا لاشهٔ حیوان شکارشده از جمله دلایل این نزاع‌ها بود.

به نظر می‌رسد در ابتدا طبیعت غرایز ویژه‌ای به حیوان‌ها ارزانی کرد. مهم‌ترین آن‌ها غریزهٔ دفاع از خود و تولیدمثل بود. حیوان باید زنده می‌ماند و تولیدمثل می‌کرد. به همین منظور او باید غرایزش را حفظ می‌کرد. هنگامی که انسان تکامل یافت و نعمت تحسین‌برانگیز اندیشه و گفتار به او هدیه شد،^۵ باز هم همان میراث اجداد حیوانی، یعنی غرایز بدوی‌اش را حفظ کرد. این امری کاملاً طبیعی بود؛ چراکه هرچند انسان

1. The Eternal Struggle.

2. The Primitive Appetites.

۳. مانند نسخه‌های خطی (گرافیک اصل) و سنگی برجای مانده از گذشتگان.

۴. غار. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، ص ۵۱۳۸.

۵. «هنگامی که انسان تکامل یافت و نعمت تحسین‌برانگیز اندیشه و گفتار به او هدیه شد». این عبارت قابل تأمل و نقد و نظر است. اینکه انسان‌های اولیه فاقد گفتار و نوشتن بودند، روشن و بدیهی است. آثار و اشکال و نقاشی‌های برجای مانده در غارها و کوه‌ها گواه آن است اما اینکه انسان‌های نخستین را فاقد اندیشه بدانیم، صحیح نیست زیرا اندیشه و تفکر در ماهیت و تعریف حقیقی (جنس و فصل) انسان اخذ شده است. به بیان دیگر اگر اندیشه را از انسان جدا کنیم، دیگر انسانی باقی نمی‌ماند.

برای مطالعه دربارهٔ ماهیت و اقسام تعریف رجوع کنید به: محمدرضا مظفر، آموزش آسان منطق: ترجمه و تلخیص کتاب المنطق به صورت پرسش و پاسخ، ص ۲۰-۲۵.



به دلیل توانایی اندیشه و گفتار به تنهایی در طبقه‌ای مجزا قرار داشت، اما در عین حال تمام ویژگی‌های حیوانی خود را نیز همچنان دارا بود. بشر همچنین مجبور به محافظت از خود و تولید مثل بود اما نکته عجیبی که شاید به دلیل قوه تفکر بشر است، اینکه انسان نه تنها راه‌هایی برای دفاع از خود در برابر جانوران و پدیده‌های طبیعی یافت، بلکه برای نزاع با هم‌نوع خود نیز اشتیاق نشان داد. این ویژگی ذاتی به جز در معدود درگیری‌های خاص، هرگز به صورت گسترده در بین جانوران یک گونه به چشم نمی‌خورد. قابل درک است از زمانی که شهروندان جوامع کوچک، که نیاکان جوامع امروزی ما بودند، سعی در تصاحب غار و پناهگاه امن‌تری داشتند، سایر جوامع همسایه بر سر این امتیاز با آن‌ها به ستیز برمی‌خاستند و تمام تلاش خود را به کار می‌بستند تا گروه اول را بیرون برانند. در مورد خوراک و وسایل تهیه آن نیز اوضاع به همین منوال بود.

اندکی بعد یا همزمان با بروز این امیال، غریزه دیگری در بشر پدید آمد. این غریزه، تملک و تصاحب مادیات نبود، بلکه دست‌یابی به جنس مخالف بود. انسان اولیه برای برآورده کردن نیاز جنسی خود به تصاحب نخستین فردی که از راه می‌رسید بسنده نمی‌کرد. برعکس، او می‌خواست سوژه یا سوژه‌های دلخواهش را فقط و فقط برای خود نگه دارد.

این امیال حیوانی با درجات مختلف بین جانوران نیز وجود دارد.^۱ همه ما دیده‌ایم که دو حیوان بر سر لاشه حیوان سومی می‌جنگند که توسط آن‌ها یا بر سر تصاحب

۱. امیال انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) میل‌هایی که مختص انسان‌ها است و در حیوانات نیست، مانند: میل به جاودانگی، خداشناسی، خداجویی، و خداپرستی.

ب) میل‌هایی که بین انسان‌ها و حیوانات مشترک است، مانند: شهوت جنسی و میل به غذا.

لانه‌ای برای زندگی، کشته شده است. با تماشای یک مرغداری، جنگ مرگ‌بار دو خروس بر سر یک مرغ را خواهیم دید، درحالی که تعداد مرغ‌ها بیش از میل جنسی دو خروس است.

تعجب‌برانگیز است که چرا جنس مذکر بر مؤنث برتری یافته و به دنبال شکار زن است. اگر بپذیریم که مرد جنس قوی‌تر است و قانون خود را اجرایی می‌کند، ممکن است احساس کسانی که به تساوی مطلق زن و مرد اعتقاد دارند، جریحه‌دار شود. بنابراین انتخاب با آن‌هاست تا پاسخ رضایت‌بخشی برای این سؤال بیابند.

غرایز مزبور دو تمایل را شکل می‌دهند: رشک و حسادت. دو صفتی که کم‌وبیش بین انسان‌ها متداول‌تر است تا حیوان‌ها، و انسان به لطف شعور خود، آن‌ها را کمی پالایش کرده آن‌چنان که غیرقابل تحمل‌تر شده‌اند!

برای رسیدن به غریزهٔ سوم، یعنی میل به تجمل‌گرایی، که حاصل دو میل نخست^۱ به علاوهٔ هوشمندی است، تنها یک قدم فاصله بود. هنگامی که بشر از یک سرپناه، تکه‌ای گوشت یا ماهی برای رفع گرسنگی و یک جنس مخالف برای برآوردن امیال نفسانی خویش اطمینان یافت، از هوش خود برای رفع نیازهایش بهره برد. چند تخته برای محافظت از خود در برابر رطوبت داخل غار گذاشت. آن‌ها را با برگ پوشانید تا نشیمن‌گاه نرم‌تر شود. سعی کرد تا در شکل و رنگ پوست جانوران که در سرما می‌پوشید، ویژگی‌های دیگری بیابد. از ذکاوت خود برای پخت غذاها استفاده کرد و به آن‌ها چاشنی افزود. زن‌ها نیز به جای جواهرات، خود را با دندان حیوان‌ها، استخوان ماهی‌ها، و هستهٔ میوه‌ها آراست‌اند. خلاصه به تناسب افزایش نیازهای بشر و استفاده از هوش بشری در خلق چیزهای جدید، درگیری با همسایگان نیز افزایش یافت.

۱. غریزهٔ دفاع از خود و تولیدمثل.



از این تمایلات و غرایز امیال دیگری پدید آمد که بعداً دربارهٔ آن‌ها صحبت خواهیم کرد. از میان تمام غرایز، اعم از اینکه منشأ حیوانی داشتند یا انسانی، تمایلاتی که «شر» بودند افزایش یافتند و کمتر می‌توانستیم فصل مشترکی بین آنها بیابیم.^۱

انسان سفر خود را با کوله‌باری از غرایز دنبال کرد و شاید طی هزاران سال اوضاع به همین منوال گذاشت. تمدن‌ها بدوی و مسکن‌ها دور از هم بودند و مفهوم ملیت ناشناخته بود. مفهوم «خانواده» یا «قبیله» هنوز چندان شکل نگرفته بود و در نتیجه درگیری‌ها و کشمکش‌های کمتری ناشی از اختلاف‌ها رخ می‌داد و به تبع آن خسارت‌های نسبتاً ناچیزی داشت. اگرچه این مسیر در ابتدا کند بود اما به تدریج شتاب گرفت و مانند گوله‌ای برفی که در شیب حجم و شتاب گیرد، پیش رفت. درگیری‌های کوچک رفته‌رفته به نبرد تبدیل شد و جنگ‌های بزرگ را رقم زد.

منطقی است اگر فکر کنیم که بشر کم‌کم دریافت این نزاع‌های روزمره موجب می‌شود تا مشکل‌های او تمامی نداشته باشند. با کمی هوشمندی می‌توان تصور کرد که بشر خیلی زود سعی نمود راهی برای رهایی از این مشکل‌ها بیابد و تا حد ممکن از شدت آن‌ها بکاهد.

نتیجهٔ این تلاش‌ها و آزمایش‌های شهودی یا عقلانی، ما را به آرامی به سمت خلق ادیان و استقرار جامعه‌ای سازمان‌یافته سوق داد.

۱. به این اشاره دارد که غرایز بد و حیوانی آن‌قدر زیاد شدند که کاملاً از غرایز انسانی فاصله گرفتند و دیگر هیچ مورد مشترکی بینشان نبود.

۲. غرایز، گرایش‌ها، توانایی‌ها^۱

۱.۲. تنفر^۲

بیان کردیم که از دو غریزه اصلی، دو میل رشک و حسادت شکل گرفت. این غرایز به دلیل هوش پایین و حافظه ضعیف‌تر حیوانات، در آن‌ها بسیار کم است. یک حیوان نمی‌تواند تمام طول عمر خود رشک داشته باشد یا حسادت بورزد. این شعور یا حافظه استدلالی انسان است که موجب شده این احساس‌ها برای مدتی طولانی زنده نگه داشته شوند!

هنگامی که انسان در برآورده ساختن امیال اولیه خویش از دیگران ناامید شود، این یأس موجب ایجاد رشک یا حسادت در او خواهد شد و اگر انسان قادر نباشد بلافاصله بر مانع غلبه کرده و این حرمان را شکست دهد، احساس سومی به اسم تنفر شکل می‌گیرد. در اینجا نیز، با توجه به این که هوش و حافظه در حیوان‌ها به خوبی پرورش یافته‌اند، این احساس پایدار نخواهد بود.^۳ آن‌چه پیداست اثر ماندگار این حس است که به طور مستقیم با میزان هوش و حافظه تناسب دارد. تنفر فیل‌ها، شترها، و میمون‌ها زبان‌زد است.

متأسفانه هوش، حافظه، و قوه استدلال بشر آن قدر پیشرفت کرده است که به محض ورود بذر نفرت به قلب، ریشه‌کن کردن آن بسیار دشوار است. برعکس، انسان‌هایی که ابزار قدرت را در اختیار دارند، به این آتش دامن می‌زنند و شعله‌ورترش می‌کنند. این حس بنیادین و به ظاهر اجتناب‌ناپذیر که به قلب خنجر می‌زند، روح را مسموم

1. Instinots, Tendencies, Faculties.

2. Hatred.

۳. به این اشاره می‌کند که حیوان‌ها هم دارای تعقل هستند و احساس نفرت را برای مدت طولانی نگه نمی‌دارند.



می‌کند و انسان را به سمت ارتکاب جنایت‌های وحشتناکی سوق می‌دهد. به ویژگی دائمی بشر تبدیل شده است.

تقریباً می‌توان گفت بیشتر خصلت‌های منفی بشر مانند دروغ، ریاکاری، چاپلوسی، فتنه، باج‌سیل، تهمت، و انتقام‌جویی عواقب مستقیم رشک، حسادت، نفرت، و گاهی ترس هستند. هنگامی که بشر تحت تأثیر این احساس‌ها قرار بگیرد دیگر قادر به کنترل رفتارش نیست.

کاری کنید که کسی باور کند بهترین دوستش از او ناراحت است. در نتیجه نفرت به قلب او راه می‌یابد و شروع به کینه‌ورزی می‌کند و با کمک قوه تخیل، آن دوست قدیمی به بدترین دشمن وی تبدیل می‌شود. به دیگری بگویید که یک شخص سوم به پست مهمی منصوب شده است. این فرد اگرچه خود کاندیدای آن شغل نبوده اما از نفر سوم متنفر خواهد شد. درباره مسائل جنسی نیازی به بیان جزئیات نیست. رخ دادن صدها جنایت شهوانی در روز بیان‌گر این مطلب است. بشر هنگام انتقام گرفتن در مقابل هیچ چیز پا پس نمی‌کشد. دروغ می‌گوید، بهتان می‌زند، می‌سوزاند، و می‌کشد.

متأسفانه نفرت یک حس شخصی نیست و حاصل خیزترین خاک آن در قلب و مغز افراد جامعه نهفته است. کافی است رهبران بی‌پروا دستگاه‌های تبلیغاتی قدرتمند و مدرن را به کار گرفته و قلب مردم را آکنده از نفرت کنند و آن‌ها را برای ارتکاب جنایت‌های وحشیانه آماده سازند. نمونه‌های بسیاری را می‌شناسیم که در گذشته‌های دور اتفاق نیفتاده‌اند و لازم نیست به شرح آن‌ها پردازیم.

اگر بگوییم منشأ بیشتر جنگ‌ها در نفرت شخصی رؤسا است یا نفرتی است که در مردم ایجاد شده است، اغراق نکرده‌ایم.



۲.۲. ترس و ایمان^۱

دریافتیم که غرایزی برای صیانت از خود و تولید مثل به حیوان‌ها عطا شده است. می‌توان گفت غریزه ترس نیز به همین منظور است. زیرا اگر حیوان‌ها چنین غریزه‌ای نداشته باشند، محتمل است که خود را در معرض انواع خطرهای قرار دهند. در این جا نیز تفاوتی بین انسان و حیوان وجود دارد. حیوان‌ها بدون آن‌که برای یافتن علت ترس خود تلاش کند، پا به فرار گذاشته، پنهان می‌شوند یا از خود دفاع می‌کنند، اما انسان‌ها سعی می‌کنند علت را یافته و راه غلبه بر آن را جست‌وجو کنند.

در ابتدا انسان از اینکه نمی‌توانست علت اتفاقاتی که موجب وحشت او می‌شد را بیابد، ناراحت می‌شد. منطقی است بشر از اینکه می‌بیند کودکی متولد شده و بزرگ می‌شود و همچنین کسی که صحبت می‌کرد، راه می‌رفت و غذا می‌خورد، بیمار شده و می‌میرد، به شدت تحت تأثیر قرار بگیرد. همچنین تغییر فصول، رشد محصولات زراعی، باران و برف، روز و شب، رعد و برق، و بسیاری از پدیده‌های طبیعی دیگر دلایلی بودند که فراتر از منطق بشر بود و سؤالاتی ایجاد می‌کرد که بشر هیچ پاسخی برای آن‌ها نداشت.

انسان که در اصل یک حیوان ناطق است مجبور بود علت پدیده‌هایی که مشاهده می‌کرد را جست‌وجو کند و هنگامی که نمی‌توانست دلیل ملموسی بیابد، از قدرت تخیل و استعداد انتزاعی خود کمک می‌گرفت. او نیروهای برتری را تصور می‌کرد که بسیار قوی‌تر از او هستند و ابزارهای قدرتمندی در دست دارند و به این نیروها شخصیتی شبه‌عینی می‌بخشید. این روش که حتی امروز نیز قابل توجه است موجب

1. Fear and Faith.



نوعی اعتقاد کورکورانه در انسان می‌شود از چیزی که نامشهود بوده و نسبت به ما برتری دارد.^۱

به هر حال، این گزینه برای رسیدن به مرحله فعلی ایمان به خدا تحولات عمیقی را پشت سر گذاشته است. از آن جا که ایمان اولیه عمدتاً مبتنی بر ترس بود، منطقی‌ست که انسان بدوی فکر کند نیروهای برتر اصولاً بدخواه هستند. به همین دلیل خدایان بدوی که به اشکال صنم، بت، و غیره بودند بیشتر اوقات موجودهای شروری به حساب می‌آمدند که بدخواه بشر هستند، و انسان‌ها هر طور شده حتی با فداکاری، تلاش می‌کردند تا با خدایان روابط خوبی برقرار کنند.

مدت زیادی شرایط به همین منوال و بدون هیچ نظم و انسجامی پیش رفت و هر از گاهی یک جادوگر، کاهن یا فردی از این دست در قبایل ظاهر می‌شد و سعی در ایجاد راهی برای هدایت بشر داشت. به این طریق بود که بذر دین پاشیده شد. قصد من از نوشتن این مطالب آن نیست که بگویم ادیان بر ناآگاهی انسان استوارند و اینکه ایده خدا صرفاً برای ارضای این جهل است. خداپرستان و غایت‌گرایان بر این باورند که انسان همواره در جست‌وجوی علت وجود خود بوده است، و از آن جا که آفرینش غایتی دارد، انسان به سرچشمه دست یافته و از طریق مکاشفه وجود خالق خود را حس کرده است. همان‌طور که از ابتدا قول داده‌ام هرگز وارد گمانه‌زنی‌های فلسفی یا دینی نخواهم شد و بدون اینکه نیاز به انتشار عقیده‌ای داشته باشم، فقط حقایق خاصی را ذکر می‌کنم که به مطالعه ما جهت می‌دهند.

۱. در اینجا نویسنده به علت و منشأ گرایش انسان‌ها به دین و ماوراء طبیعت اشاره دارد. نظرات دیگری نیز در توجیه دین‌داری انسان‌ها از سوی اندیشمندان (جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فیلسوفان، ...) بیان شده است؛ همچون اینکه میل به خداپرستی از فطریات انسان است.

۳.۲. عشق^۱

در راستای غرایز و تمایلاتی که اشاره شد، غریزه مهم دیگری به نام عشق در حیوان والا و انسان ظاهر شد.

عشق نیز به کمک هوش انگیزه خوبی در بشر ایجاد کرد. حدس و گمان درباره علت پدید آمدن عشق کار دشواری است. به عقیده من منطقی نیست که عشق و تمام جنبه‌های مختلف آن را با موضوع‌های جنسی ارتباط دهیم و علاوه بر این، چنین دیدگاهی بسیار جای بحث دارد. شاید بتوانیم منشأ آن را در حیوان‌ها و انسان‌ها بیابیم، از تولد فرزندان تا بزرگ شدن و تشکیل خانواده دادن. نیاز به زندگی مشترک و مراقبت و تربیت فرزندان موجب گسترش این حس در انسان شد. به هر حال این عشق ناب و بی غرض با غریزه‌ای که موجب حسادت می‌شود هیچ سنخیتی ندارد. عشق غریزه‌ای است که خیر زیادی به بشر رسانده و هنوز هم حرفی برای گفتن دارد. می‌توان گفت جای تأسف است که پهنه آن بیش از این گسترده نیست.

عشق و نفرت دو اهرم قدرتمندی هستند که بر رفتار انسان اثر می‌گذارند. آن‌ها مانند دو وزنه تعادل‌اند و بدون شک روزی که بشر قادر شود به‌طور کامل طرف عشق را بگیرد بیشتر مشکل‌ها به‌خودی‌خود رفع خواهند شد. افسوس که ما سعی داریم برعکس عمل کنیم و در پایان این قسمت خواهیم فهمید که چرا دنباله‌رو مسیر حماقت می‌شویم.

با وجود همه این‌ها عشق هر روز خدمت‌های بسیار خوبی به ما ارائه می‌دهد. اگر فداکاری‌هایی را که انسان‌ها برای کمک به هم‌نوعان خود انجام می‌دهند، تعداد افرادی را که هر ساله جان خود را برای نجات جان دیگران از دست می‌دهند و درد و رنج‌هایی را که برای تسکین مستمندان متحمل می‌شوند، بررسی کنیم احساس غرور

1. Love.



خواهیم کرد و درمی‌یابیم که انسان آن‌قدرها هم که به نظر می‌رسد موجود ظالمی نیست.

بدون شک عشق واقعی برخلاف غرایز و تمایلات دیگر، تنها غریزه خیرخواه بشر است. به راحتی مخدوش نمی‌شود و وجهه‌اش تحت تأثیر عوامل بیرونی تغییر نمی‌کند.

۴.۲. حس زیبایی‌شناختی^۱

تاکنون در مورد غرایز، احساس‌ها، و تمایل‌هایی که بین حیوان و انسان مشترک است صحبت کردیم. علی‌رغم این واقعیت که برخی از آن‌ها در انسان بیشتر است، نمی‌توانیم هیچ‌یک را غرایز کاملاً انسانی بنامیم.

حس زیبایی‌شناختی و به عبارتی دیگر حس درک زیبایی منحصرراً در قلمرو انسان است و به نظر می‌رسد که با هوش، در ارتباط نیست. زمان زیادی است که این حس در بشر پدیدار گشته و نخستین علائم آن را در ابزارهای ابتدایی بشر و نقش‌ونگارهایی که از وی در غارها به جا مانده است، می‌یابیم. به محض اینکه بشر اوقات فراغت یافت و کم‌وبیش از شر دردسرهای روزمره زندگی رها شد، یعنی هنگامی که به اندازه کافی غذا برای خوردن داشت و در معرض خطرهای ناگهانی نبود، احساس کرد امیال غیرمادی دیگری در او شکوفا می‌شوند. او به دنبال زیبایی بود و خودش آن را خلق می‌کرد. نقاشی‌های به‌جامانده از انسان‌های نخستین، میزان کمال هنری او را نشان می‌دهد. تزئین ابزارها و دقت در تمیز کردن لوازم قابل استفاده، نشان می‌دهد که چگونه حس زیبایی‌شناختی در وی متولد شده است.

هنگامی که تمدن گسترش یافت و زندگی شکل عادی‌تری به خود گرفت، انسان فرصت بیشتری برای استراحت داشت. هنرها گسترده‌گی یافتند و به درجه‌والایی از

1. Esthetic Sense.

کمال رسیدند. حس زیبایی‌شناختی الهام‌بخش انسان برای خلق شاهکارهایی شد که تأثیرشان بر حواس ما برهانی قاطع است مبنی بر اینکه چیزی متعالی در درون ما وجود دارد که می‌توان آن را شراره‌ای الهی تعبیر کرد.

کلماتی که وقتی از زبان فردی عادی جاری می‌شوند تنها جملاتی معمولی و پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسند و هنگامی که خطیب، شاعر، یا نویسنده‌ای صاحب نبوغ کنار هم قرارشان می‌دهد نیرویی چنان دور از انتظار می‌یابد که قادر است شنونده یا خواننده را عمیقاً تکان دهد. وقتی نت‌های موسیقی به‌طور تصادفی کنار هم قرار می‌گیرند چیزی جز یک صدای ناهنجار نمی‌سازند، اما زمانی که توسط یک آهنگساز ماهر ساخته می‌شوند احساسات مان را متعالی می‌سازند. رنگ‌هایی که بی‌هدف با هم مخلوط می‌شوند فقط جلوه‌ای درخشان ایجاد می‌کنند اما اگر با قلم‌موی یک هنرمند به بوم نقاشی منتقل شوند ما را به وجد خواهند آورد. در تمام عرصه‌های مختلف هنری می‌توان نمونه‌هایی را ذکر کرد.

قابل ملاحظه است که حس زیبایی، آن‌چه که قلمرو انحصاری انسان به شمار می‌رود، باعث خدمت‌های بی‌شماری شده است. عادت‌های ما را صیقل داده و کمک کرده تا نگرانی‌هایمان را فراموش کنیم و احساسات انسانی را در خود بیدار نماییم. این حس می‌تواند به ابزاری قدرتمند برای ایجاد دوستی بین بشر و تفاهم جهانی تبدیل شود. هنرمندان می‌توانند مبلغان حس زیبایی و ایجاد برادری بین بشر شوند؛ اما افسوس، در اینجا هم ماجرا طور دیگری پیش رفته است.

اولاً، حس زیبایی‌شناختی میل به تجمل‌گرایی^۱ را در انسان برمی‌انگیزد، و دیدیم که این میل موجب پرورش رشک و حسادت می‌شود. علاوه بر این، هنر تقریباً در تمام

۱. با مطالعه آیات قرآن کریم به این نکته می‌رسیم که تجمل‌گرایی به‌خودی‌خود از نظر فطری بودن، سراسر حق است و باطل و پستی در آن راه ندارد. بنابراین مذموم نیست؛ اما از نظر انتساب به بشر، متناسب با



نگرش و استفاده انسان، گاه پسندیده و گاه ناپسند است. میل پیدا کردن به زیبایی و آرایش ظواهر دنیوی و استفاده کردن از لوازم منزل، لباس‌های زیبا و متناسب و امثال آن نه تنها مجاز شمرده شده است بلکه به آن توصیه و سفارش شده است؛ همان‌طوری که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...﴾؛ (اعراف: ۳۱/۷) ای فرزندان آدم در وقت نماز و در مسجد آرایش و زینتتان را (به‌تناسب آن عمل و محل) بگیرید. امام جعفر صادق علیه السلام در همین زمینه فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ وَيَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ. قِيلَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ يَنْظُفُ ثَوْبَهُ وَ يَطِيبُ رِيحَهُ وَ يَحْسُنُ دَارَهُ وَ يَكْنُسُ أَفْنِيَتَهُ حَتَّىٰ إِنْ السَّرَاجَ قَبْلَ مَغِيبِ الشَّمْسِ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»؛ (حسن دیلمی، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۱، ص ۱۹۵) خداوند زیبایی و خودآرایی را دوست دارد و بینوایی و قیافه فقرآلود را ناخوش می‌دارد. یکی از یاران آن حضرت علیه السلام سؤال کرد: چگونه؟ آن حضرت در پاسخ وی این موارد را برشمرد:

(الف) لباس تمیز پوشیدن؛

(ب) خوشبو کردن خود و استعمال عطر؛

(پ) نیکو و زیبا کردن خانه و کاشانه؛

(ت) جارو کردن جلوی در خانه؛

(ث) چراغ روشن کردن پیش از غروب (که موجب رفع فقر و زیادی روزی می‌شود).

تجمل‌پرست به آرایش‌های افراطی می‌اندیشد و می‌کوشد با رنگ و روغن‌کاری، قرینه‌سازی و...، ظاهر زندگی را با الگوهای تقلیدی و مد روز و براساس هوس‌های زودگذر خود، هماهنگ سازد. این کار، مایه تفریح و سرگرمی اوست و به تباهی زندگی او می‌انجامد. پیامد پرداختن به نیازهای دروغین، صرف هزینه‌های سنگین، هدر دادن ذخیره‌های اقتصادی و بر جای ماندن فقر و نابسامانی اجتماعی است. ازاین‌رو، اسلام با انگیزه تجمل‌پرستی برای پس‌اندازها، موافق نیست و اجازه نمی‌دهد انسانی که باید برای رسیدن به ایده‌آل‌های مقدس و الهی، راه تکامل را بپیماید، خویشتن را سرگرم خودآرایی و خودکامگی کند و با این کار، راه را بر زندگی اقتصادی جامعه و کمال خود ببندد. (سید یوسف مرتضوی امیری، تجمل‌گرایی در سبک زندگی اسلامی: پژوهشی در زندگی تجمل‌گرایانه از منظر قرآن کریم، ص ۲۰-۲۴)

جنبه‌ها، شمشیری دولبه است که همه‌چیز به نحوه استفاده از آن بستگی دارد. بگذارید هوشی که در جهت غلط به کار گرفته شده، وارد عمل شود و دستورات خود را دیکته کند، و آن وقت نگاه کنید! تمام غرایز شیطانی به شکلی نامحسوس آشکار می‌شوند. گفتارها و نوشتارها نیز می‌توانند در برانگیختن احساسات خوب یا بد نقش داشته باشند. چندین هزار، بلکه چندین میلیون نفر به دست کسانی قتل عام شده‌اند که به دنبال سخنرانی‌های پر جوش و خروشی که افراد عوام‌فریب بر کرسی‌های دروغین و گمراه‌کننده خطابه ارائه داده‌اند، به هیجان آمده بوده‌اند!

موسیقی که وظیفه اصلی آن صیقل دادن قلب‌ها، غلبه بر لحظه‌های افسردگی و پرورش روح در راه رسیدن به تعالی‌ست، در ساخت مارش‌های نظامی و آهنگ‌های جنگی نیز استفاده می‌شود تا جانور وحشی خفته درونمان را بیدار کند. طراحی و نقاشی که برای منور کردن نگاه و روح ماست، در آگهی‌ها و کارتون‌ها برای ترغیب مردم به جنگ، نفرت از یک نژاد یا تمسخر یک شخص استفاده می‌شود. هنر که روش‌های مختلفی برای هدایت ما به سمت رفاه و خوشبختی دارد، اغلب توسط غرایز شیطانی فریب داده می‌شود و برعکس عمل می‌کند.

۵.۲. هوشمندی^۱

بیایید اکنون که در قلمرو غرایز انسان هستیم کمی بیشتر درباره هوشمندی صحبت کنیم. اگرچه مطمئناً هوش در بین بعضی از حیوانات نیز وجود دارد اما در انسان بسیار گسترده‌تر است. تعیین اینکه آیا هوش انسان ادامه هوش حیوانی است یا قابلیت خاص بشر، کار دشواری است. در هر صورت، در نوع بشر هوش به شکل قدرت تفکر، قوه استدلال، توانایی ایجاد مفاهیم انتزاعی و وجدان به اوج خود رسیده است. جای تردید است که چنین تجلیاتی بین حیوانات نیز وجود داشته باشد.

1. Intelligence.



کنجکاوی بزرگ‌ترین جلوه هوش بشری است. انسان تنها موجودی است که استدلال می‌کند، به دنبال نتیجه‌گیری منطقی از ایده‌هاست و تمایل دارد دلیل و علت تمام اتفاق‌های اطراف خود را کشف کند. کنجکاوی ابزار برتر پیشرفت بشر در حوزه‌های معنوی و مادی است. این غریزه خدمت‌های زیادی به بشر ارائه کرده و دانش بشری به لطف غریزه کنجکاوی پیشرفت‌های بی‌سابقه‌ای در حوزه فنی داشته است. می‌توانیم حوزه فعالیت آن را به دو دسته مفاهیم انتزاعی و مفاهیم عینی تقسیم کنیم.

در حوزه مفاهیم انتزاعی، انسان از روی کنجکاوی محض به جست‌وجو می‌پردازد، بدون آن‌که هیچ کاربرد عملی را مدنظر داشته باشد. در این‌جا هدف فقط ارضای حس کنجکاوی است و چنان‌چه گاهی در نتیجه آن به کاربردی عملی دست یابیم، کاملاً تصادفی است. اگر انسان اعماق فضا را پیموده، حرکات ستاره‌ها را مشاهده و مدار آن‌ها را محاسبه کرده، صرفاً برای ارضای حس کنجکاوی است و هیچ کاربردی در زندگی روزمره ندارد. به‌طور اتفاقی توانستیم این علوم را به کار بسته و تقویم تهیه کنیم.

در عرصه مفاهیم عینی کنجکاوی برای خودش عمل نمی‌کند، بلکه در خدمت یک یا چند غریزه یا قابلیت دیگر ما بوده و سعی دارد برای رفع مشکل‌های روزمره راه‌حلی بیابد.

مادامی که کنجکاوی ما در کارهای انتزاعی استفاده شود، اکتشافات آن بی‌ضرر بوده و اغلب برای رفاه معنوی بشر مفید است. این درحالی‌ست که نتایج فعالیت‌ها در حوزه عینی بسته به اینکه کدام غریزه را به کار بگیرند، خوب یا بد خواهند بود. اگر به دنبال دارویی برای درمان یک بیماری باشیم کشف خوبی است، اما اگر به دنبال گلوله‌ای با قدرت تخریب بیشتر باشیم به‌طور قطع نتیجه ناخوشایندی در پی خواهد داشت. جای تأسف است که بدانیم جراثیمی که غرایز به کمک حس کنجکاوی مان مرتکب می‌شوند، بی‌شمارند.



۶.۲. وجدان^۱

در این جا به موضوعی می پردازیم که تعریف آن به مراتب دشوارتر است. همه ما (یا نزدیک به بیشترمان) مطمئنیم وجدانی داریم که فراتر از هوش ما است. صدایی می شنویم که ستایش یا سرزنش مان می کند. این قوه از کجا می آید؟ چگونه در ما ریشه دوانده است؟ پاسخ دادن به این پرسش ها کار دشواری ست. پاسخی که ساختارگراها یا ماده گراها به این پرسش داده اند، چندان رضایت بخش نیست. اگر بخواهیم تابع آرمان گراها باشیم، الزاماً باید علوم حاضر را رها کرده و قوه شهود، مکاشفه، و سایر فرضیه ها را مبنای کار قرار دهیم. با وجود این عدم قطعیت، تصور می کنم که کم و بیش از وجدان خود آگاهیم و نمی توانیم به راحتی آن را انکار کنیم. به هر حال، به اعتقاد من، اگر بتوانیم ندای وجدان خود را دنبال کنیم، علی رغم این واقعیت که نمی توان آن را به طریق علمی اثبات کرد، شادتر خواهیم بود.

۷.۲. مروری بر مطالب^۲

حال که غرایز، احساسات، تمایلات، و استعدادهای خود را، که در جهت اصلاح و بهبود مطالعه به ما کمک خواهند کرد، بررسی کردیم، بگذارید نگاهی کلی به موضوع بیندازیم.

ما دو غریزه اصلی داریم که به بقای نسل و ادامه زندگی کمک می کنند و از این غرایز دو گرایش رشک و حسادت شکل می گیرد. این دو گرایش نیز موجب نفرت می شوند. علاوه بر این ها، حسی به نام ترس وجود دارد که به پیروی کورکورانه از چیزی غیرعادی منجر می گردد. غریزه عشق و حس زیبایی نیز به این مجموعه اضافه می شود. سپس عامل هوش به عنوان آنزیمی برای یکپارچه سازی همه این اجزاء وارد عمل می شود.

1. Conscience.

2. Recapitulation.



تمام واکنش‌های ما به نحوه عملکرد این آنزیم بستگی دارد. شعور خردمندانه رشک و حسادت را به فداکاری و بخشش تغییر می‌دهد، اما شعور شیطانی از آن‌ها نفرت پدید می‌آورد. شعور خردمندانه عشق را به گسترش و شکوفایی تشویق می‌کند، اما شعور شیطانی همدست نفرت شده تا عشق را از بین ببرد. به هنگام خطر، شعور خردمندانه احتیاط می‌کند، اما شعور شیطانی وحشت می‌آفریند. شعور خردمندانه به منظور بهبود عادت‌ها، ایجاد زیبایی و ایجاد احساسات سالم، هنر را رواج می‌دهد، اما شعور شیطانی با قرار دادن آن در خدمت نفرت و ترس، موجب از بین رفتن هنر می‌شود. شعور خردمندانه انسان را برای پیشرفت و سعادت به کار در حوزه انتزاعی تشویق می‌کند، اما شعور شیطانی او را به سمت یافتن وسیله‌ای برای تخریب سوق می‌دهد.

می‌بینیم که سعادت ما و آینده بشر به هوش بستگی دارد. متأسفانه از آن‌جا که میراث حیوانی ما هنوز سنگین‌تر از ویژگی‌های انسانی مان است، بیشتر اوقات هوش ما را به مسیر نادرست سوق می‌دهد و این نگرانی وجود دارد که بازگرداندن آن به مسیر صحیح و استفاده از آن در ارائه خدمات‌های مفید کاری دشوار باشد.

وجدان ما هنوز به اندازه کافی قوی نیست که قادر به واکنش باشد، و از آن‌جا که این خود انسان است که باید اموراتش را منظم و مشکل‌هایش را رفع کند، قابل درک است روش‌هایی که به کار می‌برد گهگاه نشان‌گر نقاط ضعف او باشند.

تاریخ نشان می‌دهد که بیشتر مواقع بشر از هوش خود برای نفرت ورزیدن استفاده کرده است، نه برای دوست داشتن، و مادامی که راهی برای تغییر این روند پیدا نکنیم، نمی‌توان مطمئن بود که به سلامت به پناهگاه امن خود برسیم.



لازم است که هوش و شهود با هدایت وجدان در یک تیم باشند تا بتوانند بر غرایز حیوانی غلبه کرده و صفات انسانی را پرورش دهند. اما چگونه؟^۱

۱. علم اخلاق اسلامی متکفل متعادل کردن غرایز حیوانی و پرورش و شکوفایی صفات انسانی است. احمد نراقی از دانشمندان پرآوازه در دوران قاجار درباره فایده و ثمره علم اخلاق چنین گوید: «فایده علم اخلاق، پاک ساختن نفس است از صفات رذیله، و آراستن آن به ملکات جمیله، که از آن به تهذیب اخلاق تعبیر می شود. و ثمره تهذیب اخلاق، رسیدن به خیر و سعادت ابدیه است. و باید دانست که سعادت مطلق حاصل نمی شود، مگر اینکه صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه معرّا و به تمام اوصاف حسنه محلّی باشد. و اصلاح بعضی صفات یا در بعضی اوقات، اگر چه خالی از ثمر نیست، ولیکن موجب سعادت ابدیه نمی شود. همچنان که صحت بدن و نظام مملکت نیست مگر به دفع جمیع امراض، و اصلاح جمیع طوایف و اشخاص در تمام اوقات.» احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۴.



۳. دوره مذهبی^۱

بیاید فرضیات و حدسیات را کنار گذاشته و از حدود سه هزار سال پیش شروع کنیم و سپس به زمان کنونی بازگردیم. بنابر اسناد و مدارکی که کم‌وبیش کامل‌اند و از صحت و اصالت نیز برخوردارند، درمی‌یابیم که از زمان انسان‌های بدوی، شرایط به‌نحو چشم‌گیری متحول شده و دین مسیری معلوم و مشخص را در پیش گرفته است. در ابتدا عصر پیامبران، امامان، و سایر رؤسای مذهبی را داریم. دو تغییر اساسی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. سیرت خدایان روی هم رفته آرام و صلح‌جو است، چیزی نزدیک به مهربانی و خوبی محض. تعدادشان هم کاهش پیدا کرده تا با ظرفیتی خاص به خدای یکتا برسند.

من هرگز نمی‌خواهم درباره ماهیت مذاهب مختلف صحبت کنم. این سؤال هیچ تأثیر مهمی در کار ما ندارد و علاوه بر این فراتر از توانایی من است. پس با کمال میل آن را در اختیار فلاسفه و متخصصان الهیات می‌گذارم. با این حال، نکته‌ای همیشه مرا عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. آن را تنها به‌عنوان یک واقعیت بیان می‌کنم و به دنبال یافتن علت آن نیستم.

سخنان پایه‌گذاران ادیان بزرگ چنان نفوذ عمیق و تأثیر فراگیری داشته است که امروزه، بعد از گذشت بیش از دوهزار سال، بسیاری از این ادیان صدها میلیون پیرو و حداقل ده‌ها میلیون معتقد واقعی دارند. درحالی‌که یک حزب سیاسی مرموز، که با اعمال زور و تبلیغات توانست چند میلیون طرفدار جمع کند، نتوانست از اولین طوفانی که با آن روبه‌رو شد به سلامت بگذرد.



ادیان بزرگ، علی‌رغم زمان، مکان یا محیطشان، نظام اخلاقی خاصی پدید آوردند که در وجوه اساسی‌شان به طرز شگفت‌آوری به یکدیگر شباهت دارند، تا جایی که می‌توان گفت اخلاق دینی، صرف‌نظر از برخی جنبه‌های فرعی، جهان‌شمول است. در اینجا باید یک تمایز کوچک ایجاد کنیم. به نظر من، برخی پیامبران یا رهبران دینی واقع‌گراتر بودند و مردمی را که موعظه‌شان می‌کردند، بهتر می‌شناختند؛ درحالی‌که سایرین اساساً آرمان‌گرا بوده و ترجیح می‌دادند بخشی از موفقیت‌شان را فدا کنند اما از مسیر آرمانی خود دور نشوند.

شاید مسیح صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از آرمان‌گراترین پیامبران بوده است، و از همین رو است که شاگردانش در اجرای پاره‌ای از تعالیم او تخطی کردند. فداکاری مشتری چندانی پیدا نکرد و به‌ندرت کسی پیدا شد که گونه‌ی دیگرش را هم برگرداند تا سیلی دیگری بخورد.^۱ جای تأسف است که تعالیم مسیح، که از سطح اخلاقی بسیار بالایی برخوردار است و به هیچ‌وجه به جنبه‌ی مادی زندگی نمی‌پردازد، چنان تأثیر کمی بر پیروان خود بر جای گذاشته باشد. از عصر مسیحیت، بیشتر جنگ‌ها، و برخی از دهشتناک‌ترین آن‌ها، در میان مسیحیان رخ داده است، و به‌جای آن‌که گونه‌ی دیگر خود را پیش بیاورند، شمشیرشان را تاب دادند، اسلحه‌شان را نشانه گرفتند و بمب‌های‌شان را پرتاب کردند. در مقایسه با مسیح، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درس اسلام می‌داد. شاید با نگرشی عملی‌تر از مسیح، و با آموزه‌هایی قوی‌تر از تعالیم یهود و مسیحیت، دینی را به ارمغان آورد که در آن مسائل زندگی مادی قزلبخت نزدیکی با بُعد اخلاقی داشت. او با درک این موضوع که حذف کامل همه امیال و غرایز ممکن نیست، سعی کرد به آن‌ها جهت دهد، آزادی‌های خاصی برای انسان قائل شود و حتی در بعضی موارد او را ترغیب نماید.

۱. به تعلیم مسیح در نهی از خشونت اشاره دارد: «اگر کسی به گونه‌ی راست تو سیلی زد، گونه‌ی دیگر خود را به طرف او بگردان.»



این دو مثال نشان می‌دهد که تفاوت در ادیان فقط مربوط به جزئیات بوده و هیچ آیینی وجود ندارد که اعمالی چون سرقت یا قتل را مجاز بشمارد. واقعیت این است که تمام ادیان دریافته‌اند تنها راه نجات انسان غلبه بر غرایز شیطانی است. شاید جالب باشد مثال سوم را مطرح کنیم که نشان می‌دهد افرادی بوده‌اند که در این خط اندیشه از این هم پیشتر رفته‌اند.

حدود چهارده قرن پیش آیین دیگری در ایران پدید آمد. این آیین دوام نیاورد و عمر کوتاهی داشت. فرقه‌ای به نام مزدک پس از تأملی طولانی در مورد شرارت‌های زندگی انسان به این نتیجه رسید که تمام دردسرهای بشر ناشی از تمایل مرد به جنس مونث و مادیات است. او معتقد بود که برای رهایی انسان باید ریشه شرارت را از بین برد و برای این منظور به اشتراک گذاشتن زنان و اموال را اعلان کرد. به عبارت دیگر، حق مالکیت و ازدواج را از میان برداشت. تعجب برانگیز است در کشوری استبدادی که مردمانش گرایش وافر به تجملات داشتند چنین مذهبی موفق بوده و طرفداران زیادی پیدا کند و پادشاه نیز جزو پیروانش باشد. مذهب رسمی کشور انقلابی بر ضد آیین جدید به پا کرد، لذا شاه مجبور شد از اعتقاد جدید خود دست کشیده و مزدک را به قتل برساند. می‌توان گفت که آیین مزدکی اولین آزمون در مسیر کمونیسم تمام‌عیار بود.

این مورد و مثال‌های دیگر نشان می‌دهند که رهبران مذاهب به طرق مختلف، اما در مسیری واحد، کوشیده‌اند غرایز بد را ریشه‌کن، تضعیف یا تزکیه کنند.

۴. ترازنامه مذهب^۱۱.۴. محاسن^۲

پیش از آغاز این قسمت، برای اجتناب از انتقاد بی مورد، مایلیم بگویم که من احترام بسیار زیادی برای تمامی مذاهب قائلم. اذعان می‌کنم نه تنها سودمندی، بلکه ضرورت مذهب را برای بشریت ارج می‌نهم و شخصاً، برخلاف کسانی که باور دارند به سطح بالایی از هوشمندی نائل شده‌اند و بدون مذهب نیز می‌توانند سر کنند، من انسان معتقدی هستم. با این حال، منصفانه نیست که دیدگاه‌های شخصی‌ام را وارد این کتاب کنم. در این مطالعه تلاش می‌کنم به روشی برای غلبه بر مشکلات مان دست یابم. کوشش می‌کنم تا حد ممکن بی‌طرف بوده و مانند مشاهده‌گری که مشغول مطالعه پدیده‌ای است، عاری از ایده‌های پیش‌پنداشته و تصورات قبلی باشم. با این توضیح اجازه دهید ببینیم مذهب به‌واقع در مسیر هدفی که تلاش می‌کنیم به آن دست یابیم، یعنی تفاهم بشری، چه کرده است.

تقریباً تمامی مذاهب، پس از پی بردن به آسیب‌ها و آشفتگی‌هایی که غرایز ما موجب می‌شوند، به روش‌های مختلف تلاش کرده‌اند این غرایز را تحت کنترل درآورند. این موضوع را کم‌وبیش به‌طور کامل در قسمت قبل مطالعه کردیم. به همین منظور، رهبران مذهبی سعی کردند تا از برخی غرایز به سود خود بهره ببرند (نه به معنای تحقیرآمیز کلمه). دو گزینه به‌طور خاص برای نیل به این هدف بسیار مناسب بودند: عشق و ترس.

1. The Balance-Sheet of Religion.

2. Assets.



اگر تمامی مذاهب جهان را به دقت مطالعه کنیم، مانند آن‌چه در نسخه پزشکان می‌بینیم، حضور این دو جزء را مشاهده خواهیم کرد و تنها تفاوت در میزان تجویز آن‌هاست.

موسی حامی پروپاقرص ترس زیاد بود و عشق را آن‌چنان روا نمی‌دانست. مسیح عشق زیاد را توصیه می‌کرد و در نسخه او، ترس تقریباً جایی نداشت. حضرت محمد ﷺ عشق و ترس را کم‌ویش به‌طور مساوی به‌کار می‌بست؛ شاید ترس را کمی بیشتر. سایرین نیز در توزین کلی این دو گزینه مقادیر مختلفی را به‌کار می‌بردند.

باور به موجودی متعالی و تأمل درباره تولد و مرگ، انسان را از همان ابتدا به تفکر درباره زندگی پس از مرگ واداشت و این ایده در او عمیقاً ریشه دواند. رهبران مذهبی نیز برای کمک به بشر، از وجهه عملی این ایده سود بردند. اگر زندگی شرافتمندانه‌ای در این کره خاکی داشته باشید، به بهشت خواهید رفت. اما اگر انسان بدی باشید، جهنم به استقبال‌تان می‌آید. این ترکیب امید و ترس برای کمک به انسان در جهت بهبود شخصیتش، غلبه بر تمایلات شیطانی‌اش و فرمانبرداری‌اش راهگشا بوده است. در تبلیغ این ایده‌های نیک، پیامبران موانع بسیاری را باید از پیش رو برمی‌داشتند. پرواضح است که آن‌ها ملزم بودند پاسخگوی شمار زیادی از اعتراضاتی باشند که از سوی مریدان‌شان مطرح می‌شد. اگر این رهبران مذهبی می‌خواستند بدون اذعان به وجود خدایان بدخواه، موارد بی‌شماری از فلاکت‌ها و رنج‌های به‌ظاهر ناعادلانه را توجیه کنند، ناچار بودند برای متقاعدکردن معترضان استدلال‌های معقولی بیاورند.^۱

۱. به‌عنوان نمونه محمد کاظم هزارجریبی از دانشمندان شیعی درباره فلسفه مصیبت‌ها چنین گوید: «پس بدان که خداوند عالم عالم و حکیم است. چنان‌که ظلم صفت او نیست، جهل و سفاهت که نقیض علم و حکمت است نیز صفت او نیست. و هرگاه دانستی که خداوند عالم عالم و حکیم است، هرچه از برای هر بنده مقرر کرده است، همان نحو خیر آن بنده بوده است. و جناب اقدس الهی بعضی از بندگان را فقیر گردانیده است و بعضی را غنی. بعضی را مریض گردانیده است و بعضی را صحیح. بعضی را کور و



تقریباً در تمام مذاهب دو استدلال خاص نقش مهمی ایفا می‌کردند:
اول: اذعان به وجود یک یا تعداد بیشتری خدای زیردست بدسرشت بود که با خدایان
 خیرخواه دشمنی می‌کردند. به انسان توصیه می‌شد برای تضمین زندگی مطلوب و
 سعادت جاودانه بشر به خدایان خیرخواه کمک کند. توجیه عقلانی و ظاهری این
 ایده، شیطان، ابلیس،^۱ اهریمن و غیره را پیش روی ما نهاد.

ضرورتی ندارد به جزئیات این اصل بپردازیم، که از مذهبی به مذهب دیگر نیز
 متفاوت است. از جمله وجود خدایی که هم‌زمان هم خیر است هم شر، یا اینکه
 خالق هستی شیطان را خلق کرد تا مخلوقاتش را محک بزند و غیره. طبیعی است از

→

لنگ و [به] سایر امراض مبتلا گردانید[ه] و بعضی را به آن امراض مبتلا نکرده است. بعضی را فرزندان
 بخشیده است و صاحب عشیره گردانیده است و بعضی را چنین نکرده است. بعضی را علم بخشیده است و
 بعضی را علم نداده است. بعضی را قوی گردانیده است و بعضی را ضعیف.

جناب اقدس الهی فیاض مطلق است و صلاح حال هر بنده را بهتر می‌داند. زیرا که او عواقب امور را
 می‌داند. هرچه صلاح دین بنده را می‌داند به آن بنده می‌دهد و بنده را در آن نعمت امتحان می‌فرماید. و
 بندگان خیر خود را نمی‌دانند. و به سبب اختلاف نعمت نسبت به هریک از بندگان، تکلیف ایشان را نیز
 مختلف گردانیده است. غنی را به مال امتحان کرده است و فقیر را به صبر امتحان کرده است. لاجرم
 تکلیف هر بنده به قدر وسع و طاقت آن بنده است. و هر نعمتی که بندگان دارند، همه آن‌ها از خداوند عالم
 است. جناب رب العالمین مُنعم است در دنیا و مُنعم است در آخرت... بلایا [بی] که جناب اقدس الهی
 آن‌ها را مقدر کرده است، همه آن‌ها نعمت است. زیرا هرگاه صبر کنند، یا کفاره گناه است، یا رفع درجه.
 لهذا بلای پیغمبران علیهم‌السلام و اوصیای ایشان از سایر خلق بیشتر است و نیکان بندگان پیوسته خواهان بلا
 بودند. رضا بودن به قضای حق تعالی و حُسن ظن به او و او را مَتهَم ندانستن در تقدیرات و قضای او، سر
 همه طاعت‌ها است؛ زیرا که بندگان خیرخواهی غیر خدا ندارند.» محمدکاظم هزارجریبی، مجموعه آثار
 محمدکاظم هزارجریبی: کاشف‌العدل، اقناعیه، برهانیه، ص ۳۲-۳۴.

۱. واژه «شیطان» و فروعات آن ۸۹ مرتبه در ۷۸ آیه ذکر شده است و واژه «ابلیس» ۱۱ مرتبه در ۱۱ آیه قرآن
 و «وسوسه» و فروعات آن ۵ مرتبه در ۵ آیه از قرآن ذکر آمده است. علی قنبریان، شیطان کیست؟، ص ۷.



آن‌جا که انسان می‌خواهد خدایی برای خود داشته باشد، او را در قالب تصویر خود خلق کرد.

به هر حال، ایده اصلی به قوت خود باقی است: توضیح دادن بی‌عدالتی‌های آشکاری که همواره بر ما تحمیل می‌شوند.

دوم: متقاعد کردن انسان در این‌که: «قضاوت درستی ندارد، استدلالش بچه‌گانه است، مقیاس‌ها و سنجش‌هایش نادرست‌اند و در نهایت، آن‌چه که تصور می‌کند ناعادلانه است، لزوماً چنین نیست». رهبران مذهبی، برای تلقین این ایده، صدها نمونه از زندگی روزمره انسان ارائه کردند تا بتوانند فرضیه‌شان را به اثبات برسانند. این شیوه دوم استدلال برای ذهن‌های انتزاعی‌ای که مایل نیستند خالق هستی را با انسان مقایسه کنند جذابیت بیشتری دارد.

رهبران مذهبی، از طریق روش‌های قدیمی‌ای که خلاصه‌وار ذکر نمودیم و امروزه نیز از طریق روش‌های دیگری که موشکافانه‌تر و پیچیده‌ترند، برای واریسی تمایلات شیطانی انسان و بسط عواطف او مبنی بر برادری، عشق، نیکوکاری و از این دست، خدمات فراوانی ارائه داده‌اند.

باید اذعان کرد تنها به دلیل باور انسان به خالق‌ی که عالم مطلق، قادر مطلق^۱ و حاضر مطلق است، میلیون‌ها نفر از دزدی خودداری می‌کنند و مبالغه‌نگفتی صرف کارهای خیر می‌شود. البته تنها این نبود، مذهب در قلب تعداد زیادی از افراد حس متعالی اصول اخلاقی را شکوفا کرد و آن‌ها را به نشان دادن روح ایثارگری و فداکاری سوق داد، آن‌چه که حقیقتاً ماهیتی فراانسانی دارد. کار برخی مبلغان مذهبی و رنج‌های

۱. اشاره است به آیات:

الف) ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾. بقره: ۲۳۱/۲ (عالم مطلق)

ب) ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. آل عمران: ۱۸۹/۳ (قادر مطلق).

وصف ناشدنی‌ای که تعداد زیادی از خواهران نیکوکار^۱ در انجام وظایف‌شان متحمل می‌شوند نمونه‌های درخشانی هستند که بار دیگر ما را ترغیب می‌کنند تا متقاعد شویم انسان خصوصیات پیش‌بینی‌نشده‌ای دارد.

بنابراین تردیدی نیست خدماتی که مذاهب ارائه داده‌اند ارزشی بی‌کران داشته و امروز نیز دارای چنین ارزشی هستند. شایسته است این‌طور نتیجه‌گیری کنیم که اصول بنیادین مذاهب بزرگی که طوفان زمانه را از سر گذرانده‌اند کیفیتی الهی دارد.

۲.۴. معایب^۲

پس از بحث درباره مزایای مذهب و تصدیق آن‌ها، منصفانه است که بی‌طرفانه کاستی‌های آن را نیز فاش کنیم و نشان دهیم که مذهب چگونه بشر را ناامید کرده است.

در ابتدا باید اذعان کنیم که اگر بشر دارای مذهب واحدی بود و بخش اعظمی به این مذهب حقیقتاً باور داشتند، عمده مشکلات ما خودبه‌خود رفع می‌شد و نگاه توأم با آرامش به آینده در جست‌وجوی تفاهم و توافق میان انسان‌ها امکان‌پذیر می‌گشت. اما متأسفانه، مذاهب متفاوت‌اند و از همان آغاز، رقابت‌ها و برتری‌خواهی‌ها پدیدار شده و سوءتفاهم‌ها و تنش‌هایی را به‌دنبال داشته است. هر گروه به خدای خود باور دارد و سایر خدایان را پای‌نهادن در مسیر اشتباه تلقی می‌کند. هریک با دمیدن بر آتش تعصب، تلاش می‌کند سایرین را به کیش خود درآورد و اگر متقاعدسازی آن‌ها نتیجه ندهد، به زور متوسل می‌شوند. جزم‌اندیشی در اوج خود است و رواداری دیده نمی‌شود. این گروه‌های مذهبی تا بدان‌جا پیش رفتند که باور داشتند قتل گروه معارض تضمینی بر سعادت ابدی آن‌ها خواهد بود. چنین نگرشی طبیعتاً موجب جنگ‌های

۱. به گردهمایی‌های مذهبی زنان کلیسای کاتولیک اشاره دارد.



مذهبی می‌شود که برخی اوقات جنگ‌های مقدس نام می‌گرفتند! طرق جنگ‌افروزی در آن روزگار محدود بود (آن‌ها بمب اتم نداشتند)، اما دقیقاً همین جنگ‌ها از جمله خون‌بارترین جنگ‌های تاریخ محسوب می‌شوند.

می‌توان مشاهده کرد که مذهب در واقع، پیشتر به واسطه این جنگ‌ها داشته‌های خود را عیان کرده است. اما این پایان ماجرا نبود. مانند احزاب سیاسی که پس از مدتی به جناح چپ و راست تقسیم می‌شوند، نفاق در درون مذهبی واحد نیز اتفاق می‌افتاد. این تعارضات درونی، که عمده‌تاً دلایل مهمی نداشتند، صرفاً به سبب خودستایی، نفرت، حسادت، و عدم رواداری اعضا رخ می‌داد. ظاهراً این تفاوت‌ها که در آغاز ناچیز بودند، به جنگ ختم می‌شد و انواع شکنجه‌ها را نیز در پی داشت. اگرچه این جنگ‌ها ناگزیر در مقیاس کوچکی رخ می‌دادند، می‌توان به طعنه گفت که از منظر وحشی‌گری خالص، تقریباً بی‌نقص بودند. سیاهی عبارت «تفتیش عقاید» در صفحات تاریخ کم‌رنگ نخواهد شد.

حامیان پروپاقرص فرقه‌های مختلف مذهبی تا بدان‌جا پیش رفته‌اند که رواداری درباره پیروان دیگر مذاهب برای‌شان ساده‌تر از افراد معتقد به مذهب خودشان بود. کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، شیعه‌ها و سنی‌ها برای اینکه از خجالت یکدیگر درآیند، دلایل شگرفی دارند.

به موجب این فرومایگی‌ها و عدم رواداری‌ها، مذهب بزرگ‌ترین ضربه را متحمل شد. به جای از میان بردن نفرت و تحکیم برادری، که وظیفه اصلی هر مذهب است، شکل جدیدی از نفرت به وجود آمد: نفرت مذهبی و نوعی نزاع برادرکشی جدید.

هنگامی که مذهب جدیدی پا به عرصه ظهور می‌گذاشت، نیروی برانگیزاننده عظیمی داشت. مریدان نخستین آن، گرچه تعدادشان محدود بود، باوری پرشور به مذهب‌شان داشتند. کیفیت بر کمیت غالب بود و پویایی چشم‌گیری شکل می‌گرفت. این پویایی شوروشوقی معنوی به راه می‌انداخت و مانند یک بیماری همه‌گیر، با نیرویی

مهارناپذیر اشاعه می‌یافت. اما با افزایش تعداد مریدان، بی‌علاقگی نیز شدت می‌یافت و جنبش مذکور خیزش و شدت وحدت خود را از دست می‌داد. ایمان پرشور به باوری معمولی بدل می‌شد. برای مثال، فرزند یک فرد مسیحی نیز مسیحی به‌شمار می‌رفت، اما به‌طور کلی، (شاید) یک مسیحی بی‌اعتقاد بود. این تا بدان‌جا پیش رفت که امروزه نیز [در بین برخی از اقشار جامعه] مذهب به موضوعی از جنس عرف و عادت تبدیل شده است تا ایمان و باوری حقیقی.

اثبات این مسئله این است که فرد معتقد واقعی باید ایمانش را ورای هر چیز دیگری قرار دهد؛ از جمله وطنش. فردی مسیحی نباید با فرد مسیحی دیگری از کشوری دیگر جنگ کند، حتی اگر حکومت چنین دستوری به او بدهد. اما متأسفانه شاهد وضعیتی به‌کلی متفاوت هستیم. افراد معتقد به مذهبی واحد که متعلق به دو کشور مختلف هستند، تحت لوای میهن‌دوستی ای کورکوران یا ملی‌گرایی ای لجام‌گسیخته، با اشتیاق و لذت یکدیگر را از بین می‌برند و به‌ندرت به این واقعیت می‌اندیشند که مذهب‌شان نه تنها جنگ را ممنوع کرده، بلکه آن‌ها را به برادری و وحدت پند داده است.

به‌خاطر تضعیف ایمان و نابکاری‌های دیگر، سران مذهبی به نارسایی کنترل‌شان بر افراد معتقد پی برده‌اند و در مواردی که نزاعی درمی‌گیرد، برای حفظ آبرو و دوری از آزمودن تأثیرگذاری روبه‌افول‌شان، از موضع‌گیری سفت‌وسخت و شفاف در برابر جنگی که با برادرکشی همراه است اجتناب می‌کنند. آن‌ها به موعظه‌هایی که هم‌چون داروی آرام‌بخش عمل می‌کنند و توصیه‌هایی کلی که فاقد نتایج عملی اند اکتفا می‌کنند. در طی جنگ‌های جهانی اول و دوم، حتی یکی از سران مذهبی هم این جسارت را به خرج نداد تا جنگ را صراحتاً منع کرده و دستور دهد افراد معتقد سلاح‌شان را زمین بگذارند... آن‌ها به‌خوبی می‌دانستند که کسی فرمانبرداری نخواهد کرد!



یکی از دلایل فقدان ایمان [پیروان] و کاهش تأثیرگذاری رهبران، از میان بسیاری ادله دیگر، در این واقعیت ریشه دارد که طی قرون گذشته، بسیاری از این سران مذهبی به لحاظ شأن اخلاقی در انجام وظیفه محوله‌شان بی‌لیاقتی نشان دادند و کسی به آن‌چه توصیه می‌کردند گردن نمی‌نهاد. ادبیات جهان مملو از داستان‌ها و نمونه‌هایی درباره این گرگ‌هاست که لباس میش به تن داشتند.^۱ کتاب وزین «کلیدهای پادشاهی»^۲ اثر آرچیبالد جوزف کرونین^۳ کتابی است که در این رابطه باید خواند و درباره‌اش تأمل کرد.

متفکران صادق‌تر به این بدرفتاری‌ها و کاستی‌ها پی برده بودند. آن‌ها متوجه شدند که در میان وارثان بنیان‌گذاران مذهبی، بسیاری افراد بدنامی. آن‌ها درحالی‌که متون مقدس را موعظه می‌کنند، در زندگی شخصی‌شان دقیقاً مسیر عکس را پیش گرفته‌اند.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم ز دانشمندان مجلس باز پرس
توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند^۴

۱. اشاره است به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف: ۲/۶۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید! (ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی)
استاد مرتضی مطهری در کتاب ارزشمند «علل گرایش به مادی‌گری» که به همت انتشارات صدرا چاپ و توزیع شده است، به برخی از عوامل روی‌گردانی انسان‌ها از مذهب اشاره کرده است.

2. The Keys of the Kingdom.

3. A.J. Cronin.

۴. خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، دیوان حافظ، ص ۳۲۸.



[حافظ با این ابیات افرادی را نقد می‌کند که کردارشان بر گفتارشان منطبق نیست] این انسان‌های پاک‌نیت،^۱ برای اینکه کاری انجام داده باشند، تلاش می‌کردند تا مذهب را از زرق و برق بی‌ارزش، تعصب، و نفاق رها سازند. آن‌ها آموزشی عمیق‌تر و انسانی‌تر را برای نخبگان برگزیده، آغاز کردند. این جنبش که تصوف نام گرفت، در بسیاری از مذاهب شکوفا شد. مطالعه این موضوع جذاب است، اما در دامنه مطالعه ما نمی‌گنجد. تنها کافی است به این مسئله اشاره کنیم که این انسان‌های پاک‌نیت سخت تلاش می‌کردند و سنجه‌ای برای موفقیت داشتند. در این جا نیز فقدان انسجام، تفرقه داخلی، و بسیاری دلایل دیگر باعث شد تا جنبش تصوف رو به تباهی نهد. این جنبش هنوز هم تحت عناوین متعدد و در اشکال گوناگون وجود دارد. با این حال، تصوف نیز ما را به هدف مان نزدیک‌تر نکرد و آنچه این جنبش برای مان به جای گذاشت، چند اندیشه و عبارت زیبا بود.

تلور جامعه مدرن در شکل کنونی‌اش و بیداری عواطف میهن‌پرستانه و نژادی، به‌غایت تأثیرگذاری پرمنفعت مذهب را کاهش داده است.

برای ایجاد توازن در شرح و مقایسه محاسن و معایب مذهب، معذورم که بگویم چیز زیادی برای توزیع بین ذی‌نفعان این مسئله باقی نمانده است (محاسن یا معایب دیگری ندارد). باشد با گفتن این جمله که، مذاهب به خودی خود خوب هستند و این انسان است که بد است، مراتب عذخواهی‌ام را از مذاهب اعلام نمایم. اما افسوس که این عبارت تغییری در وضعیت فعلی ایجاد نمی‌کند و ما را به برادری انسان‌ها و سعادت آن‌ها، که هدف مان است، نزدیک‌تر نمی‌کند. واژه‌ها زیبا هستند و دارای حکمتی عمیق، اما برای جاری‌شدن این حکمت در قلب‌های نافرمان و سرسخت‌مان به ابزارهای دیگری نیاز داریم.

۱. مقصود نویسنده، حافظ است.



۵. جامعه انسانی^۱

ادله‌ای در دست داریم که اثبات می‌کنند انسان از نخستین روزهای دوران پیش از تاریخ در تلاش برای ایجاد نوعی جامعه بوده است. این جامعه که در ابتدا بسیار ساده بود، توسط اعضای خانواده که در آغاز به واسطه رابطه خونی به یکدیگر پیوند خورده بودند، شکل گرفت. به تدریج به منظور تقسیم کار و کمک به یکدیگر، هر خانواده مجبور می‌شد با همسایگانش دمخور شده و زندگی مشترکی را سازمان‌دهی نماید. این سازمان بدوی به شکل‌گیری طایفه و قبیله انجامید. تصور این موضوع چندان دشوار نیست که تماس‌های روزمره و ضرورت انجام وظایف و تکالیف مشترک، موجب شکل‌گیری سوء تفاهم‌ها و تفاوت‌ها شدند. به سبب تکرار این مصیبت‌ها،^۲ انسان سعی می‌کرد برای پایان دادن به آن‌ها ابزار مناسبی بیابد و در نتیجه از انحلال جامعه‌ای که آن را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست،^۳ جلوگیری کند. گام‌های نخستین در این راه به سوی قانون‌گذاری و ایجاد مقرراتی در جهت تعیین و تنظیم وظایف و تکالیف اعضای هر قبیله در مراودات روزمره برداشته شد.

طی هزاران هزار سال جامعه و مذهب درهم تنیده بودند و هنوز به زمانه حکومت‌هایی که غیرروحانیان در آن‌ها بر سر کارند، نرسیده بودیم. در آن روزگار، انسان گناهکار هم به واسطه غضب خدایی سنگدل تهدید می‌شد و هم به واسطه تنبیه بدنی‌ای که اعمال می‌شد.

این طوایف و قبایل، در ادامه مسیرشان، قبایل دیگری را می‌یافتند که برخی از آن‌ها همسایگان نزدیک‌شان بودند یا زبان و عادات مشابهی داشتند و به یاران آن‌ها بدل

1. The Human Society.

۲. مقصود نویسنده از «مصیبت‌ها»، سوء تفاهم‌ها و تفاوت‌ها است.

۳. نویسنده از عبارت «جامعه‌ای که آن را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست» استفاده کرده است زیرا انسان ذاتاً اجتماعی است و جمله عربی بسیار معروف، «الانسان مدنی بالطبع»، به همین مضمون است.

می‌شدند. درحالی‌که سایرین، که متعلق به سرزمین‌های دورتر بودند و زبان و عادت‌های متفاوتی داشتند، طبق معمول دشمن تلقی می‌شدند. از این رو، برخی اوقات آن‌ها به یکدیگر می‌پیوستند و متحد می‌شدند و گاهی اقدام به جنگ می‌کردند. این قبایل به تدریج قدرتمندتر شدند و توانستند در مقابل حملات مهاجمان مقاومت کنند یا خود را برای حمله به آن‌ها آماده کرده و گروه‌های بزرگ‌تری شکل دهند. این فرآیند که در آغاز آهسته بود، با کسب تجربه سرعت یافت و به جامعه کنونی ما به شکل دولتی امروزی رسید.

آشکار است که برای صدور دستور در رابطه با امور مختلف، رفع نیازهای اجتماع یا آماده‌سازی برای حمله یا دفاع، وجود یک سازمان ضروری بود و رئیس خانواده یا ریش سفید دیگر قادر نبود این وظایف را انجام دهد. بنابراین در آن زمان، ما در آستانه شکل‌گیری دولت و سیستم‌های مختلف دولتی بودیم.

بسیار جالب است بدانیم چرا ذهنیت و منش افراد در انتخاب انواع مختلف حکومت بسیار متفاوت بوده است. این پرسشی است که مانند بسیاری پرسش‌های دیگر، به اندازه کافی عمیقاً بررسی نشده است. بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. همین کافی است که بگوییم برخی افراد از ابتدا تمایلاتی آزادی‌خواهانه داشته‌اند و مایل بودند عقایدشان را صراحتاً ابراز کنند. درحالی‌که سایرین ترجیح می‌دادند امورشان را در اختیار یک فرد با قدرت قرار دهند، حتی اگر مجبور بودند عواقب آن را متحمل شوند.

فلسفه حکومت مردم و دفاع از یک سیستم در برابر سیستمی دیگر، مسئله‌ای است که فکر متفکران را مدتی طولانی به خود مشغول کرده است و باید اذعان کرد که در زمانه مدرن هیچ زاویه جدیدی در این رابطه گشوده نشده است. باور این موضوع دشوار است که ممکن است سیستمی یافت که به لحاظ آمار و ارقام عقلانی بوده و برای همه ملت‌ها مناسب باشد.



در این زمینه، عوامل بسیاری از جمله شخصیت انسان، آموزش و خلق و خو، نقش مهمی ایفا می‌کنند. بعضی افراد ترجیح می‌دهند زندگی ساده و بدون زرق و برقی داشته باشند، مشروط بر اینکه آزاد بوده و زندگی‌شان عاری از مزاحمت و زورگویی باشد. درحالی‌که برخی دیگر عاشق زندگی پرزرق و برق هستند و کلمات قلمبه‌سلمبه، حتی بی‌معنا، آن‌ها را به وجد می‌آورد. آن‌ها حاضرند به هر سلطه‌ای در برابر افراد مافوق‌شان تن دهند و هرگونه توهینی را تحمل کنند، مشروط بر اینکه بتوانند خودشان نیز افراد فرودستی را پیدا کرده و همان نسخه را برای آن‌ها تجویز کنند. فهم آزادی و رای ادراک این دسته از افراد است.

علاوه بر این عوامل، باید اذعان کرد که هر حکومتی دارای محاسن و کاستی‌هایی است؛ حتی دیکتاتوری هم مطلقاً عاری از محسّنات نیست. مهم‌ترین مزیت آن سرعت در تصمیم‌گیری است و در لحظات خاصی از زندگی افراد، تصمیم به‌موقع و سریع می‌تواند حیاتی باشد. اما حکومت دیکتاتوری ایرادهای فراوانی دارد و به لحاظ زمانی و مکانی آن‌قدر رعب و وحشت وجود دارد که دیگر نیازی به فکرکردن به موضوع حس نمی‌کنیم.

رژیم دیکتاتوری می‌تواند در صورتی ایده‌آل باشد که شخص دیکتاتور که قادر و عالم مطلق است، بتواند هر دو چهره‌والای عدالت و کمال را به نمایش بگذارد. به عبارت دیگر، ترکیبی از قدیس و فراتر انسان. هنوز چنین انسانی در این دنیا یافت نشده است. از سوی دیگر، رژیم دموکراتیک را داریم (یک عبارت کلی‌ست که معنای گسترده‌ای دارد و طیف وسیعی را شامل می‌شود). در این رژیم، قدرت مطلق در اختیار یک نفر یا گروه کوچکی از افراد نیست. طبق تعریف تحسین برانگیز لینکلن،^۱ رژیم دموکراتیک حکومت مردم بر مردم و برای مردم است. اما افسوس که بین این تعریف ایده‌آل و

1. Lincoln.



واقعیت کنونی شکاف عظیمی وجود دارد. به لحاظ نظری، مردم نمایندگان‌شان را انتخاب می‌کنند و این افراد برگزیده حکومتی را انتخاب می‌کنند تا پیش روی چشمان تیزبین آن‌ها سلطه را در دست بگیرد. اما بین انتخابات ایده‌آل و انتخابات روزگار کنونی به اندازه رنگ سفید خالص درخشان و رنگ خاکستری تیره تفاوت وجود دارد.

بعد از دوره شکوفای فلاسفه یونان، استبداد رومی و دوران سیاه قرون وسطی، سه مؤلفه منشور کبیر،^۱ استقلال ایالات متحده و انقلاب فرانسه نیروی محرکه جدیدی به معضل حکومت مردم بخشیدند. مژده آن بود که این عصر آزادی خواهی دوام یابد و برای بشریت ثمربخش باشد و اندک کشورهایی که همچنان تحت لوای قدرت مطلقه حاکم بودند عقب مانده و نیمه وحشی تلقی شوند.

در این جا نیز، مثل آن چه در رابطه با مذهب دیده می‌شود، تا بدان جا که این ایده جدید می‌نمود و حامیان پروپاقرص آن سرشار از ایمان و اشتیاق بودند، پیشرفت سریعی حاصل می‌شد و به محض فروکش کردن شور و اشتیاق و باز شدن پای فساد به بازی، روی بد ماجرا خود را نشان می‌داد. متأسفانه، پیش از اینکه بشریت فرصت نفس کشیدن داشته باشد و به ارزش حقیقی سیستم آزادی خواهانه پی ببرد و آن را ارج نهد، پدیده جدیدی پا به عرصه ظهور گذاشت که توازن را به هم زده و شکاف‌های جدیدی به وجود آورد.

پرسشی اقتصادی که مدت‌های طولانی موضوعی فرعی به‌شمار می‌رفت و نقش دوم را در صحن اصلی روابط سیاسی بازی می‌کرد، با اختراع ماشین بخار، در قالب نقش

۱. منشور کبیر یا مگنا کارتا منشور قانونی انگلیسی است که به‌طور رسمی در سال ۱۲۱۵ به تصویب رسید. منشور کبیر به یکی از مهم‌ترین اسنادی بدل گشت که در یک روند تاریخی به ایجاد حکومت مشروطه در جوامع انگلیسی‌زبان امروزی بدل شد.



اول به روی صحنه آمد. از دیدگاه اجتماعی عصر ماشین، کل ساختار اثر تاریخی‌ای را که تصور می‌شد مستحکم بنا شده است به لرزه درآورد. بدون آن‌که قصد داشته باشم دربارهٔ اقتصاد سخنرانی کنم، بگذارید به دردهای اقتصادی‌ای پردازیم که به آن‌ها دچار شده‌ایم: تقسیم نوع بشر به دو دستهٔ متخاصم: کارمند و کارفرما، تولید و توزیع کالاهای تولیدی و تبعات آن: توقف کار، بیکاری، بحران‌های اقتصادی و غیره. برای بازکردن این گرهٔ گوردی^۱ به فردی قدرتمندتر از اسکندر نیاز است. این وضعیت شماری از مصائب و مشکلات جدیدی را ایجاد کرد که با مفهوم بازاری دموکراسی کلاسیک هم‌خوانی نداشتند و در نتیجه، نخستین ترک در بنای عظیم دموکراسی کلاسیک، که تلقی می‌شد در برابر هر لرزه‌ای مقاوم است، پدیدار شد.

برای مدتی همه چیز تقریباً به خوبی پیش می‌رفت. از سویی استرداد زمین‌های ازدست‌رفته دیده می‌شد و از سویی دیگر، اعطای زمین صورت می‌گرفت. در چنین شرایطی می‌شد امیدوار بود که با اصلاحات تدریجی، امور به‌سوی وضعیتی قابل قبول تحول یابد. اما بار دیگر، امیال بدوی انسان نقش شریانهٔ خود را ایفا کرد. میل به برتری و قدرت، توأم با طرح تک‌قطبی کردن بازارهای جهان، جنگ جهانی اول را رقم زد. بعد از چهار سال رنج و ویرانی، انسان از کابوسی به‌غایت آشفته بیدار شد. فاتحان و مغلوبان خود را در مواجهه با مصائب جدیدی دیدند و شروع به اتهام‌زدن به رژیم‌های حاکم کردند. با ترس اذعان به اینکه تمام مشکل ریشه در خود انسان دارد، آن‌ها تلاش می‌کردند کسی را بیابند تا گناه را گردن او بیندازند. رژیم‌های استبدادی که تصور می‌شد شرشان برای همیشه کنده شده است، بار دیگر به‌سختی و با لباس مبدل سربر آوردند و به لطف پیشرفت علم، صرفاً به‌واسطهٔ خودکامگی‌ای خالص‌تر

۱. گرهٔ گوردی افسانه‌ای مرتبط با اسکندر کبیر است و به مشکلی پیچیده و حل‌ناشدنی اشاره دارد.

قدرت بیشتری یافتند. علاوه بر دلایل سیاسی، شهوت انتقام، فزون خواهی و غیره، باید بر نکتهٔ روان‌شناختی بسیار مهمی تأکید کنیم که بین دو جنگ جهانی اول و دوم کل بنیاد جامعهٔ ما را به لرزه انداخت. همهٔ مردم به‌طور ناخودآگاه به این موضوع پی برده بودند که رژیم سیاسی موجود، مناسبِ نیازهای کنونی نیست و هر فرد، مطابق با خُلق و خوی خود، کورمال‌کورمال پیش می‌رفت و امید داشت که رژیم ایده‌آلی را، اگر نه جهان‌شمول، دست‌کم متناسب با نیازهای خود پیدا کند.

نتیجهٔ این جست‌وجوی بیهوده وضعیت نابسامان بین دو جنگ جهانی بود که دومی وحشتناک‌تر از اولی بود. کشورهایی که دارای رژیم دموکراتیک بازاری بودند و با درایت بجا و مناسب آن را حتی‌الامکان با نیازهای روزشان تطبیق می‌دادند، بقا یافتند. آن‌هایی که همین رژیم را داشتند، اما فاسد و فاقد درایت بجا و مناسب بودند، از هم پاشیدند. کشورهایی که دارای سیستم دیکتاتوری بودند و زینت‌بخش‌شان ملی‌گرایی افراطی و تظاهرات نژادپرستانه بود از صحنهٔ روزگار محو شدند. رژیم‌های مبتنی بر دیکتاتوری پرولتاریا،^۱ با ایده‌ای جهان‌شمول، گرچه با زخم‌های سخت و بسیار، جان گرفتند. باید اذعان کنیم کشورهایی که رژیم‌های دموکراتیک داشتند، با اینکه قادر بودند به سلامت از مهلکه عبور کنند و به ساحل آرامش برسند، به هر حال، بنای عظیم رژیم حاکم‌شان به لرزه درآمده بود و ظاهراً معلوم نبود که بتوانند طوفان دیگری را، بدون اینکه در ابتدا دست به بازسازی‌ای جدی بزنند، از سر بگذرانند.

۱. دیکتاتوری پرولتاریا، اصطلاحی مارکسیستی است که برای اولین بار به سال ۱۸۷۵ توسط کارل مارکس ظاهر شد. مارکس این عبارت را به‌کار می‌برد و می‌گوید که جوامع دموکراتیک حال حاضر، چیزی نیستند جز دیکتاتوری طبقه متوسط، قانون‌گذار، و مالک. منظور از این اصطلاح تمرکز قدرت در دست پرولتاریا و حمایت بی‌چون‌وچرا از طبقات پایین، کارگران، و کشاورزان است.



در رابطه با رژیم اتحاد جماهیر شوروی، هنوز برای پیش‌بینی خیلی زود است. ربع نخست قرن به آزمایش، آماده‌سازی سفت‌وسخت در برابر دشمن احتمالی، و بهبود نسبی زندگی انبوهی از افراد عقب‌مانده‌ای سپری شد که تقریباً از همه‌چیز محروم بودند. در مورد آینده، باید صبر کرد و دید که قرار است حاکمان چه ارزشی را برای افراد قائل شوند. بدون برخی آزادی‌های معنوی که بنیاد سعادت بشریت محسوب می‌شود و انسان به محض رفع نیازهای اساسی آن‌ها را طلب می‌کند، بسیار بعید است که رژیمی بتواند بر موانع بی‌شمار و پیش‌بینی‌نشده‌ای که در مسیرش قرار دارد فائق گردد. تاریخ زنده است و درس عبرتی آشکار در خود دارد.

این قسمت، بدون تظاهر به اینکه تاریخ سیاسی جهان است، به مثابه خط راهنمایی در رسیدن ما به هدف‌مان به درد خواهد خورد.



۶. ملل متحد و اندیشه جهان شمول^۱

ایجاد دولت و سازمان‌دهی زندگی مشترک در هر کشور، با سازوکار پیچیده‌اش، والاترین نتایج حاصل از جامعه انسانی محسوب می‌شود. قرابت‌های خاص زبانی، نژادی، مذهبی، و فرهنگی، روابط موجود بین افرادی را که تحت لوای قوانین یکسان زندگی می‌کنند، محکم کرده و قوام بخشیده است. منافع مشترک و نیاز به دفاع از کشور در برابر مهاجمان، حسی از همبستگی را ایجاد کرده و از دل تمامی این مؤلفه‌ها، به تدریج، حسی مبتنی بر ملیت پدیدار شده است. این حس به لحاظ زمانی و مکانی در سطوح مختلفی بسط یافت. در برخی افراد، این ایده ریشه‌ای بسیار طولانی مدت دارد؛ درحالی‌که در دیگران حتی می‌توان گفت امروزه‌روز نیز چنین ایده‌ای مشاهده نمی‌شود یا هنوز در مرحله آغازین است.

ورود به جزئیات این تحول خارج از دامنه بحث ماست. این موضوع به‌طور کامل توسط مورخان و جامعه‌شناسان بررسی شده است. کافی‌ست بگوییم به مرحله‌ای رسیده‌ایم که برای اکثریت، ایده ملت به ایده‌ای اصلی و مشترک بدل شده است و جهان دارای «آگاهی‌ای مبتنی بر ملیت» است. اما این ایده مبتنی بر ملیت، ما را در مسیر درست رهنمون نکرده است. اگر این ایده، همبستگی و نظم‌ی خاص را در دل هر ملت ایجاد کرده، هم‌زمان بدگمانی و رقابت را نیز در میان آن‌ها به وجود آورده است. مشکل بزرگی که باید برطرف شود نحوه تنظیم روابط میان این ملت‌هاست.

متأسفانه غرایز مبتنی بر نفرت و ترس نیز همان‌طور که در میان توده‌های مردم دیده می‌شوند، در میان افراد نیز وجود دارند. تلقین ایده‌ای، هرچند مضحک، به توده‌ها از تلقین آن به فردی واحد بسیار راحت‌تر است. روان‌شناسی توده‌ای برای روان‌شناسان کاملاً شناخته شده است. توده‌ها استدلال نمی‌کنند و بدون مقاومت می‌پذیرند.

1. Union of Nations and Universal Thought.



می‌توانید کاری کنید تا در برهه‌ی زمانی کوتاه، دو ایده‌ی کاملاً متضاد را باور کنند. اثبات این موضوع را زمانی می‌توان یافت که فردی، تحت‌تأثیر رهبرانش، متحدان یا دشمنان خود را طوری عوض می‌کند که گویی پیراهنش را عوض کرده است. نیازی نیست خیلی به عقب برگردیم، تاریخ پانزده‌سال اخیر در این رابطه درس‌هایی برای ما دارد. به این تأثیرپذیری طبیعی باید دلایل مختلف دیگری را نیز اضافه کنیم که ظاهراً اهمیت این بدگمانی‌ها و سوءتفاهم‌ها را بیشتر می‌کنند. قوانین و رسوم یک فرد همیشه مورد قبول و احترام دیگری نیست. به‌خاطر حرص، آوازه‌دروغین، و سایر دستاویزها، فرد اغلب حقوق همسایه‌اش را نادیده می‌گیرد و به‌کشور او حمله می‌کند و این کنش به‌طور طبیعی عمل خصمانه‌ای است که موجب جنگ می‌شود و همواره به‌ضرر هر دو طرف تمام می‌شود.

از آن‌جا که سران کشورها متوجه شدند چنین وضعیتی نهایتاً غیرقابل‌تحمل است، تلاش کردند تا به‌طرق مختلف برای دوری از چنین جنگ‌های ویران‌گری راهی بیابند. به‌نظر می‌رسد نخستین روش مورد توجه، اتحاد ملل ضعیف‌تر بود تا جبهه‌ای منحصربه‌فرد در برابر تجاوزگر قدرتمندتر تشکیل دهند. این روش، که هزاران سال قدمت دارد، همچنان رایج است.

همان‌طور که در ابتدای کتاب گفتیم، به‌دلیل نبود ابزارهای جنگی، نزاع‌های بدوی، به‌استثنای جنگ‌های مغول‌ها، هیچ‌گاه آن‌چنان خونبار نبوده‌اند و تعداد کشته‌شدگان و زخمی‌ها، در مقایسه با مقیاس امروزی، وحشتناک نبوده است. اما با گذشت زمان و پیشرفت علم، سلاح‌های جدیدی اختراع شدند که یکی از دیگری مرگبارتر بود. هنگامی که باروت، آنچه چینی‌ها برای آتش‌بازی‌های بی‌خطر استفاده می‌کردند، برای شلیک فشنگ و توپ به‌کار رفت، چهره‌ی جنگ به‌کلی دگرگون شد. به‌طور خلاصه، جنگ که در آغاز نوعی تجلی سلحشوری و ورزش به حساب می‌آمد، وارد مرحله‌ی

حقیقتاً خطرناکی شد. این موضوع سران دولت‌ها را بر آن داشت تا به‌طور جدی به یافتن ابزاری کارآمد برای جلوگیری از جنگ بیاندیشند.

اجازه دهید این‌طور بگوییم که خدمت سربازی، صلح مسلحانه، سیستم متحدین، توازن قدرت، و بسیاری ترفندهای دیگر راه‌هایی هستند که انسان برای جلوگیری از جنگ یا دست‌کم به تأخیر انداختن جنگ‌های فاجعه‌بار به آن‌ها متوسل می‌شد. اما افراد خردمند و حساس‌تر به این موضوع پی برده بودند که این راه‌ها تنها مثل آرام‌بخش عمل می‌کنند و نمی‌توانند از وقوع جنگ جلوگیری نمایند. به همین دلیل، دیرزمانی‌ست روندی منطقی برای نزدیک‌تر کردن ملت‌ها به یکدیگر و به‌طریقی تقبیح دست‌یازی به سلاح برای حل و فصل هر امر ناچیزی در جریان بوده است. قصد نداریم به تاریخچه این جنبش بپردازیم؛ مدت زیادی‌ست که ریشه دوانده است. تلاش عملی در این زمینه در آغاز قرن حاضر شروع شد و دیوان داوری لاهه^۱ شاید نخستین مثال ملموس آن باشد.

جنگ جهانی اول، علی‌رغم وجود متحدین، درگرفت. صلح مسلحانه، که چیز بی‌معنی‌ای بیش نبود، قادر نشد مانع گسترش سریع جنگ شود. علت ظاهری این جنگ، مضحک به نظر می‌رسد، اما ریشه‌ای عمیق داشت. در قسمت قبل، گریز کوتاهی به آن زدیم.

پس از این جنگ هولناک، که برای نخستین‌بار با استفاده از ابزارهای مکانیکی گول‌پیکر روی داده بود، جهان به این موضوع پی برد که دیگر نمی‌توان با این نوع

۱. لاهه یک شهر در غرب کشور هلند و پایتخت اداری آن کشور است. لاهه یکی از مقرهای سازمان ملل متحد است، به‌گونه‌ای که ستاد چند مؤسسه این سازمان در این شهر قرار دارد. به این شهر لقب «پایتخت حقوقی جهان» نیز داده‌اند. لاهه به‌عنوان خانه حقوق بین‌الملل و داوری شناخته می‌شود. دادگاه بین‌المللی دادگستری، اصلی‌ترین بازوی قضایی سازمان ملل متحد، و همچنین دادگاه کیفری بین‌المللی، دادگاه داوری داوری، یوروپول و تقریباً ۲۰۰ سازمان دولتی بین‌المللی دیگر در این شهر واقع شده است.



جنگ‌ها شوخی کرد. تلاش شد تا ایده‌های موجود و خاصی که توسط برخی متفکران ارائه شده بود، به کار گرفته شود. به طور خلاصه، اتحادیه ملل از خاکستر جنگ جهانی اول شکل گرفت و موجب امیدواری برخی افراد و گسترش شور و اشتیاق در جهان شد. اما متأسفانه ریشه شر بسیار عمیق‌تر از این‌ها بود. برای مبارزه با این شر، فقدان صداقت و نیت پاک احساس می‌شد. ابزارها و منافع زودگذر نسبت به منافع عمومی ارجحیت داشتند. جهان همچنان «ملی» فکر می‌کرد و نه «جهان‌شمول».

من این شانس یا بدشانسی را، نمی‌دانم کدام را به واقع، داشتم که سالیان متمادی در نشست‌های مختلف اتحادیه ملل حضور داشته باشم و متأسفانه باید بگویم که خاطرات مأیوس‌کننده‌ای از آن روزها باقی مانده‌اند. قدرت‌های بزرگ همواره به منافع خودخواهانه و فوری‌شان فکر می‌کردند. آن‌ها هرگز به اندازه کافی به آینده نمی‌اندیشیدند. آن‌ها متوجه نمی‌شدند که با لفاظی و سیاست چوب لای چرخ گذاشتن، نه تنها برخلاف منفعت عمومی فعالیت می‌کنند، بلکه منفعت خودشان هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد. دولت‌های اقماری^۱ اولاد قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شدند. سران این دولت‌های کوچک تنها شکوه و منافع خود را می‌دیدند و منافع واقعی مردمان‌شان از دست می‌رفت. این دولت‌ها و سران‌شان امروزه کجا هستند؟ دولت‌های اقماری امروزی، در ۱۰ سال آینده کجا خواهند بود؟ بگذارید خیلی وقتمان را صرف این دیار غم‌زده نکنیم!

۱. عبارت دولت اقماری یا کشور تابع، به کشوری اطلاق می‌شود که به طور رسمی مستقل باشد ولی به شدت تحت تأثیر یا کنترل سیاسی، اقتصادی، و نظامی کشوری دیگر قرار داشته باشد؛ به طوری که سیاست کشور توسط کشور متبوع تعیین گردد. در طول جنگ سرد این عبارت برای اشاره به متحدان شوروی در اروپای مرکزی و اروپای شرقی که عضو پیمان ورشو بودند به کار می‌رفت.

قصدها را تنها یک مثال بزنم که در حافظه‌ام حک شده و یادگار اولین برخورد با اتحادیه ملل است. این مثال، روحی را که در حال دمیده شدن بود، آشکارا نشان می‌دهد.

کنفرانس خلع سلاح، بعد از ده سال وعده دادن و دست‌دست کردن، درهای خود را گشود. فضایی شاد و امیدبخش حاکم بود. روزنامه‌ها اخبار مربوط را عنوان اصلی خود قرار می‌دادند و نمایندگان از چهار گوشه دنیا خود را به آن جا می‌رساندند. در انتهای لابی ساختمان کنفرانس، دبیرخانه قرار داشت که میلیون‌ها نامه، تلگرام، و کارت پستال دریافت کرده بود. نمودار بزرگی بر روی دیوار تعداد پیام‌های دریافتی از هر کشور را نشان می‌داد. خواندن برخی از این پیام‌های نوشتاری عمیقاً تأثیربرانگیز بود: مادرانی که تمنا می‌کردند نمایندگان مربوط برای نجات جان فرزندان‌شان نهایت تلاش خود را انجام دهند؛ فرزندان که التماس می‌کردند تا مانع رفتن پدرانشان به جنگ شوند؛ خواهرانی که عاجزانه درخواست می‌کردند تا برادرانشان کشته نشوند؛ نهادهای مذهبی‌ای که با کلماتی از انجیل ذهن نمایندگان را طراوت می‌بخشیدند و برای موفقیت‌شان دعا می‌کردند و مواردی از این دست.

به عنوان یک انسان، احساس شرمساری می‌کنم که بگویم در همان لابی، سلف سرویس کنار این نمایشگاه، تقریباً هر روز، طی وقت‌های استراحت یا ترجمه سخنرانی‌ای طولانی، مغازه‌دارانی که آثار اصل می‌فروختند، و به طور خاص با این هدف به ژنو آمده بودند، مشغول گفت‌وگو با نمایندگان کشورهای مختلف می‌شدند تا معامله‌ای را جوش دهند. در سالن کنفرانس، گفت‌وگوها به درازا می‌کشید و کمیته‌های فنی بارها و بارها تشکیل می‌شدند. کنفرانس یک بار با شکست مواجه شد و دوباره جان گرفت، مجدداً شکست خورد و این بار برای همیشه ادامه یافت و در پاسخ به دعا‌های مادران، فرزندان، و خواهران، جنگ جهانی دوم را برای مان به ارمغان آورد.



همان‌طور که پیشتر گفتم، دولت‌های کوچک، به‌جای متحدشدن و همبسته‌کردن منافع‌شان که خیلی هم ناهمگون نبودند، به‌منظور نشان‌دادن جبهه‌ای مستحکم در برابر خودخواهی و شهوت قدرت‌های بزرگ، ترجیح می‌دادند نقش نوکر را بازی کنند. قدرت‌های بزرگ که به‌طرزی باورنکردنی فاقد آینده‌نگری بودند، به کارهای احمقانه‌ای دست می‌زدند و اینکه نمی‌توانستند عواقب آن‌ها را پیش‌بینی کنند جای بسی شگفتی‌ست. آن‌ها چشم داشتند، ولی نمی‌دیدند!

همان‌طور که در قسمت قبلی ذکر کردم، شرایط دنیا بین دو جنگ جهانی برای رشد و ترقی اتحادیه ملل خوش‌یمن نبود. نفرت، بدگمانی، سوءتفاهم، و حرص موج می‌زد. برای اینکه انسان تحت‌تأثیر قرار گیرد، میزان بسیار کمتری نفرت و بدگمانی و غیره هم کفایت می‌کند!

حالا سازمان ملل متحد پیش روی‌مان است. آیا این سازمان بهتر عمل می‌کند؟ بله، اگر انسان پیشرفت کرده باشد. مادامی که انسان بد باشد و برده‌غرایز خویش گردد و راه‌های عملی تبدیل او به موجودی بهتر را نیافته باشیم، سخنرانی‌ها، آرزوها، معاهده‌ها، منشورها، و قوانین فاقد ضمانت اجرایی، انسان را اصلاح نخواهند کرد.

در فصل دوم کتاب، چند توصیه عملی درباره سازمان ملل متحد ارائه کرده‌ام. به‌منظور اینکه برای بشریت کاری صورت گیرد، در مرحله نخست، انسان باید تفکر جهان‌شمول را فراگیرد. همان‌طور که انسان کم‌وبیش از رنج هم‌وطنانش متأثر می‌شود، باید قادر باشد نسبت به غم، بیماری، و مصیبت‌های هر انسان دیگری نیز حساسیت به خرج دهد. ما هنوز با این حس فاصله زیادی داریم، اما ابزارهای مدرن ارتباطی و حمل‌ونقل، این کره خاکی را کوچک‌تر کرده‌اند و ابزارهایی مثل هواپیما و رادیو باید برای اشاعه این تفکر جهان‌شمول به یاری‌مان بیایند. اما بار دیگر افسوس که غرایز شیطانی ما را از مسیر درست منحرف می‌کنند. هوش شیطانی اوامر خود را تحمیل می‌کند. هواپیماها برای انداختن بمب به‌کار می‌روند و رادیو برای پراکندن بذر نفاق!



۲. ایدئولوژی‌ها^۱

جهان وارد مرحله‌ جدیدی شده است. از زمانی که سوءتفاهم‌هایی میان دو دولت وجود داشت و اعلان جنگ می‌شد و دو دشمن سعی می‌کردند در میدان نبرد تصفیه حساب کنند، خیلی نمی‌گذرد. کشور قدرتمندتر پیروز می‌شد و شرط‌هایش را بر دیگری تحمیل می‌کرد و هنگامی که صلح برقرار می‌شد، بار دیگر، همه به سر کار برمی‌گشتند و فاتح جنگ از آنچه چپاول کرده بود بهره‌کشی می‌کرد و مغلوب نیز مشغول مداوای جراحات به‌جامانده از جنگ می‌شد.

امروزه، ماهیت شیطانی انسان سلاح‌های جدیدی را به وجود آورده است که نامرئی و غیرمادی‌اند: جنگ روانی و جنگ سرد. اوضاع به‌گونه‌ای است که انسان، گویی مشکل‌هایش کم است. حالا که جنگ واقعی وجود ندارد، تلاش می‌کند به هر طریقی راه‌هایی برای مسموم کردن زندگی بیابد! طاعون جدید ما واگرایی ایده‌ها و میل به تحمیل آن‌ها بر دیگران است.

ریشه افکار ایدئولوژیک نیز همان ریشه مذهب است. اما از آن‌جا که دیرزمانی است که مذهب فعالانه در امور دولتی دخالت نکرده است، روش قدیمی را فراموش کرده‌ایم. در مذهب نیز، افراد معتقد قصد دارند ایمان‌شان را بر دیگران تحمیل کنند. برخی از این مذاهب، مثل اسلام، صراحتاً تحمیل اجباری را جایز دانسته‌اند.^۲ سایر

1. Ideologies.

۲. احتمالاً مقصود ایشان، امر به معروف و نهی از منکر است که از فروغ دین می‌باشد. در برخی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر و با وجود شرایط خاصی، فرد گناهکار (تارک واجب یا انجام‌دهنده حرام) به‌زور وادار به ترک گناه می‌شود. امام خمینی درباره امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: «هرکدام از امر به معروف و نهی از منکر به واجب و مستحب تقسیم می‌شود. پس چیزی که عقلاً یا شرعاً واجب است، امر به آن واجب می‌باشد و چیزی که عقلاً قبیح، یا شرعاً حرام است، نهی از آن واجب



مذاهب کوشیده‌اند همان کار را با متقاعدسازی انجام دهند. اما به ندرت می‌توان مواردی را یافت که این متقاعدسازی‌ها کاملاً بر پایه اخلاق باشند. همه جا زور، وعده، رشوه، و فساد به کار می‌رود. خنده دار است که می‌بینیم در میان مسیحیان، هنگامی که دو هیئت مبلغ مذهبی مربوط به فرقه‌های مختلف در کشورهای دور از هم وجود دارند، هریک تلاش می‌کند افراد باایمان را از آن دیگری بربایند، (خواهشمندم پوزش مرا به خاطر کاربرد واژه «ربودن» بپذیرید) همین روش در کارخانه‌های صنعتی نیز برای ربودن نیروی کار ماهر از کارخانه رقیب دیده می‌شود. فتوحات اسلام، جنگ‌های صلیبی، کاتولیک‌ها، و پروتستان‌ها تعدادی از تعارض‌های ایدئولوژیک محسوب می‌شوند.

با وجود این، بعد از تحکیم دولت‌ها و بیداری حس ملی‌گرایانه، میهن‌پرستی نسبت به مذهب اهمیت بیشتری یافت و دولت‌ها یکی پس از دیگری تأثیر کلیساها را کاهش دادند. جدایی کلیسا از دولت به اصلی پذیرفته شده بدل شد و کلیساها کم‌وبیش به فعالیت منفعلانه‌شان قناعت کردند.

اگر، همان‌طور که پیشتر گفتیم، مذهبی واحد و جهان‌شمول وجود داشت یا اگر مذاهب می‌توانستند با یکدیگر کار و فعالیت کنند، امروزه تفکر جهان‌شمول واقعیتی محقق شده بود؛ اما همه چیز به گونه‌ای دیگر پیش رفت.

ایده میهن‌پرستی، که زمانی رایج بود و کم‌وبیش همه به آن باور داشتند، کم‌کم بنیان خود را از دست داد و البته دلیل موجهی داشت. گسترش ایده‌ها از طریق کتاب و روزنامه و کاهش بی‌سوادی به لطف آموزش اجباری، این امکان را برای بشر فراهم کرد

→

می‌باشد و چیزی که مندوب و مستحب باشد، امر به آن چنین است و آنچه مکروه باشد، نهی از آن چنین است. «سیدروح‌الله خمینی، ج ۱، ص ۵۲۶.

تا آزادانه‌تر در مورد خویش فکر کند. عصر ماشین و افزایش هنگفت تعداد کارگران، که به‌تنهایی طبقه جدیدی را به وجود آورده بودند، به این جنبش کمک شایانی کرد. توده‌های مردم به تدریج به این موضوع پی بردند که آن‌ها اغلب ابزاری در دست دولت‌ها هستند. عظمت کشور یا شکوه دولت هیچ ارتباطی با رفاه شخصی آن‌ها ندارد و، در اکثر مواقع، ایده میهن‌پرستی برای تحمیل آن‌ها به کار رفته است.

جنبش سوسیالیستی، که تبلور این روند فکری محسوب می‌شود، شاید نخستین تجلی عظیم در این مسیر باشد. کارگران دریافتند سرنوشت کسانی که سخت کار می‌کردند و برخی اوقات رنج می‌کشیدند، همیشه مورد توجه قرار نمی‌گرفته است. آن‌ها احساس می‌کردند که جنبشی سوسیالیستی و بین‌المللی تنها راه شکل‌گیری همبستگی و برادری نوین است. این جنبش نیروی محرکه عظیمی داشت و افراد خوش‌بین تصور می‌کردند، در صورت وقوع جنگ، سوسیالیست‌های جهان در مقابل هم دست به اسلحه نخواهند برد. اما افسوس که جنگ جهانی اول این خوش‌بینی را نقش بر آب کرد. دولت‌ها راه‌هایی برای جدایی‌انداختن میان آن‌ها پیدا کردند؛ درست همان کاری که در مورد مذاهب انجام داده بودند.

امروزه ما بسیار از این فراتر رفته‌ایم. تعارض آشکاری بین دولت‌های سرمایه‌داری و کمونیسم وجود دارد. قصد ندارم از یک سیستم یا دیگری دفاع کنم. همان‌طور که قبلاً در مورد مذهب گفتم، این تکلیفی است که فراتر از توان من است. اما از آن‌جا که علاقه اصلی ما وابسته به انسان است، نکات خاص خنده‌دار و تراژیکی (غم‌انگیزی) وجود دارند که مایلم آن‌ها را بیان کنم.

دو دسته معارض فریاد می‌زنند و قسم می‌خورند که تنها تکلیف آن‌ها و تمام دشواری‌هایی که متحمل می‌شوند برای بهبود تقدیر انسان است. به‌عنوان یک انسان معمولی، کاملاً سردرگم شده‌ام. گویی شخصی در حال احتضار است که دو پزشک بر بالینش نشسته‌اند و، به‌جای اینکه کاری برایش انجام دهند، در حال بگو‌م‌گویی



بی‌پایان درباره‌ی روش‌های درمانی‌شان هستند، یا مثل دو کودک که موه‌های همدیگر را می‌کشند و می‌خواهند ثابت کنند که عروسک خودشان قشنگ‌تر است! در همین حین، بیمار جان می‌دهد و عروسک‌ها هم خرد می‌شوند.

اگر دو دانشمند دو نظریه داشته باشند یا دو پزشک دو روش درمانی، ظاهراً ملموس و منطقی است که با هم بنشینند، ایده‌های‌شان را در میان بگذارند، یادداشت‌های‌شان را مقایسه کنند و در مورد اینکه کدام نظریه عقلانی‌تر و کدام روش درمانی مؤثرتر است به نتیجه برسند (باید بگویم حتی در این مورد هم مبالغه کرده‌ام. این افراد هم ممکن است تحت‌تأثیر غرایز‌شان قرار بگیرند و حقیقت را به‌آسانی نپذیرند).

به هر حال، این برای من خیلی عجیب است. چرا این دو مکتب متضاد، با چنین افکار زیبایی، اگر بچه‌گانه، خودمحور یا متظاهر نیستند، با هم نمی‌نشینند تا ایده‌های‌شان را تلفیق کرده و راهکاری قابل قبول بیابند؟ چرا این ایده‌ی ابلهانه وجود دارد که یک روش کامل است و نمی‌تواند به واسطه‌ی توصیه‌های دیگران بهبود یابد؟^۱ آیا پیروان سیستم سرمایه‌داری نمی‌بینند که این سیستم کاستی‌های بسیاری دارد، حتی نواقص عمده‌ای که نیاز به اصلاح دارند؟ آیا آن‌ها نمی‌بینند مواردی وجود دارد که حقوق کارگران را به خطر انداخته؟

چرا کمونیست‌هایی که وانمود می‌کنند مذهب مانند افیونی است که توده‌ها را به خواب غفلت می‌برد و موجب فراموشی حقوق‌شان می‌شود، متوجه نمی‌شوند که رژیم حاکم بر آن‌ها مذهبی مادی‌گرایانه ایجاد کرده است که سفت‌وسخت‌تر و جزمی‌تر

۱. در قرآن کریم در تشویق به شیوه مذکور چنین آمده است: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَُولَئِكَ هُمُ الْآلِبَابُ﴾. زمر: ۱۸/۳۹.

ترجمه: همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان‌اند.

است؟ اگر رهبران این رژیم واقعاً صادق و منطقی اند، چگونه می‌توانند وانمود کنند که سیستمی می‌تواند، بدون فضایی برای ترقی و انتقادپذیری، کامل باشد؟ چرا انتقاد از این رژیم به مثابه بدترین بدعت‌گذاری‌ها تلقی می‌شود؟ چرا باید تا بدین جا پیش بروند که نظریه‌ای علمی را، هنگامی که با اصول سیستم آن‌ها ناهم‌سوست، تقبیح کنند؟ چه تفاوتی وجود دارد بین گالیله^۱ و کلیسا و کسی که به نظریه مندل^۲ باور دارد و کسی که معتقد به کمیته اجرایی حزب کمونیست است؟ چگونه کسی می‌تواند تصور کند که با نفرت می‌توان برادری نوینی را پایه‌گذاری کرد؟ افراد مذهبی‌ای که به خدا، وحی، و شهودگری باور دارند صراحتاً اذعان می‌کنند که به ماوراءالطبیعه معتقدند. چگونه شخص مادی‌گرایی که وانمود می‌کند عاقل است جرأت می‌کند تا دیگران را مجبور کند ساکت بمانند؟

علامت سؤال‌های بسیاری وجود دارند! اما پاسخ بسیار ساده است. این انسان است که مسئول می‌باشد. این جانوری که بر روی دو پا راه می‌رود، می‌اندیشد و تکلم می‌کند، هنوز انسانی واقعی نیست و همان‌طور که پیشتر گفته شد، عمل او نشان‌دهنده نقصان او خواهد بود. اجازه دهید بار دیگر بگوییم که اگر واقعاً آرزو داریم کاری ماندگار انجام دهیم، باید ابتدا معمار ماجرا، یعنی انسان را درمان کنیم.

۱. گالیلئو گالیله (۱۵ فوریه ۱۵۶۴ - ۸ ژانویه ۱۶۴۲)، اخترشناس، فیزیک‌دان، و مهندس ایتالیایی اهل پیزا بود، که گاهی اوقات به همه‌چیزدان توصیف می‌شود. عمده شهرت گالیله به دفاع علمی او از نظریه کوپرنیک برمی‌گردد. کوپرنیک مدتی پیش از گالیله گفته بود که خورشید به گرد زمین نمی‌چرخد. رد فرضیه زمین‌مرکزی کلیسا که صدها سال بود همچون سخنی آسمانی تلقی می‌شد منجر به محکوم‌شدن گالیله در دادگاه تفتیش عقاید شد و اگر به موقع توبه نکرده بود زنده زنده در آتش سوزانده شده بود!

۲. Mendel (مندل نظریه‌هایی ژنتیکی ارائه داد که به قوانین مندل یا قوانین وراثت معروف‌اند).



۸. آزادی، برابری، برادری^۱

عنوان این قسمت شعار الهام‌بخش انقلاب فرانسه بود. این کلمات، که ریشه‌ای بسیار طولانی دارند، روح انسان آن زمان را به جوش و خروش آوردند و حتی امروزه روز نیز تأثیر شگرفی بر افکار ما دارند. آن‌ها بر روی ساختمان‌های ما تکرار، تعریف، تبیین، و حک شده‌اند، تا حدی که امروزه با شور و اشتیاق پذیرفته می‌شوند، ولی تلاشی برای یافتن معنای واقعی آن‌ها صورت نمی‌گیرد. اجازه دهید آن‌ها را یکی یکی عنوان کرده و ایده‌هایی را که به ما منتقل می‌کنند تحلیل کنیم.

۱.۸. آزادی^۲

اگر در یک دورهمی از هر فرد بخواهید تکه‌ای کاغذ بردارد و مفهوم مدنظرش از آزادی را بنویسد، کاملاً مطمئنم که پاسخ‌ها بسیار متفاوت خواهند بود و باید هم این‌گونه باشد. معنای واژه «آزادی» از اختیار تام تا آزادی بسیار محدود را دربرمی‌گیرد. معنای آزادی را می‌توان در حوزه‌های مختلف به کار برد؛ از جمله آزادی عمل، مذهب، اندیشه، و بیان. اینکه همه انسان‌ها آزاد متولد می‌شوند یکی دیگر از آن ایده‌هایی است که تعریف‌کردنش بسیار دشوار است. شاید بهترین مفهوم این باشد که شخص در هر زمینه‌ای آزاد است تا جایی که آزادی وی آزادی شخص دیگری در همان زمینه را به خطر نیاندازد. در این جا نیز نکته‌های ظریفی وجود دارد که درک و توضیح آن‌ها بی‌نهایت دشوار است. برای مثال، بسیاری از آزادی‌هایی که قبل از جنگ جهانی اول داشتیم و بدیهی پنداشته می‌شدند، به شکلی از بین رفته‌اند که نسل کنونی نمی‌تواند درک کند که روزی چنین آزادی‌هایی وجود داشته است. در آن زمان، آزاد بودیم که هر کاری می‌لیم با پول‌مان انجام دهیم. در حال حاضر کشورهای بسیار کمی هستند که

1. Liberty, Equality, Fraternity.

2. Liberty.

هنوز این آزادی در آن‌ها وجود دارد. در آن زمان، افراد می‌توانستند بدون گذرنامه (پاسپورت) و ویزا از کشوری به کشور دیگر سفر کنند و در آن‌جا مشغول به کار شوند. در حال حاضر، اخذ ویزا برخی اوقات ماه‌ها طول می‌کشد. آزادی معنایی به‌غایت مبهم و نسبی دارد. اگر در کشوری، اکثریت کرسی‌های مجلس در اختیار یک حکومت باشد و بر فرض اینکه انتخابات مبنایی نسبی داشته باشد، حکومت مذکور می‌تواند مجلس را ملزم کند تا قانونی را علیه خواسته و آزادی تقریباً نیمی از ساکنان آن کشور وضع نماید. خواهید گفت چه آزادی زیبایی! می‌توان درباره موضوع آزادی کتاب نوشت و مثال‌های زیادی هم در مورد آن وجود دارند. رخصت دهید اجازه داشته باشیم که بگوییم اگر بخواهیم واژه پرجبروت «آزادی» را، با تمام تأثیرات رازآمیزش، کالبدشکافی کنیم، نخستین برش تیغ جراحی را هم تحمل نمی‌کند.

آزادی چیزی است که باید درک شود، نه اینکه تعریف گردد. هرچه انسان بیشتر تحول و تکامل می‌یابد، برای درک معنای حقیقی آزادی، ژرف‌اندیشی بیشتری باید به خرج دهد. اما برای توده بزرگ مردم تصور می‌کنم آزادی هیچ‌گاه ارزشی ذاتی نداشته و ندارد. آزادی برای آن‌ها هرگز مانند وعده غذایی نبوده است که وقتی نباشد، فقدانش را حس کنند، اگرچه بهتر بود ارزشش بیش از یک وعده غذایی ساده می‌بود. به همین دلیل است که بخش بزرگی از جهان، بدون اینکه متوجه آن باشد، این آزادی را از دست داده‌اند و نسل جدید، نسبت به نسل قبلی، آن‌چنان برای آن اهمیتی قائل نیست.

۲.۸. برابری^۱

اجازه دهید درباره برابری صحبت کنیم. تعریف این لغت هم ساده نیست. همه انسان‌ها برابر متولد می‌شوند. چه شوخی بزرگی! دقیقاً همین جمله را چپ و راست به کار می‌بریم. کودکی سالم به دنیا می‌آید، سلامت از نظر ذهنی و بدنی، ولی آن یکی

1. Equality.



کرولال متولد می‌شود. دوست دارم به من بگویند این برابری شگفت‌انگیز در تولد کجاست؟ پسری باهوش است و با تلاشی در حد نصف دیگران درس‌هایش را تمام می‌کند و شانس‌های بیشتری نیز در زندگی دارد. آیا این برابری است؟ آدمی نحیف و ضعیف است و همه زندگی‌اش رنج می‌کشد، با کمترین بادی سرما می‌خورد، هاضمه‌اش خوب کار نمی‌کند، هیچ‌وقت از غذایش لذت نمی‌برد، اعصابش ضعیف است و نگران است که بیمار شود. اما آدم قوی‌هیکلی یخ رودخانه را می‌شکند و حمام آب یخ می‌گیرد، می‌خورد و از وفور غذا لذت می‌برد و اعصابش هم در مقابل بزرگ‌ترین ضربات روحی مقاوم است. آیا این دو برابرند؟

اگر به مرحله‌ای بالاتر در تحول و تکامل رسیده بودیم، می‌توانستیم این آزادی و برابری را با تلاش خودمان ایجاد کنیم. در نتیجه، آزادی و برابری انسانی داشتیم، نه طبیعی. از این که بگذریم، ما آزاد یا برابر نیستیم و این کلمات معنایی بسیار نسبی دارند.

۳.۸. برادری^۱

بیایید واژه «برادری» را بررسی کنیم. در این جا وضعیت به‌کلی تغییر می‌کند. از هرکسی که می‌خواهید معنای این واژه را سؤال کنید. لازم نیست دانشمند یا فیلسوف باشد. فوراً ایده رفافت و اخوت به ذهن می‌رسد و مجموعه‌ای از ایده‌های دیگر نیز از ذهن عبور می‌کنند که کم‌وبیش همگی ارزشی مطلق دارند. یکی عاشق برادرش است، یکی شیفته و دلبسته اوست و حاضر است به او کمک کند و او را از رنج برهاند و مواردی از این دست. به یک‌باره به نظر می‌رسد که این مفاهیم مبهم نیستند و ایده برادری واضح و ملموس است. هر زمان که عشق به میان می‌آید، جلوه‌ای صاف و آرام دارد، منافع خودخواهانه رخت برمی‌بندند و روح ایشارگری آزادانه و توأم با رضایت‌مندی پدیدار می‌شود. به‌طور خلاصه، انسان قلمروی حیوانی را ترک می‌کند و

1. Fraternity.

وارد قلمرویی می‌شود که از آن اوست. اگر برادری بر زندگی ما حاکم بود، آزادی و برابری کم‌رنگ می‌شدند و بشریت بدون آن‌ها نیز می‌توانست سر کند. چرا؟ زیرا برادر، آزادی و برابری‌اش را مشتاقانه و با کمال میل فدای برادرش می‌کند و حتی به آن‌ها فکر هم نمی‌کند. وقتی او پول، لباس، و غذایش را به برادر خود می‌دهد، ایده‌های مربوط به آزادی و برابری آزارش نمی‌دهند، از حقوقش صحبت نمی‌کند و به دنبال هیچ امتیازی نیست. او تنها به عشق می‌اندیشد؛ یعنی همان که برادرش نیز در قبال او انجام می‌دهد.

اگر واژه «برادری» در صدر کلمات قرار داشت و انسان بر مزایای آن مصرانه پافشاری کرده بود، شاید امروز شیوه زندگی ما کمی متفاوت بود، اما همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، دو اهرم قدرتمندی که بر رفتار ما اعمال می‌شوند عشق و نفرت هستند. شوربختانه، چون سهم حیوانی^۱ انسان هنوز در ما قوی‌تر است، اعمال اهرم نفرت بسیار آسان‌تر می‌باشد. خوشبختانه، نمونه‌های درخشانی در میان انسان‌ها می‌بینیم که با روح عشق و برادری زندگی‌شان را فدا کردند و آن‌هایی که برای ایده‌ای که به نظرشان درست بود متحمل رنج‌های بسیار شدند و شانه خالی نکردند. آن‌ها پیش روی مان قرار دارند و ما را ترغیب می‌کنند. تعداد این افراد، در مقایسه با اکثریت، زیاد نیست، اما وجود آن‌ها دلیل آشکاری است مبنی بر اینکه چیزی فراتر از حیوان در انسان وجود دارد که عمیق‌تر و والاتر است. این الهام‌بخش ماست که از هیچ تلاشی در جهت یافتن راهی برای تسریع تحول به‌سوی این هدف فروگذاری نکنیم.

روزی که انسان، به جای هر شعار و هر فلسفه دیگری، اذعان کند که آرمانش تنها عشق و برادری است، می‌توانیم در فضای صلح نفس بکشیم و مطمئن باشیم که در امنیت هستیم. این آرمان بی‌همتا، به جای حک شدن بر ساختمان‌های ما، باید عمیقاً در قلب‌های مان جریان داشته باشد.

۱. سهم حیوانی: شهوت و غضب.



۹. ترازنامه جامعه انسانی^۱

۱.۹. محاسن^۲

بعد از ارائه دیدگاهی کلی دربارهٔ طریقهٔ احتمالی شکل‌گیری جامعه طی چند هزار سال گذشته تا رسیدن به سازمان سیاسی و اجتماعی کنونی، می‌توانیم، مانند آنچه در مورد مذهب انجام دادیم، صورت‌برداری کلی‌ای نیز در رابطه با جامعهٔ انسانی داشته باشیم. از زمان ایجاد اجتماعات محدود و بدوی تا سازمان فرایپیچیدهٔ دولت‌های فعلی، رهبران به‌طور کلی تلاش کرده‌اند نظم را برقرار کرده و، به‌واسطهٔ قانون، به ابزاری مناسب برای تنظیم روابط میان اعضای جامعه دست یابند. برای رسیدن به این هدف، دیرزمانی است که قواعد مذهبی نقش مهمی را ایفا کرده‌اند و حتی در عصر حاضر نیز، که مبتنی بر غیروحانیت‌گرایی است، این تأثیرگذاری به‌طور کامل از بین نرفته است.

سران دولت‌ها خیلی سریع به این موضوع پی بردند که ترس از خدایی سنگدل یا عشق به الهه‌ای فریبنده، به عبارتی دیگر، تهدید به جهنم یا وعده به بهشت، برای هدایت ماهیت طغیان‌گر و خودخواه انسان در مسیر درست کفایت نمی‌کند. آن‌ها مجبور شدند تا برای مجازات کسانی که از احکام و قوانین رایج تخطی می‌کردند قیودی را وضع کنند. با بنای چارچوب سیستمی از مجموعهٔ قوانین و اعمال نیرویی ویژه در جهت تثبیت این قوانین، می‌توان گفت جامعهٔ انسانی بدون ترس از اینکه خط بطلانی بر آن کشیده شود، موفق شد در منزل‌گاه خود نظمی برقرار سازد و در این مسیر است که جامعهٔ انسانی بزرگ‌ترین خدمت خود را عرضه کرده است. اگر روزی نیروی پلیس از خدمت‌رسانی دست بکشد و قضات راهی خانه‌های‌شان شوند،

1. The Balance Sheet of the Human Society.

2. Assets.



می‌توان به آسانی نحوه پیشبرد امور در کشورها، حتی در متمدن‌ترین آن‌ها را تصور کرد. آرامشی که در نتیجه این نظم حاصل شد، فارغ از تأثیر مفید آن بر مردم در جهت اجتناب از کشتن یکدیگر و ارتکاب جرایم دیگر، این امکان را برای بشریت فراهم کرد تا وقت خود را صرف مشغولیت‌هایی نماید که حقیقتاً انسانی‌اند.

در قسمت دوم، توضیح دادیم که انسان دارای حس زیبایی و غریزه کنجکاوی است که در زندگی او نقش مهمی دارند. به لطف همین آرامش ذهنی و امنیت مادی‌ست که انسان قادر شده است بیشتر وقت خود را وقف این دو گرایش نماید. آشکار است که وضعیتی توأم با ترس دائمی با چنین تلاش‌هایی سازگار نبوده است.

انسان با فراهم کردن بستر این توانایی‌ها قادر بود شاهکارهای شگفت‌آوری را در تمام حوزه‌های هنری خلق کند که الهام‌بخش صدها نسل باشند. در زمینه کار تحقیقاتی، انسان بنای عظیم و با بهت علم محض و کاربردی را بنیان نهاده است. به واسطه علم محض، این امکان برای ما فراهم شده است که، از طریق ذهن و هوش‌مان، مسیر امور به‌غایت کوچک تا به‌غایت بزرگ را پیماییم. درحالی‌که علم کاربردی هر نوع آسایشی را برای ما فراهم کرده تا زندگی مطلوب‌تری داشته باشیم و به هر نوع درمانی برای غلبه بر بیماری‌ها و دردهای مان دست یابیم. از این منظر نیز خدمات جامعه ما دارای ارزشی فوق‌العاده‌اند.

سران جوامع بدوی خود را به واسطه زور، هوش یا فریب‌کاری‌های‌شان تحمیل می‌کردند و افراد تحت حاکمیت آن‌ها چاره‌ای جز پیروی نداشتند. حتی در زمان‌های دور نیز، هنگامی که سران جامعه خردمندتر بودند و می‌توانستند بر زیاده‌روی در امیال شخصی‌شان فائق آیند، افراد خوشبخت‌تری بودند و اعتبار بیشتری کسب می‌کردند؛ درحالی‌که در قبیله‌ای دیگر، تحت حاکمیت فردی ظالم یا ساده‌لوح، افراد از عواقب اعمال چنین حاکمی عذاب می‌کشیدند. امروزه نیز همین پدیده‌ها در اجتماعات کوچک و تحت حاکمیت شهردارها مشاهده می‌شوند. حاکم مستبد حد و حدود را زیر



پا می‌گذاشت و حتی صبر مردمان بدوی نیز لبریز می‌شد و در زمان‌های قدیم کم‌وبیش این اتفاق می‌افتاد که، با کمک برخی افراد بلندهمت، حاکم سرنگون و فرد دیگری جانشین او می‌شد.

به مجردی که جامعه نظم لازم را برقرار کرد، توجه به سایر نیازها نیز شروع شد و، بدین طریق، پرسش مربوط به رفاه مردم اهمیت قابل ملاحظه‌ای یافت. به لطف آرامش و صلح، دانشمندان و محققان ابزارهای مربوطه را یافتند و دولت‌ها از آن‌ها در جهت بهبود حیات کشور استفاده کردند. بدین گونه است که آموزش، بهداشت، و تفریح در جهت بهبود، تسهیل، و دلپذیرتر شدن زندگی انسان به کار گرفته شدند.

در قسمت هشتم، رابطه بین ملت‌های مختلف و دشواری‌های کنونی و مسیر منتهی به ایجاد اتحادیه ملل را از نظر گذرانیدیم. این موضوع حقیقت دارد که اتحادیه ملل قادر نبود از جنگ جهانی دوم، که بسیار بیم آن می‌رفت، جلوگیری نماید، اما حالا که مشغول تمجید از نهادهای اجتماعی هستیم، اجازه دهید که اذعان کنیم تجربه اتحادیه ملل، علی‌رغم شکست نهایی آن، سودمند واقع شد و اگرچه قادر نبود از عهده وظایف سیاسی‌اش برآید، یقیناً در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی خدمات ارزنده‌ای ارائه کرده است؛ به علاوه، در فراهم کردن بستر نخستین آزمون ما از منظر روابط بین‌الملل، وجود زودگذر آن بی‌فایده نبود. امید است که از این تجربه بهره ببریم و بنای جدیدمان در ارتباط با صلح جهانی را بر بنیانی مستحکم‌تر پی‌ریزی کنیم.

این سطور حدود پنج سال پیش نوشته شده‌اند. متأسفانه، پنج سال اول سازمان ملل متحد را نمی‌توان نویدبخش تلقی کرد. با وجود این، نباید امیدمان را به این زودی از دست بدهیم. برخلاف اتحادیه ملل که به خوبی آغاز به کار کرد ولی به شیوه‌ای ملال‌انگیز پایان یافت، این سازمان جدیدی که در آغاز در حال دست‌وپازدن است شاید بعداً به سرانجام برسد و در آخر، بر مصائب فائق آید.

با این بررسی اجمالی، دریافتیم که جامعهٔ انسانی در جهت بهبود سرنوشت انسان کارهای زیادی انجام داده است. اعتبار آن مواردی چون نهاد عدالت، محقق کردن آزادی، و فراهم کردن ابزاری برای بهبود ذهن و جسم انسان به واسطهٔ آموزش و تفریح دربرمی گیرد. امیدوارکننده آن است که علی رغم نواقص موجود، که باید اجمالاً آن‌ها را بررسی کنیم، جامعهٔ ما خدمات ارزنده‌ای را ارائه کرده و هنوز حرف آخر خود را نزده است.

۲.۹. معایب^۱

علی رغم این واقعیت که جامعه مزایای بسیاری برای مان به ارمغان آورده است که برشمردیم، موجب دشواری‌هایی نیز شده است که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. علاوه بر حرص، ستمگری، و ضعف سرانی که مصیبت‌های بی‌شماری را موجب شدند، تشویق به نفرت، برتری‌خواهی‌های شیرانه، و باز هم سایر کاستی‌ها از جمله اشتباه‌های جبران‌ناپذیری‌اند که جامعه در قبال بشریت مرتکب شده است.

نقص در عدالت، عدم صداقت در میان قضات، و کندی بسیار زیاد دستگاه مجری عدالت، حتی امروزه نیز از علل مهم بی‌عدالتی‌های فاحش و شرم‌آور محسوب می‌شوند. همگان می‌دانند که شانس یک فرد تهیدست به اندازهٔ یک فرد ثروتمند نیست. طرح دعوی در دادگاه‌ها هزینه‌بر است. هزاران مورد وجود دارند که افراد متضرر ترجیح می‌دهند، به جای اقامهٔ دعوی علیه آن در دادگاه، در سکوت رنج‌شان را تاب بیاورند. همیشه از این موضوع متعجب بوده‌ام که چرا دادگاه‌ها کاملاً رایگان نیستند؟ چرا هزینه‌ها بر دوش دولت‌ها نیستند و به واسطهٔ مالیات پوشش داده نمی‌شوند؟ چرا از تشریفات کاسته نمی‌شود و به ساده‌ترین حالت‌شان در نمی‌آیند؟



تفاوت بین فقیر و غنی کم‌وبیش در هر زمینه‌ای فاحش است. فقری بیچاره و بیمار که باید تحت عمل جراحی سختی قرار گیرد برای پرداخت هزینه پزشکی جراح چیره‌دست و تراز اول دستش خالی است و به اندازه فردی ثروتمند شانس زنده ماندن ندارد. دیگری باید برای بررسی ابتلا به بیماری خطرناکی به پایگاه سلامت مراجعه کند و اغلب به خاطر نداشتن پول پذیرفته نمی‌شود. در کشورهای دموکراتیک، علی‌رغم آن‌چه به آن می‌بالند، کاری که برای مراقبت از افراد تهیدست انجام می‌شود هنوز با سطح اقداماتی که برای ثروتمندان صورت می‌گیرد، فاصله دارد. اجازه دهید صراحتاً اذعان کنیم که، در هر حیطه‌ای، شانس ثروتمندان بسیار بیشتر است. در دولت‌های سوسیالیست، که شعارشان برابری مطلق است، آیا اختلافات طبقاتی وجود ندارند؟

نتیجه این نابرابری تقسیم جامعه به طبقات مختلف است. کشمکش میان این طبقات شدید است و باعث نوعی نفرت پراکنی می‌شود که از سرطان هم خطرناک‌تر است و تمامی احساسات پسندیده در انسان را مسموم می‌کند. در یک کشور یک طبقه، حاکم است و سعی می‌کند سایر طبقات را به بردگی بکشاند. در کشوری دیگر نیز طبقه‌ای دیگر همین کار را می‌کند. این چرخه، که نفرت پراکنی می‌کند و به انتقام‌جویی دامن می‌زند، پایانی ندارد و درمی‌یابیم که، در آخر، همه بازنده‌اند و هیچ‌کس چیزی عایدش نمی‌شود.

یکی از اشتباه‌های بزرگ جامعه ما، که شاید بزرگ‌ترین آن‌ها باشد، بزرگ‌نمایی اهمیت دولت است. در ابتدا، دولت ابداع شد تا به ما خدمت کند و به تدریج، به سرور ما بدل شد و ما که خالق آن هستیم به برده آن تبدیل شده‌ایم. این حقیقتاً نوعی بت پرستی جدید است. ساختن بتی با دستان خودمان و پرستش آن!

به طور قطع می‌توانید هر چه دوست دارید بگویید، اما نمی‌توانم این ایده را بپذیرم که مخلوق بتواند خود را به خالقش تحمیل کند. هدف ما در این زندگی به غیر از تضمین

سعادت و آسایش خودمان و آن چه متعلق به ماست چیست؟ پاسخ طبیعتاً سعادت است که مانع سعادت دیگران نشود. آیا باید با فدا کردن همه چیزمان برای دولت، وفاداری و حسن نیت مان را نشان دهیم؟ برای چه؟ برای کدام هدف مادی یا معنوی؟ این را به خوبی متوجه ام که برای کمک به یکدیگر و جلوگیری از بلایای غیرمعمول، مانند مهار حریق، درمان بیماری همه گیر، ساختن سدّ در برابر سیل، و دفاع از مردم در مقابل حمله ای تجاوزکارانه، انسان ها باید به صورت گروهی کار کنند و بعضی از افراد از برخی امتیازات شان دست بکشند و حتی زندگی خود را برای نجات جان دیگران به خطر بیندازند. اما در برابر اینکه تا بدین جا پیش برویم که بگوییم فرد نباید به حساب آید و همه باید مثل ربات در خدمت دولتی بی خاصیت، بی رحم، و بی روح کار کنند، هزاران بار می گویم نه. همه اش هم برای فردی دیکتاتور، طبقه حاکم یا رهبر یک امپراتوری! که این رهبران بتوانند در مورد اهمیت نژاد، کارآمدی رژیم یا شکوه امپراتوری شان لاف بزنند، درحالی که میلیون ها نفر از افراد متعلق به همان نژاد و همان رژیم و تحت حاکمیت همان امپراتوری در بدبختی ای وحشت بار زندگی کنند.

ای کاش لعن و نفرین الهی دامن این فیلسوفان، دانشمندان، و دولتمردان قلابی ای که این ایده را اشاعه می دهند، بگیرد. این ها خون میلیون ها انسان بی گناه را می ریزند و مسئول نومییدی و اشک مادران، پدران، زنان، و کودکان اند. بار دیگر تکرار می کنم که پروراندن این اندیشه نفرت انگیز و بسط آن مصیبت بارترین عمل جامعه ماست.

همان طور که پیشتر گفتیم، در زمینه های آزادی و برابری، اقدامات بزرگی صورت گرفته است. اما همه این پیشرفت ها به خاطر خوبی انسان نبوده است، عوامل دیگری نیز وجود دارند که باید در نظر گرفته شوند. در شگفتم که لغو برده داری، که به مثابه دستاوردی بزرگ در رابطه با نوع دوستی انسان تکریم می شود، تقریباً به خاطر اختراع ماشین بخار روی داده است. در واقع انسان به هم نوعش در قالب حیوان بارکش، دیگر نیازی نداشت.



سازمان جامعه ما تاکنون تقریباً به طور کامل ناکامی دیگری را نیز تجربه کرده است؛ یعنی در زمینه روابط بین الملل. هر ملتی، در تدوین مجموعه قوانین، برقراری عدالت، و ایجاد نظم و امنیت در داخل سرزمینش، کم و بیش موفقیت‌هایی داشته است. ممکن نیست دزد یا گروهی راهزن شرارت کنند و مجازات نشوند. کسی که از حقوق خود فراتر رود و حقوق دیگران را زیر پا بگذارد باید نسبت به عملش پاسخگو باشد. اما هنگامی که پای روابط بین دو ملت به میان می‌آید، هیچ نوع پاسخ‌گویی وجود ندارد. ملت قوی با خاطری آسوده به ملت ضعیف حمله می‌کند و هنگامی که لشکریانش به خانه بازمی‌گردند، با آن‌ها مانند قهرمان رفتار می‌شود، نه مجرم.

وقتی دو دولت برای یافتن راه‌هایی جهت رفع اختلاف‌هایشان در تلاش‌اند، درمی‌یابند که هزاران مانع پیش روی آن‌ها قرار دارد. هیچ دولتی دخالت دولتی دیگر در امورش را برنمی‌تابد، حتی اگر این امور بر ضد منافع دیگری باشد. بیشتر دولت‌ها مایل نیستند سوءتفاهم‌هایشان را به هیچ داوری ارجاع دهند. این کار به نظرشان خوشایند نیست و آن را دون غرور ملی و بر ضد حاکمیت‌شان تلقی می‌کنند.

طی عمر کوتاه اتحادیه ملل و کنفرانس خلع سلاح که ناکام بود، آن‌قدر کلمه «حاکمیت» به گوشم می‌خورد که حالم را بد می‌کرد. این کلمه برایم یادآور این است که گروهی راهزن به باند کلانتر می‌گویند: «آقایان، شما حق دخالت در امور ما را ندارید، این بر ضد حاکمیت ماست!» اتحادیه ملل سعی می‌کرد در این زمینه اقدام مفیدی انجام دهد، اما تلاش‌های آن به واسطه مقاومت پنهانی دسته‌ای انسان‌بی‌ایمان و بی‌وجدان که تشنه قدرت شخصی بودند و منافع‌شان را ورای منافع بشریت قرار می‌دادند، خنثا می‌شد.

چه شکوه و چه انحطاطی!

دوستی، هنگامی که با او درباره افراد و دولت‌ها صحبت می‌کردم، گفت چیزی که به صورت انفرادی خوب و خیرخواهانه است در جمع، به خیانت و بزدلی بدل

می‌شود. اگر در یک روز گرم تابستان کسی آب گوارایی داشته باشد و آن را به رهگذری تعارف کند، فرد سخاوتمندی محسوب می‌شود. اگر خودش تشنه باشد و کل آب را به دیگران بدهد، عمل او قهرمانانه تلقی می‌شود.

حال اجازه دهید تصور کنیم که کشوری سرشار از جریان‌های آب و رودخانه و غیره است و اجازه دهید فرض کنیم که در یکی از مرزهای این کشور یک جریان آب کوچک، که کاملاً هم بلااستفاده است، داخل زمینی ماسه‌ای فرومی‌رود. آن طرف مرز، زمین سوخته و خشکیده‌ای قرار دارد که متعلق به کشور همسایه است و این جریان آب بلااستفاده را به راحتی می‌تواند وارد زمینش کند و از آن برای آبیاری استفاده کند. اگر حکومت کشور نخست با استفاده رایگان کشور دوم از این آب موافقت کند، از جانب مردمانش به خاطر عملی بر ضد منافع والای آن‌ها، خائن تلقی می‌شود.

بله، بشریت هنوز با بالایی نردبان نیک‌خواهی فاصله دارد. گذشته از افراد بسیار نادر و استثنایی، که چون ستاره‌هایی دنباله‌دار در فلک نیلگون ظاهر شده‌اند تا بدرخشند و از نظر دور شوند، اکثریت از مرحله ددمنشی (حیوان‌صفیتی) بالاتر نرفته‌اند.

به خودم اجازه نمی‌دهم درباره جنگ‌های استعماری و وحشی‌گری‌هایی صحبت کنم که بر مردمان بی‌گناه روا داشته شده است. این جنگ‌ها توسط متمدن‌ترین کشورهای جهان به راه افتاده بودند و بی‌تردید نیت‌شان خیر و بسیار سخاوتمند بوده است. آن‌ها قصد داشتند این امکان را برای مردمان عقب‌مانده فراهم کنند تا آن‌ها را از ثمره معجزه‌آسای «تمدن باشکوه‌شان» بهره‌مند نمایند!



۱۰. نتیجه‌گیری^۱

در فصول قبلی، بدون توجه به صحت تاریخی، فلسفی یا روان‌شناختی، به‌طور کلی، تاریخ بشریت بررسی شد و، به‌طور خاص، نکاتی مطالعه شدند که تلاش انسان در ایجاد تفاهم میان انسان‌ها و اجتناب از تعارضات را تحت‌شعاع قرار داده بودند. حال زمان آن رسیده است تا در رابطه با این کار ناخوشایند، که در دسرهای بسیاری برای بشریت ایجاد کرده است، صورت‌برداری کلی‌ای ارائه دهیم.

مشاهده کردیم که انسان نیز، مانند سایر حیوانات، برای اینکه وجود و تداوم داشته باشد، از موهبت دو غریزه اصلی محافظت از خود و تولیدمثل برخوردار است. سپس، میل به تجمل، که حاصل هوش انسان است، خود را به این دو غریزه پیوند زد. این سه نیرو علل اصلی سوءتفاهم و ناهماهنگی بودند و، از آن‌جا که برخی افراد به‌طور طبیعی به‌واسطه این تعارضات در مسیر اشتباهی گام برمی‌داشتند، استیصال^۲ که به تبع آن وجود داشت به نفرت‌پراکنی انجامید.

در کنار این گروه که نیازهای مادی ما را برآورده می‌کنند، چهار غریزه و گرایش دیگر نیز وجود دارند و گرچه برخی از آن‌ها در حیوانات نیز دیده می‌شوند، صورت تمام و کمال آن‌ها در قالب خصوصیات انسان جلوه می‌کند. این چهار غریزه عشق، ترس، کنجکاوی و حس زیبایی‌شناختی هستند.

این، تقسیم‌بندی انعطاف‌ناپذیر و ثابتی نیست و شاید با تقسیم‌بندی مدنظر روان‌شناسان همسو نباشد؛ حتی نگران انتخاب اصطلاح مناسبی نیز برای آن نیستیم. با این حال، به‌قدر کافی برای هدف‌مان واضح و کامل است.

1. Conclusion.

۲. استیصال: درمانده و بیچاره شدن.

به مجردی که انسان‌های خردمند، خودآگاه یا ناخودآگاه، به وجود این غرایز پی بردند، تلاش کردند به ابزارهایی در جهت تضعیف غرایز پست و پروراندن غرایز سودمند دست یابند تا موازنه‌ای اخلاقی در انسان ایجاد نمایند.

در مسیر دستیابی به این مقصود، هدف مذهب و اخلاق بالابردن سطح معنوی انسان بوده است، آن هم با نشان دادن اینکه غرایز پست موجب بدبختی او هستند و انسان با خوبی و مهربانی نه تنها می‌تواند به دیگران خوبی کند و، در نتیجه رضایت شخصی و لذت نصیبش شود، بلکه می‌تواند بزرگ‌ترین سعادت دنیوی را نیز در خویش ایجاد کند که همان آرامش ذهنی است. برای نیل به این هدف، مذاهب بر لزوم باورمندی به موجودی متعالی و زندگی پس از مرگ اصرار^۱ می‌ورزیدند.

سازمان جامعه ما نیز، که مبتنی بر حکومت غیروحانیان بود، بر اهمیت اصول اخلاقی تأکید می‌کرد، اما با وضع قوانینی توأم با مجازات‌هایی برای کسانی که از این اصول تبعیت نمی‌کردند، یک گام به پیش رفت. وظیفه اصلی جامعه ما به طریقی متعادل کردن زندگی مادی انسان بوده است تا برابری ایجاد شده و بدین ترتیب، دلایل کشمکش و نفرت به حداقل برسند.

همان‌طور که پیشتر نشان دادیم، این اقدام‌ها نتایج خوبی در پی داشته‌اند و تعداد محدودی از افراد را اصلاح کرده‌اند، اما تأثیر کلی آن‌ها به اندازه‌ای نبود که تعارض‌ها را دور کرده و صلح را به ارمغان بیاورد.

پی‌بردن به این مسئله دردناک است که طی سه‌هزار سالی که تاریخ دقیق بشریت را در اختیار داریم، تحول شخصیت انسان، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشته است که بتوان امیدوار بود در انتهای این مسیر به هدف‌مان خواهد رسید.

۱. مقصود دو اصل عقایدی است که مشترک بین تمام ادیان آسمانی می‌باشد: توحید و معاد.



«کشمکش ابدی» عنوان فصل اول این کتاب است و، بعد از تصویر تاریکی که ترسیم کرده‌ایم، به نظر می‌رسد تا ابد نیز باید ادامه داشته باشد. به خصوص که بسیاری از فیلسوفانی نیز که آموزه‌های‌شان بر عموم مردم بدون تأثیر هم نبوده است، این نظریه را، که گریزی از جنگ نیست، تأیید کرده‌اند. در رابطه با این فیلسوفان، بدون اینکه قصد داشته باشم وارد جدل شوم، مایل‌م تنها چند کلامی را بگویم. به طور کلی، آن‌ها بر دو استدلال اصلی تکیه دارند: ماهیت انسان و درس عبرت از تاریخ.

در ارتباط با ماهیت انسان، باید صراحتاً بگویم که دانش این فیلسوفان بسیار ناچیز است و به کل فاقد مبنای علمی و تجربی است. به نظر من، این به اصطلاح دانشمندان، حداقل چیزی که می‌توانم بگویم، خیلی گستاخ‌اند که، بدون اطلاع چندانی از موضوع، به طور قطعی و بی‌چون و چرا ابراز عقیده می‌کنند. همان‌طور که بیشتر اوقات در زمینه روان‌شناسی رخ می‌دهد، شاید این افراد ماهیت خود را که قاعدتاً با آن آشنایی بیشتری دارند به عنوان نمونه در نظر گرفته و به نتیجه‌گیری‌های کلی رسیده‌اند.

در رابطه با درس عبرت از تاریخ، تاریخ‌دانان می‌گویند از دورترین زمان‌ها جنگ‌ها و تعارض‌هایی وجود داشته است و انسان، علی‌رغم تمامی تلاش‌هایش، موفق نشده است آن‌ها را ریشه‌کن کند. چرا باید فکر کنیم که روزی انسان در این زمینه موفق خواهد شد؟

پاسخ من به این نظریه این است که از دورترین زمان‌ها، تا کمتر از یک قرن پیش، انواع بیماری‌های همه‌گیر وجود داشته است. قربانیان این بیماری‌های پی‌درپی نیز بیشتر از تلفات جنگ‌های بزرگ بوده‌اند. اگر دو قرن پیش از شما پرسیده می‌شد در برابر این بلایا چه باید کرد، پاسخ صرفاً بالا انداختن شانه بود. باور این بود که این‌ها نفرین‌های الهی‌اند و انسان باید در برابر آن‌ها سر تعظیم فرود آورد. اما ما برای

ریشه‌کن کردن طاعون، وبا، و بسیاری از این بیماری‌ها به ابزارهایی مؤثر و اساسی دست یافته‌ایم. چرا نباید برای ریشه‌کن شدن جنگ نیز موفق شویم؟ اگر جنگ افروزی مدرن به ویران‌گری‌اش در حال حاضر نرسیده است، همچنان باید صبر کنیم و امیدوار باشیم که روش‌های معمول میوه‌شان را به بار بنشانند. در غیر این صورت، با اختراع‌های شیطانی‌ای که می‌شناسیم و مواردی که بدون شک به دنبال آن‌ها می‌آیند، وجود کل بشریت در خطر می‌افتد و هیچ چیزی نمی‌تواند جرقه‌ای را که بر باروت افتاده است خاموش کند.

تنها شانس رستگاری با توسل به روش‌های قدیم، ایجاد مذهب و یک سیستم حکومتی جهان‌شمول است. اما به یک‌باره متوجه می‌شویم که این ایده‌ای آرمان‌گرایانه است. برای داشتن مذهبی جهان‌شمول با تأثیرگذاری همگانی، اینکه رهبران افکارشان را روی هم بگذارند و منشوری را ترسیم کنند کفایت نمی‌کند. زیرا باوری همگانی به چنین مذهبی وجود نخواهد داشت. برای تعلیم مذهبی جهان‌شمول، به مغزی متفکر نیاز است؛ کسی که به نظرهایش گوش داده شود و توصیه‌هایش پذیرفته گردد. دیرزمانی است که جهان در انتظار چنین انسانی است و فقط خدا می‌داند که چقدر دیگر باید صبر کرد.^۱ مقلدان دروغینی که در چند سال اخیر شاهدشان بوده‌ایم از تأثیرگذاری ناچیزشان در مسیر نادرست استفاده کرده‌اند.

ایجاد یک سیستم حکومتی جهان‌شمول از ایجاد مذهبی جهان‌شمول نیز دشوارتر است. منافع، خلق و خو، و سطح فرهنگی افراد بسیار متفاوت‌اند، به‌طوری که یافتن زمینه‌ای مشترک غیرممکن است. به فرض اینکه چنین حکومتی با زور تحمیل شود،

۱. از نظر شیعیان این شخص امام دوازدهم، مهدی موعود علیه السلام، است. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: طبرسی نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۳۸۴ش، نجم‌الثاقب: در احوال حضرت ولی عصر صاحب‌العصر و الزمان بقية الله الاعظم علیه السلام، محقق: صادق برزگر، قم، نشر مسجد مقدس جمکران، چ دوم.



در مقیاسی چنان بزرگ، به استبدادی منجر می‌گردد که بر تمامی آن‌چه پیش روی مان بوده است سایه می‌افکند یا با آشوب‌ها و انقلاب‌هایی مواجه خواهیم شد که هزینه‌های شان از آن‌چه در گذشته بابت رنج‌ها و خسارت‌های مان پرداخت کرده‌ایم بسیار بیشتر خواهد بود.

اگرچه تلاش‌های مذهبی، عرفانی، و سیاسی انسان‌های خستگی‌ناپذیر و پاک‌نیت را ارج می‌نهم و همان نتایج ناچیزی را هم که به‌دست آورده‌اند ستایش می‌کنم، نمی‌توانم جلوی این فکر را بگیرم که اگر این افراد باور دارند که به‌واسطه این ابزارها می‌توانند به هدف مورد نظر برسند، در توهم به سر می‌برند. عرفا، با هر ظاهری، با نیتی ستودنی و به‌گونه‌ای سخاوتمندانه، افکار شگفت‌انگیز و اندرزهای خردمندانه‌ای را با ما در میان می‌گذارند و اغلب تصور می‌کنند که چیز جدیدی یافته‌اند. اما باید خاضعانه نشان دهم که آن‌ها صفحات کتابی قدیمی را ورق می‌زنند و به عقب می‌روند. آن‌ها همان افکار و اندرزهایی را پیدا خواهند کرد که طی شش هزار سال گذشته گفته شده‌اند، بازگو شده‌اند، تکرار شده‌اند، و دوباره بر آن‌ها تأکید شده است! از صمیم قلب عذر می‌خواهم، اما باید اعتراف کنم زمانی که این جمله «بیایید به یکدیگر عشق بورزیم» را می‌خوانم یا می‌شنوم، بیشتر اذیت می‌شوم تا آرام‌گردم. دریافته‌ام که تکرار خالی از باور، این جمله را کاملاً از معنا تهی کرده و آن‌چه باقی مانده تنها چند حرف الفباست که در قالبی مشخص کنار هم قرار گرفته‌اند. عرفا، به جای جست‌وجوی جملات زیبایی که همگی فحوایی پیش‌پاافتاده دارند، بهتر است به دنبال راه‌هایی باشند تا به‌واسطه آن‌ها این افکار را در ذهن مریدان‌شان فروکنند.

امیدوارم دولت‌مردان بزرگ نیز اجازه دهند تا تفکرم درباره آن‌ها را هم منعکس کنم. منشور اتحادیه ملل کم‌وبیش به‌لحاظ انسانی کامل بود. برای کاربرد فوری دقیقاً مناسب بود و قیود الزامی‌ای نیز برای تطبیق آن در آینده با نیازهای جدید تصریح شده بودند. اما ما با آن چه کردیم؟

در اتحادیه ملل، دست کم به لحاظ نظری، تمامی اعضا برابر و دارای امتیازهای یکسان بودند. در سازمان جدید، که قرار است داشته باشیم، برخی از قدرت‌های بزرگ مثل معلم سرخانه کل دنیا رفتار خواهند کرد. آیا این موضوع تضمینی برای صلح خواهد بود؟ آیا این قدرت‌های اصلی با یکدیگر توافق خواهند کرد، به طوری که قادر باشند وظیفه بسیار بزرگ، خطر، و والای‌شان را به سرانجام برسانند؟

هر چه بگنند نمکش می‌زنند، وای از آن روز که بگنند نمک!^۱

مجدداً باید یادآوری کنم که این پاراگراف زمانی نوشته شد که کنفرانس در حال ترسیم منشور اتحادیه ملل، در سانفرانسیسکو بود.^۲ متأسفم که می‌گویم بدبینی‌ام چندان هم بی‌راه نبوده است.

بعد از نشان دادن روش‌های قدیمی‌ای که ناکام بودند و توضیح درباره امید بسیار اندکی که در رابطه با موفقیت این روش‌ها وجود دارد، قصد داریم ببینیم که آیا طرق دیگری برای ایجاد تفاهم میان انسان‌ها و هدایت بشر در شاهراه برادری، که رؤیای دیرینه انسان‌های پاک‌نیت است، وجود دارد یا خیر؟

۱. ضرب‌المثل معروف.

۲. منشور ملل متحد سندی است که هدف‌ها و سازمان، و نحوه کار سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن را تعیین می‌کند. این سند در حکم اساس‌نامه سازمان ملل است. متن منشور ملل متحد در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو در پایان کنفرانس ملل متحد به امضای ۵۰ کشور از ۵۱ کشور اولیه (لهستان در کنفرانس شرکت نکرد) رسید و در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ لازم‌الاجرا شد. امروزه ۱۹۳ کشور آن را امضا کرده‌اند و رعایت مفاد آن برای همه اعضای سازمان ملل متحد الزامی است. در متن منشور صریحاً تأکید شده که مفاد منشور بر هر قرارداد بین‌المللی دیگری مقدم است.

فصل دوم:

مطالعه علمی بشر

فصل دوم: مطالعه علمی بشر^۱

۱. انسان معجونی اسرارآمیز^۲

از منظر جانورشناختی، انسان حیوان دوپایی است که دارای قوه تکلم بوده و از موهبت هوش سرشار برخوردار است. از منظر تکامل گرایی، او موجودی است که بعد از دگرگونی ای آهسته و طولانی به وضعیت کنونی رسیده است. ورود به این نظریه ها و یافتن تباری که به انسان منتهی شده است یا جست و جوی اجداد بشر، برای ما جالب توجه نیست. آنچه نظر ما را جلب می کند مطالعه انسان به لحاظ عینی در قالب وضعیت واقعی اش و در جهت هدفی است که در نظر داریم.

باید اذعان کنیم که انسان، در مفهوم کامل کلمه، یک حیوان است، اما او در کنار خصوصیات حیوانی اش چیز بیشتری نیز در اختیار دارد. او غرایز بدوی را، با تمام پیامدهای شان، از اجداد حیوانی اش حفظ کرده است که وحشی گری و درنده خویی را نیز شامل می شوند.

انسان، در میان سایر مخلوق ها، بر روی سیاره ای در میان سایر سیاره ها، در منظومه ای شمسی در میان سایر منظومه ها و در کهکشان در میان سایر کهکشان ها، مخلوق بی اهمیت است. بنابراین، مشاهده می کنیم که ارزش نسبی او تقریباً هیچ است. وقتی فلاماریون^۳ کتاب خود به نام «ستاره شناسی عامه پسند»^۴ را منتشر کرد، ایده اش این بود که، با قراردادن این کتاب در دسترس تعداد زیادی از عموم مردم، قادر خواهد بود

1. The Scientific Study of Man.

2. Man, the Mysterious Cocktail.

3. Flammarion.

4. Popular Astronomy.



به آن‌ها بفهماند چقدر به طرز مضحکی بی‌اهمیت هستند و چقدر دشواری‌ها و کشمکش‌های‌شان بیهوده است.^۱

باید اعتراف کنم که هر زمان به این سمت می‌روم تا ناچیز بودن ارزش شخصی‌ام در مقیاس کائنات را فراموش کنم، مرور چند صفحه از کتابی دربارهٔ ستاره‌شناسی به معنای واقعی کلمه مرا به این کرهٔ خاکی باز می‌گرداند. انسان، که از هر دیدگاهی بی‌اهمیت می‌نماید، از قوهٔ هوش و استدلال بهره‌مند است و این موضوع او را، اگر نه در کائنات، که بر روی کرهٔ زمین در موقعیتی ممتاز قرار می‌دهد.^۲ انسان، علی‌رغم ابزارهای محدود و خمیرهٔ شکننده‌اش، موفق شده است وظایفی سترگ را انجام دهد. فقط به چند نمونه بسنده می‌کنم، نیروهای طبیعت را تحت کنترل خود درآورده، اعماق فضا را درنور دیده و انرژی اتم را آزاد کرده است.

انسان، به واسطهٔ حس زیبایی‌شناختی‌اش، شاهکارهای باارزشی خلق کرده است. قادر است به واسطهٔ نیروی ذهنی‌اش، هم‌نوعان خود را به خنده یا گریه بیاندازد و چنان آن‌ها را به وجد آورد که گویی سخاوتمندانه‌ترین کارها را انجام داده است. به‌طور خلاصه، به واسطهٔ قوای ذهنی و روانی‌اش، قادر است به چنان بلندایی صعود کند که گویی کاملاً از جدّ خود، یعنی حیوان، متمایز است. انسان، علی‌رغم کسب این قدرت‌های غیرقابل‌باور و افکار و ژرفای روحش، تمام خصوصیات حیوانی را در خود حفظ کرده است.

۱. در قرآن کریم به نظم در آسمان‌ها و زمین و همچنین آمد و شد منظم شب و روز اشاره شده و انسان‌ها را به تفکر در آن‌ها فراخوانده است: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. (آل عمران: ۱۹۰/۳)

۲. در علم منطق انسان را به «حیوان ناطق» تعریف می‌کنند. نطق، همان نیروی تفکر است که سبب تمایز انسان با حیوانات می‌شود.

او برای نجات جان فردی غریبه، حتی دشمنش، قادر است با ایثارگری تمام، جانش را فدا کند، اما از طرفی نیز قادر است، با خونسردی تمام، جان عزیزترین دوستش را بگیرد. او دارای نوعی دوگانگی متناقض و درک ناشدنی است. برخی اوقات، او هم‌زمان هم خوب است هم بد، گاهی فرشته‌سیرت است و زمانی دیگر شیطان‌صفت. او معجونی است که مواد تشکیل‌دهنده زیادی دارد و این مواد آن‌قدر به‌خوبی با هم مخلوط شده‌اند که فردی خبره نیز به‌سختی می‌تواند آن‌ها را از هم تشخیص دهد.

تا جایی که می‌توان قضاوت کرد، هوش انسان در طول زمان‌های گذشته افزایش نیافته است. این تنها انباشت تجربه‌های بشر در مجهز کردن هوش است که باعث می‌شود تصور کنیم پیشرفت فعلی هوش او اعجاب‌آور بوده است. نیروی محرکه مربوطه در زمینه‌های علمی و فنی قابل‌توجه‌تر است؛ یعنی حوزه‌هایی که انسان، به‌خاطر نیازهای عملی‌اش، تقریباً کل وقت خود را وقف آن‌ها می‌کند. پیشرفت در زمینه هنر چندان قابل‌ملاحظه نیست و از برخی جهات، حتی ممکن است پسرفت داشته باشد. ما نتوانسته‌ایم در خلق شاهکارهای اجدادمان از آن‌ها پیشی بگیریم. نمی‌توانیم به‌طور قطع مکاتب جدید هنری و ادبی‌ای را که ممکن است دارای ارزش عاطفی و روانی والاتری باشند قضاوت کنیم. ما هنوز دارای دورنمای لازم در زمان نیستیم.

هر زمان که انسان خودش را وقف شغلی کرده و شجاعت، سرسختی، و اشتیاق به خرج داده، موفق شده است. او تنها زمانی شکست خورده که اشتیاقی وجود نداشته است.

از عصر ماشین بدین سو، انسان به اسباب‌بازی فریبده‌ای دست یافت که تقریباً کل وقتش را گرفته است، به‌ویژه از این رو که این اسباب‌بازی قادر است اسباب‌بازی‌های دیگری را در اختیار انسان قرار دهد تا زندگی روزمره‌اش را تسهیل و آن را مطلوب‌تر کند. این مشغولیت، که تا حدی انحصاری و ویژه می‌باشد، انسان را نسبت به خودش بی‌تفاوت کرده است. زمانی که انسان صرف خودشناسی می‌کند ناچیز بوده و



نتیجه‌ای که حاصل می‌شود بی‌اهمیت است. زمان اندکی که انسان وقف کارش می‌کند بدون اشتیاق، هماهنگی، و ثبات قدم هدر می‌رود.

ساحت انسان حوزه موردپسند فیلسوفان باستان بود. انسان مشکل اصلی آن‌ها به‌شمار می‌رفت. نوع زندگی این فیلسوفان به آن‌ها ذوق و اوقات فراغت می‌داد و قابل قبول است اگر بگوییم در برخی از مفاهیمی که ارائه داده‌اند از آن‌ها برتر نبوده‌ایم. با وجود این، تقریباً همه مطالعات آن‌ها فاقد بنیان علمی بوده است. علم امروزی ما در آن زمان وجود نداشت تا مبنایی مستحکم در اختیارشان قرار دهد که براساس آن به مطالعه پردازند. ناگزیر استنتاج‌های‌شان تا حدودی نتیجه حدس و گمان بوده و به طبع از اشتباه نیز مبرا نبوده‌اند.

امروزه ما مواد لازم برای ساخت را در اختیار داریم، اما از آن‌ها برای مقاصد دیگری استفاده می‌کنیم. در حوزه علم انسان، تعداد محققان محدود است، ابزارهای‌شان کافی نیستند و نتیجه ناقص کارشان فاقد انسجام است. تنها زمینه‌ای که در آن کار جدی انجام می‌شود پزشکی و جراحی است و آن هم برای رفع نیازهای فوری جسمانی. در حوزه روان‌شناسی، آن‌چه انجام می‌شود، در قیاس با آن‌چه باید انجام شود، تقریباً هیچ است.

شاید خواننده تصور کند من اغراق می‌کنم. او راجع به آزمایشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، کارهای تحقیقاتی، و غیره چیزهایی شنیده است. ای کاش می‌توانستم آمار کاملی از کل بودجه‌ای را که هر ساله صرف آزمایشگاه‌های صنعتی و سازمان‌های فنی دنیا می‌شود ارائه دهم و آن را با مقداری که صرف تحقیق در حوزه مربوط به انسان می‌شود مقایسه کنم. قصد دارم برای ترسیم حد کمال انجام تحقیقات صنعتی مثالی ساده بزنم و قضاوت را بر عهده خواننده بگذارم که آیا هنگامی که انسان موضوع تحقیق است نیز همین روند جریان دارد یا خیر؟



بیاييد فرض كنيم كه يكي از توليدكنندگان خودرو قصد دارد جعبه‌دنده‌اي توليد كند كه كامل‌تر و كارآمدتر از جعبه‌دنده‌هاي كارخانه‌هاي رقيب باشد. او مهندس ارشدش را در اداره تحقيق فرامي خواند و مسئله را به او توضيح مي دهد. مهندس ارشد، به واسطه تجربه طولاني اش، مي داند كه اندازه جعبه‌دنده موردنظر، براي اينكه از موارد موجود بهتر باشد، بايد كوچك‌تر، سبك‌تر، و بي‌صداتر بوده و كارايي مكانيكي بيشترى داشته باشد. هم‌زمان هزينه آن نبايد بيش از حد باعث افزايش قيمت خودروي مربوطه شود. مهندس ارشد، بعد از مشورت با ساير متخصصان، به اين نتيجه مي‌رسد كه شرط لازم براي موفقيت، تعبيه دنده‌هاي كوچك‌تر، قدرتمندتر، و دقيق‌تر است. براي نيل به اين هدف، فلزي كه به كار مي‌رود بايد ويژگي‌هاي خاصي داشته باشد و فرايند برش دنده‌ها با بالاترين دقت ممكن انجام شود. اگر مهندس دريابد كه آلياژهاي فولادي موجود كيفيت لازم را ندارند، بايد يك سري تحقيق در زمينه متالورژي انجام دهد تا آلياژ جديدي پيدا كند. آزمايشگاه‌هاي متالورژي او و آزمايشگاه‌هاي شركت‌هاي تخصصي بايد دست به كار شوند. كاري كه اغلب طولاني، خسته‌كننده، و هزينه‌بر است. بياييد فرض كنيم كه مهندس ارشد، بعد از تحقيقات لازم، آلياژ مورد نظر را پيدا مي‌كند. بعد، نوبت به مسئله آزمايش‌هاي مقاوم‌سازي، بازپخت، بلورنگاري، ميكروسكوپي، و اشعه ايكس مي‌رسد. به محض حصول اطمينان از فلز مورد نظر، بايد مسئله برش و پرداخت دنده‌ها را در نظر بگيرد. در اين جا، در حدود ده هزارم اينچ دقت به خرج داده مي‌شود. بعد از اتمام اين كارهاي مقدماتي، طرح قطعي جعبه‌دنده به دست مي‌آيد و اولين نمونه ساخته مي‌شود. بعد از آزمايش نهايي اين نمونه، و مشروط بر اينكه همه چيز خوب پيش رود، توليد انبوه آغاز مي‌گردد. معمولاً اين كار آهسته و بسيار هزينه‌بر است، اما صنعتگران حتي با حصول بهبودي‌اي ناچيز هم دلسرد نمي‌شوند.

اين مثال، كه به صورت بسيار ساده بيان شد، تنها بدین جهت ارائه گرديد تا نحوه پيش‌برد كامل كارها را، هنگامي كه مسئله مربوط به موضوعات مادي‌ست، نشان



دهد. شگفتا که ما در مورد بدن انسان این قدر وسواس به خرج می‌دهیم در حالی که بخش معنوی او را به حال خود گذاشته‌ایم.

دیدیم که صنعتگران برای انتخاب چند دنده برای جعبه‌دنده خود رو چه کارهایی انجام می‌دهند. به جاست که ببینیم برای انتخاب انسان‌ها، یعنی دنده‌های زنده، برای مشاغل حائز اهمیت چه کارهایی انجام می‌دهیم.

اگر انتخاب مربوط به مسند دولتی بسیار مهمی باشد، حسب معمول گزینه موردنظر از طریق انتخابات مشخص می‌شود. اکثر شرکت‌کنندگان در انتخابات، نامزد مربوطه را نمی‌شناسند و آن‌هایی هم که او را می‌شناسند بسیار سطحی عمل می‌کنند. انتخابات ماشینی نیز بی‌نقص نیست و زمانی که نفرت، نفاق، و حرص به آن راه می‌یابند، نتیجه از آن چه کمال مطلوب است فاصله می‌گیرد.

اگر مدیری بخواهد برای کارخانه یا دفترش کسی را انتخاب کند، توجه بیشتری به خرج می‌دهد. او مانند دولت نیست و زمانی که برای چیزی هزینه می‌کند، انتظار سوددهی دارد. با این حال، در این مورد نیز، علی‌رغم پیشرفت‌های روان‌شناختی در زمینه حرفه و آزمون‌های مربوطه، انتخاب نمی‌تواند کمال مطلوب باشد.

در واقع، بسیار به‌ندرت پیش می‌آید که جعبه‌دنده خودرویی درجه یک در حین طی مسیر خراب شود. اما قصور افراد دولتی به دلایل مختلف اتفاقی رایج است. جای تعجب دارد که انسان برای ساختن قطعه‌ای بی‌جان سعی می‌کند هیچ مشکلی پیش نیاید، اما زمانی که پای دانش درباره خودش به میان است، تقریباً به‌طور کامل اظهار بی‌علاقگی می‌کند. شاید پاسخ بسیار ساده باشد، شهوت سود زود هنگام بر تمامی احساسات دیگر غلبه کرده است. مادامی که منفعت بلافصلی وجود نداشته باشد، ایجاد علاقه در افراد دشوار است. اگر در جهت درک این وضعیت تلاش نکنیم، تردید بسیاری وجود خواهد داشت که بتوانیم برای اصلاح تبارمان و پیدایش برادری میان انسان‌ها کاری انجام دهیم.



۲. مسیر با کمترین مقاومت^۱

در این قسمت، گرایش فکری گروهی از متفکران درباره انسان و پیامدهای حاصل از آن را معرفی می‌کنیم. متأسفانه احتمال دارد که خواننده حس کند با واعظ پیر یا سخنران خسته‌کننده‌ای سروکار دارد. مخاطب حق دارد که قضاوت کند، فقط خواهش می‌کنم که با خودش صادق باشد و درست قضاوت نماید.

در جهان همیشه مسیر با کمترین مقاومت و مسافت انتخاب می‌شود. به عبارت دیگر، به طور طبیعی تمایل بر این است که کارها به سریع‌ترین شکل ممکن و با کمترین اتلاف انرژی انجام شوند. این گرایش در تمام پدیده‌های مرتبط با مواد غیرفعال وجود دارد. جریان آب روی یک سطح مسیری را انتخاب می‌کند که کمترین مقاومت را داشته باشد و اجسام در حال حرکت کوتاه‌ترین مسیر را برمی‌گزینند. این گرایش در حیوان‌ها و انسان‌ها نیز بارز است. اگرچه، به‌ویژه در انسان‌ها، این گرایش اغلب با اراده فرد کنار گذاشته می‌شود.

این مسئله را می‌توان با یکی از نمونه‌های رایج در نظم مادی توضیح داد. فرض کنیم فردی که از معده درد رنج می‌برد، گرسنه است. براساس قانون طبیعت، او تحریک می‌شود که غذا بخورد، ولی تجربه و منطق به وی می‌گوید که باید از خوردن پرهیز کند. به همین ترتیب، در مسائل اخلاقی یا وجدانی، انسان از پیروی انگیزه‌های طبیعی خود امتناع می‌کند.

همان‌طور که در فصل نخست این کتاب توضیح دادیم، مذاهب و اخلاق‌گرایان تلاش کرده‌اند تا به انسان بیاموزند که نباید از تمام غرایز اطاعت کنند و باید خود را بالاتر از حیوان بدانند. این آموزه دو دلیل دارد: دلیل نخست ملموس و عملی و دلیل دوم ظریف و روحی است.

1. The Path of the Least Resistance.



دلیل عملی این است که اگر عنان کار را به غرایز حیوانی مان بسپاریم، وضعیت پرآشوبی را ایجاد خواهیم کرد؛ امنیت و نظم از بین می‌رود و قانون جنگل، بدون هیچ کنترلی، حاکم می‌شود. روشن است که پذیرش این وضعیت ممکن نیست و انسان باید محدودیت‌هایی برای خود ایجاد نماید.

دلیل اخلاقی و روانی مبتنی بر این فرض است که انسان اساساً با حیوان فرق دارد و قادر به رسیدن به سطح والایی از اخلاق و وجدان می‌باشد و بنابراین سعادت و لذت‌های وی همانند حیوان‌ها نیست. انسان باید برای رسیدن به این سطح، از خود شجاعت و صبر نشان دهد و در این صورت می‌تواند به آرامش خاطر و بهروزی برسد، آرامشی که اکنون برایش ناشناخته است ولی از تمام شادی‌ها و لذت‌های حیوانی فراتر می‌باشد. اساتید این فلسفه، اندک افرادی که به این مرحله از کمال رسیده‌اند را مثال می‌زدند.

ولی از سویی دیگر، متفکران دیگری از دیرباز معتقدند که انسان ذاتی حیوانی دارد و همیشه به همین شکل باقی خواهد ماند. این متفکران نمونه‌های نادر فوق را استثنائاتی می‌دانند که بدون دلیل خاصی، از لذت‌های زمینی پرهیز می‌کنند و شمار اندک‌شان، قاعده نبودن آن‌ها را ثابت می‌کند. با پذیرش این موضوع، آن‌ها معتقدند که انسان، همانند هر حیوان دیگری، باید تا جای ممکن از زندگی لذت ببرد و تنها باید یک نظم کلی حکم‌فرما باشد تا مانع تجاوز افراد از حدود آزادی‌هایشان شود.^۱

۱. انسان‌ها لذت و الم را در خود به علم حضوری می‌یافتند و بحث از آن، از گذشته‌های دور مطرح بوده است. لذت‌گرایی با صور و گونه‌های متفاوتی که دارد، در طول تاریخ اندیشه‌های اخلاقی، از سوی تعداد زیادی از فیلسوفان اخلاق مورد تأیید یا توجه قرار گرفته است. تعلق خاطر این فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ به بحث لذت‌گرایی، حکایت از اهمیت این نظریه دارد. اولین مکاتبی که به‌صورت رسمی به این مقوله پرداخت (در صورتی که آموزه‌های پیامبران را به حساب نیاوریم)، عبارت است از: مکتب کلبی (۴۴۵-۳۶۰ ق.م)؛

در عصر ما که مذهب نفوذش را تا حد زیادی از دست داده و نتیجه مد نظر از تربیت انسان‌های فرزانه به دست نیامده است، بار دیگر بسیاری از افراد ایده‌های فیلسوفان مذکور را به کار بسته‌اند. دو واقعیت مهم به گسترش این گرایش فکری کمک کرده است: قانون مسیر با کمترین مقاومت که انسان را ترغیب می‌کند تا ساده‌ترین و قابل قبول‌ترین مسیر را انتخاب کند و قانون نفع مادی که، بدون محذورات اخلاقی، متناسب با گرایش حیوانی انسان است.

کاملاً طبیعی است که در عصر ما با زندگی راحت و مدرن موجود، پیروی از فلاسفه‌ای که آموزه‌های آن‌ها با هدف رسیدن به سطحی والاتر، همراه با ریاضت، ایثار، و فداکاری بوده، چیزی است که دست‌یابی به آن اصلاً آسان نیست و در بین عموم مردم پیروان زیادی نخواهد داشت. در مقابل، اگر فیلسوفی مکتب جدیدی (مایلم بگویم دکان جدیدی) را با نامی پرطمطراق^۱ و اصولی سهل بنیان نهد که گرایش‌های طبیعی انسان را ترغیب می‌کند، یک شبه نامش همه‌جا پخش شده و فلسفه‌اش به اندازه نام تجاری یک صابون یا محصول‌های غذایی صبحانه مشهور می‌شود. موفقیت این فرد به مادری شبیه است که بچه‌اش را تشویق می‌کند تا انگشتش را داخل دماغش کند! به جرأت می‌گویم در این دوره که دوران نفع مادی است، چنین فیلسوفی نسبت به فروش و انتشار کتاب‌هایش که دست آخر، مانند کیک داغ به سرعت فروخته خواهد شد، بی تفاوت نیست.

→

مکتب کورنائی (آریستپیوسی / لذت‌گرایی حسی ساده) (۴۳۵-۳۵۰ ق.م)؛

مکتب رواقی (۳۳۵-۲۶۴ ق.م)؛

مکتب اپیکوری (۳۴۲-۲۷۱ ق.م).

۱. دارای شکوه، جلال، و تشریفات. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۲، ص ۱۳۳۲.



امروزه در بسیاری حوزه‌ها، وضع به همین منوال است. وقتی شهوت پول تبدیل به عنصر اصلی بازی می‌شود، وضعیت واقعاً (حداقل برای من) منزجرکننده است. برای اینکه توجه خواننده به گرایش‌های فکری کنونی‌مان جلب شود و نشان دهیم که شهوت پول چگونه باعث تشدید غرایز حیوانی‌مان شده است، از بین هزاران مثال، چند مثال را در خصوص برخی از حوزه‌های فعالیت روزمره‌مان مطرح می‌کنم.

بیاید نخست حرفه روزنامه‌نگاری را در نظر بگیریم. اگر از من بخواهید که وظایف روزنامه‌نگار را تعریف کنم، می‌گویم روزنامه‌نگار باید با متانت، صداقت، و بی‌طرفی به خوانندگان در باره وقایع جاری اطلاع‌رسانی کند، افکار عمومی را صادقانه راهنمایی نموده و با جلب نظر توده‌ها، آن‌ها را آموزش و تعلیم دهد. متأسفانه، وضعیت برعکس است. امروزه، به جز برخی موارد، انگیزه اصلی روزنامه‌ها در واقع شمارگان (تیراژ) و افزایش فروش به هر وسیله‌ای است. این وسیله‌ها کدام‌اند؟ جذب غرایز حیوانی! اخبار مهیجی که اغلب بی‌پایه و اساس بوده و خیلی اغراق‌شده یا تحریف‌شده هستند. ورود به مسائل شخصی افراد، نظیر ازدواج و طلاق، تهمت زدن، وحشت‌آفرینی، متوسل شدن به روابط جنسی و دیگر موارد. این‌ها برخی از روش‌های افزایش شمارگان روزنامه‌ها هستند. اخیراً، در گفت‌وگو با روزنامه‌نگاری گله کردم که چرا از این روش‌ها استفاده می‌شود. او گفت فراموش نکنید که باید به جنبه «علاقه انسانی» موضوع نیز توجه کنیم. کاملاً حق داشت، فقط باید می‌گفت «علاقه حیوانی».

مسئله رابطه جنسی نیز یکی دیگر از بحث‌های داغ روز است. زمانی، برخی مذاهب و گروه‌ها با چنان احتیاط اغراق‌آمیزی با این مسئله برخورد می‌کردند که مضحک به نظر می‌رسید. امروزه، از آن سوی بوم افتاده‌ایم و همه‌چیز مبنی بر رابطه جنسی است. باید این مسئله را به کودک شش‌ساله آموزش دهیم. باید سر میز ناهار در مورد آن حرف بزنیم. ادبیات، تئاتر، و فیلم‌های سینمایی‌مان با این مسئله اشباع شده‌اند.

نمی‌توانیم برای فروش یک قوطی اسفناج^۱ تبلیغ کنیم، مگر اینکه بازو، پا، و سینه برهنه را برای جذب مشتریان نشان دهیم. «جاذبه جنسی»، «دختران پوستری»^۲، «دختران افسون‌گر»^۳، و غیره از اصطلاحات مورد علاقه جوانان مان هستند. عشق تمام افسون و شاعرانگی خود را از دست داده و به عمل ساده تولیدمثل حیوانی تقلیل پیدا کرده است.

در جهان ورزش، وضعیت بهتر نیست. در این عرصه نیز، روح پول‌پرستی و حیوان‌صفتی حاکم است. قهرمانان ورزشی حرفه‌ای از بزرگ‌ترین دانشمندان جهان معروف‌تر و پردرآمدتر هستند. این موضوع قابل درک است، زیرا این فرد مانند یک حیوان برای مربی یا سازمان کارفرمای خویش سود مستقیم به همراه دارد. در اهمیت ورزش تردیدی نیست؛ رقابت سالم و جوان‌مردانه ایجاد می‌کند، باعث هماهنگی بین حواس مان می‌شود و بدنی زیبا و سالم به ما می‌بخشد. همه این مسائل، تا زمان رعایت اعتدال، خوب است. افراد منطقی درباره بوکس، که رشته‌ای بسیار مورد توجه است، چگونه فکر می‌کنند؟ سالانه مبالغ هنگفتی در آن خرج می‌شود. آیا واقعاً این قدر حیوانیم که افراد را تشویق کنیم بهترین سال‌های زندگی‌شان را صرف یادگیری این کنند که چگونه مغز یکدیگر را از هم بپاشند؟ آیا فرقی میان این افراد و حیوان‌های وحشی وجود دارد؟ بله، آن‌ها باهوش‌تر و در عین حال حیوان‌صفت‌ترند! سالانه، چقدر پول در سراسر دنیا صرف این ورزش می‌شود؟ آیا با وجود این همه رنج و گرفتاری، انسان‌ها آن قدر ثروتمند هستند که این‌گونه ریخت‌وپاش کنند؟ آیا

۱. اسفناج: گیاهی علفی. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. دختری که عکس و پوسترش را به دیوار می‌زنند.

۳. زن جوان و جذابی که اغلب مدل یا ستاره سینما است.



مشت‌زن‌ها شایستگی دارند که بابت ارائه یک نمایش غم‌انگیز در حد انسان غارنشین این مبالغ شگفت‌انگیز را دریافت کنند؟ در خصوص گاوبازی چه فکر می‌کنید؟ چندی پیش، دو مقاله درباره مزایا و معایب بوکس خواندم. این مقاله‌ها اطلاعاتی را درباره تعداد زیادی از بوکسورهایی ارائه کرده بودند که بر اثر ضربه‌های خطرناک کشته شده‌اند یا بقیه زندگی‌شان را در حالت جنون گذرانده‌اند؛ ولی هیچ حرفی درباره ریشه مسئله گفته نشده بود. هیچ اشاره‌ای به حیوانی بودن اصل بازی نشده بود! هیچ نشانی حاکی از تعجب از اینکه چطور انسان این قدر پست می‌شود که از چنین نمایشی لذت ببرد در مقالات وجود نداشت.

در بوکس و گاوبازی می‌بینیم که غرایز حیوانی انسان^۱ به پست‌ترین شکل خود می‌رسند و برگزارکنندگان مسابقه‌ها که فقط به فکر درآمد حاصل از این بازی هستند، این وحشی‌گری را تشویق می‌کنند. نکته دلسردکننده‌تر این است که بوکس در کشورهای رونق دارد که خودشان را جزو متمدن‌ترین‌ها می‌دانند. آزادی، تمدن، فرهنگ، لغت‌هایی که هرکدام پوچ‌تر از دیگری‌ست!

۱. از این عبارت دانسته می‌شود که غرایز انسان‌ها بر دو دسته است:

الف) غرایز مشترک بین انسان و حیوان، مانند: غریزه جنسی.

ب) غرایز مخصوص به انسان، مانند: خداجویی و خداپرستی.

نکته جالب آنکه آیت‌الله مکارم شیرازی درباره غریزه جنسی چنین گوید:

«این موضوع را نیز نمی‌توان انکار کرد که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین غرائز انسانی است، تا آنجا که پاره‌ای از روانکاوان آن را تنها غریزه اصیل انسان می‌دانند و تمام غرائز دیگر را به آن باز می‌گردانند.» ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴۲.

بگذارید این تصویر تاریک و کاملاً ناقص را فراموش کنیم و فقط اضافه کنم که به وضوح پیداست وحشی‌گری هنوز قدرت دارد و از آن‌جاکه طمع^۱ یکی از قوی‌ترین تمایلات بشر می‌باشد، به کمک ابزارهای نوین سازماندهی و تبلیغات، ما را به سمت حیوان‌صفتی سوق می‌دهد. با وجود اینکه ممکن است این را چندین بار تکرار کرده باشم، اجازه دهید بگویم که انسان بیمار است و باید در ابتدا بیماری او را تشخیص دهیم.

۱. طمع عبارت است از توقع داشتن در اموال مردم، و آن نیز یکی از شاخه‌های دوستی دنیا و از انواع آن است. طمع از جمله رذائل هلاک‌کننده است. محمدمهدی نراقی، علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات)، ج ۲، ص ۱۴۷.



۳. دلیل نوشتن این کتاب^۱

دو انگیزه کاملاً متمایز، من را به نوشتن این کتاب واداشت که یکی از این انگیزه‌ها ممکن است دور از بحث باشد اما دیگری چندان دور از بحث نیست.

انگیزه نخست در واقع خواندن کتاب مشهور الکسیس کارل^۲ با عنوان «انسان، موجود ناشناخته»^۳ بود. پیش از انتشار این کتاب، ایده‌های کم‌وبیش مشابه‌ای به ذهنم خطور کرده بود. ولی، به‌عنوان شخصی عامی، برایم سؤال بود که آیا گرفتار افکار آرمان‌گرایانه نشده‌ام؟ نظر این دانشمند و محقق که در سرتاسر جهان شناخته شده است من را متقاعد کرد که اگر تحقیقات جدی و گسترده‌ای، با استفاده از ابزارهای مناسب، صورت گیرد و کل حوزه فعالیت‌های انسان بررسی شود، کم‌وبیش می‌توان به‌یقین گفت که دستاوردهای غیرمنتظره‌ای حاصل خواهد شد. با وجود این، هنوز

تردید داشتم و نمی‌دانستم پیش از دستیابی به نتیجه باید چه مدت تحقیق کنم؟ انگیزه دوم این مشکل را رفع کرد. این انگیزه ناشی از اختراع بمب اتم بود. به گفته بهترین مقامات علمی، اگر کار تحقیقاتی به‌طور عادی انجام می‌شد، اختراع بمب اتم که کمتر از پنج سال طول کشید، حداقل به پنجاه سال تلاش نیاز داشت.^۴ هماهنگ‌سازی کارها، کمک متقابل علم و صنعت به یکدیگر، مشارکت نخبه‌ترین

1. The Reason Why of this Book.

2. Alexis Carrel.

3. Man the Unknown.

۴. بمب اتمی نام رایج وسایل انفجاری است که در آن‌ها از انرژی آزادشده در فرایند شکافت هسته‌ای، یا گداخت هسته‌ای برای تخریب استفاده می‌شود. نخستین بمب اتمی که بمبی پلوتونیومی از نوع شکافتی بود در سال ۱۹۴۵ میلادی در جریان جنگ جهانی دوم در آمریکا ساخته و در شانزدهم ژوئیه ۱۹۴۵ میلادی در صحرای آلاموگوردو در نیومکزیکوی آمریکا آزمایش شد. آمریکا تنها کشوری است که از بمب اتمی شکافتی اورانیومی در هیروشیما و بمب شکافتی پلوتونیومی در ناگازاکی استفاده نظامی کرده است.

افراد هر حوزه و اختصاص پولی که برای مخارج هنگفت این کار لازم بود باعث شد که زمان انجام آن به یک‌دهم کاهش یابد.

این تجربه من را متقاعد کرد که در هر حوزه‌ای، وقتی ابزار در اختیار کارگران گذاشته شود و اراده و اشتیاق زیاد برای پیشبرد امور وجود داشته باشد، موفقیت تقریباً قطعی است، به‌ویژه اگر در همان ابتدای کار، این اطمینان وجود داشته باشد که بنایی که قرار است ساخته شود مبنای محکمی دارد. اختراع بمب اتم تأثیر دیگری نیز روی ذهنم گذاشت. اگر مجبور باشیم برای حل مشکل‌های انسان اقدامی انجام دهیم، نباید دست‌دست کرد. در غیر این صورت، به احتمال زیاد خیلی زود دیر می‌شود.

بعد از توضیح این مطلب، وقت آن است که به بخش عملی کار وارد شویم و ببینیم که آیا ابزارهای عملی برای حصول هدف‌مان وجود دارد؟

دیدیم که روش‌هایی که تاکنون استفاده شده‌اند و ما آن‌ها را در فصل اول این کتاب توضیح دادیم، منجر به شکست کامل شده یا نتایج حاصل از آن‌ها ارزش زمان و انرژی صرف‌شده را نداشته‌اند. به عبارت دیگر، به قول مهندسان و تاجران، خروجی به شکل مضحکی کوچک بوده است.

این شکست فقط و فقط یک دلیل دارد. شرّ در درون خود انسان است. انسان کنونی مَلَغَمه‌ای^۱ از حیوان و انسان است. درنده‌خویی حیوان‌ها دست‌نخورده باقی می‌ماند و با کوچک‌ترین تحریکی پدیدار می‌شود. از سویی دیگر، ذره‌ای خوبی الهی و بی‌نهایت درون ما وجود دارد که، هر زمان فرصتی پیش بیاید، خودش را نشان می‌دهد. فرقی ندارد که این بخش را چه بنامیم، روح، وجدان یا هر اسم دیگری. در

۱. مَلَغَمه: آمیخته‌ای از دو یا چند چیز که معمولاً به شکل درهم‌وبرهم و بدون نظم منطقی در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند. حسن انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۷، ص ۷۳۳۰.



این کتاب، این دوگانگی را ثابت کردیم و فکر نمی‌کنم کسی با این واقعیت مخالف باشد.

خردمندان تلاش کردند، با ابزارهای محدودی که در اختیار داشتند، همانند باغبانی که علف‌های هرز را از بین می‌برد تا گل‌های زیبا شکوفا شوند، غرایز بد را در انسان از بین برده و احساسات اصیل مان را تقویت کنند؛ اما متأسفانه ظاهراً این علف‌های هرز بسیار ریشه‌دار بودند و وقتی حس می‌شد که از بین رفته‌اند، ناگهان به غیرمنتظره‌ترین شکل دوباره ظاهر می‌شدند. به دلایلی که بر ما نامعلوم است، افراد بسیار اندکی، برای این علف‌های هرز بستر مناسبی نبوده و برخی دیگر هم توانسته‌اند آن‌ها را برای همیشه ریشه‌کن کنند. افسوس که این انسان‌ها بسیار اندک‌اند، همچون استثناهایی که قاعده را ثابت می‌کنند.^۱

پند و اندرزهای اخلاقی تأثیرهای خوبی دارند، ولی کافی نیستند. هفت قرن پیش، سعدی، معلم اخلاق و شاعر پارسی، گفته است:

اگر این درنده‌خویی ز طبیعت بمیرد همه عمر زنده باشی به روان آدمیت^۲

ولی، هنوز نتوانسته‌ایم این درنده‌خویی را بکشیم.

بشر غیر معمول و غیرقابل درک است. گاهی، پس از شنیدن پندی اخلاقی یا خواندن اندرزی قدیمی، صادقانه باور می‌کنیم که اصلاح شده‌ایم. ولی، افسوس که چند ساعت بعد، وسوسه کوچکی کافی است تا فرد تمام نیت‌های پاکش را فراموش کند.

۱. ابن‌سینا در اشارات گوید: «درگاه الهی رفیع‌تر از آن است که هرکسی بر آن داخل شود یا از آن اطلاع یابد، الا یکی پس از دیگری.» ابن‌سینا، الاشارات و التنبیها، ص ۱۴۹.

سال‌ها باید که تا صاحب‌دلی پیدا شود بوسعید اندر خراسان یا اويس اندر قرن

ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۲۱۸.

۲. مصلح‌الدین سعدی، کلیات سعدی، ص ۶۱۹.

بیشتر اوقات، روز قبل از برگزاری مسابقهٔ بوکس تصمیم‌های راسخ شب سال نور را فراموش می‌کنیم!

می‌خواهم برای توضیح این ذهنیت داستان کوتاهی تعریف کنم:

در روزگاران قدیم، خیاطی بود که عادت داشت از پارچه‌هایی که مشتریان نزد وی می‌آوردند تکه‌هایی را برای خود بردارد. او از این کار خود، دچار عذاب وجدان می‌شد، ولی روح پول‌پرستی بر محذورات اخلاقی‌اش غلبه می‌کرد. شبی خواب دید که روز رستاخیز فرارسیده و او را به جهنم می‌برند و جلوش عَلم^۱ رنگارنگ بزرگی قرار داشت که از تمام تکه پارچه‌هایی که می‌دزدید دوخته شده بود. خیاط از جا پرید و قسم خورد که دیگر هرگز دزدی نکند و چون از ضعف نهادِ انسان باخبر بود، روز بعد که به مغازه رفت، به شاگردش گفت هر وقت خواستم تکه پارچه‌ای را بدزدم به من بگو «اوستا، علم! علم!» چند صباحی این ترفند جواب داد و خیاط قصه‌مان دست از این خرده‌دزدی‌ها برداشت. تا اینکه یک روز هنگام بریدن پارچهٔ زیبایی، بی‌اراده تکه‌ای از آن را کنار گذاشت. وقتی شاگردش به نجوا گفت «اوستا، علم! علم!» خیاط قیچی را دستش گرفت و گفت: این یکی را بکش قلم، پارچه‌ای به این رنگ داخل علم نبود.

همهٔ ما مانند این خیاط هستیم. از روی ترس یا اصول، راه راست را پیش می‌گیریم، اما وسوسهٔ کوچکی کافی است تا از راه راست منحرف شویم.

بازار سیاه در دورهٔ جنگ و پس از آن موضوع خوبی برای مطالعه است. انسان‌های به اصطلاح درستکار، بدون کوچک‌ترین عذاب وجدانی وارد این بازار می‌شوند. موازین اخلاقی‌مان آن قدر منعطف است که با وزش نسیم وسوسه به این سو و آن سو تکان می‌خورد.

۱. درفش و بیرق یا نیزه و میله که بر سر دست بالا برند.



با تمام این حرف‌ها و با توجه به تمام روش‌هایی که تاکنون آزموده شده‌اند، ظاهراً تنها ابزار باقی‌مانده همان مطالعه علمی انسان و یافتن شیوه از بین بردن شر است. به این منظور، باید انسان را به صورت کامل و از تمام زوایا مطالعه کنیم و از هیچ وجهی غافل نشویم. هنگامی که بیماری را تشخیص دادیم، آن وقت باید در پی شیوه درمان باشیم.

به طور خلاصه، برنامه کلی مان به شرح زیر است. شاید بگویید که این ایده بیش از حد مثبت است. خب، به عنوان فردی عامی، باید تلاش کنم که نشان دهم این ایده آن قدر که به نظر می‌آید بچگانه و خیال‌پردازانه نیست و با صرف وقت و تأمین ابزارها، قاعدتاً به نتایج مثبتی می‌رسیم که شاید حتی به ذهن خوش‌بین‌ترین افراد نیز خطور نکند.



۴. مطالعه انسان به عنوان یک موجود زنده^۱

برای مطالعه انسان، باید نخست آن را به سه بخش متمایز تقسیم کنیم و سپس با ترکیب نتایج به پاسخی کلی برای این مسئله برسیم. این سه بخش عبارت اند از:

۱. مطالعه انسان به عنوان موجودی زنده یا به عبارت دیگر، به عنوان یک حیوان؛

۲. مطالعه انسان طبق دیدگاه روان‌شناختی؛

۳. مطالعه انسان طبق دیدگاه اخلاقی یعنی از دیدگاه انسان واقعی.

مطالعه انسان به عنوان موجودی زنده از دو مطالعه دیگر پیشرفت بیشتری داشته است و به این دلیل، نتایج حاصل در این حوزه مهم‌تر و مثبت‌تر هستند. با بهره‌گیری از ابزارهای روان‌شناختی، توانسته‌ایم تغییراتی در رفتار انسان به وجود آوریم. حکایت کوتاهی که تعریف می‌کنم به شکل تجربی نخستین دلیل صحت ایده‌ای است که قصد دارم در ادامه شرح دهم.

در روزهای خوب گذشته، آن زمان که شهرهای کوچک داخل دیوارهایی مستحکم محصور بودند، شب‌هنگام، دروازه‌های ورودی را می‌بستند. در یکی از این شهرها، در روزی آفتابی، سه دوست تصمیم گرفتند که از شهر خارج شوند. زمان به سرعت گذشت و این سه نفر، برای خوش‌گذرانی، تصمیم گرفتند که مُسکرها^۲ دلخواه‌شان را مصرف کنند. یکی از این سه نفر که شراب‌خوار بود، پیاله‌اش را بارها پر کرد و نوشید. دیگری که در مصرف حشیش تازه‌کار بود، برای اینکه رؤیاهای شیرینی ببافد، مقدار زیادی حشیش کشید. سومی هم که تریاکی بود، وافور پشت وافور تریاک کشید.^۳

1. The Study of Man as a Living-Being.

۲. مسکر: چیزی که مصرف آن سبب مستی و بی‌خودی شود.

۳. وافور که گاهی بافور تلفظ می‌شود ابزاری برای کشیدن و تدخین تریاک است.



سه نفر که غرق مستی و نشنگی (سرخوشی و خماری) بودند، خیلی دیر متوجه شدند که روز رو به پایان و آفتاب در آستانه غروب کردن است. بنابراین با عجله سعی کردند که پیش از بسته شدن دروازه‌ها به شهر برسند ولی افسوس که دیر رسیدند و دروازه بسته شده بود و نگهبان، با وجود التماس آن‌ها، دروازه را باز نکرد.

دوست شراب‌خوار، که هنوز کاملاً مست بود، عصبانی شد و با تکان دادن چوب‌دستی‌اش از آن دو خواست که به او کمک کنند تا در را بشکنند و به زور وارد شهر شوند. دوست حشیشی از وی خواست آرام باشد و خود به در نزدیک شد و از سوراخ کلید نگاه کرد. سپس گفت: «رفقا، ایده خوبی دارم که به خشونت نیازی ندارد. آن قدر خودمان را کوچک می‌کنیم تا از سوراخ رد شویم و بدون اینکه مزاحم کسی شویم وارد شهر خواهیم شد.» دوست تریاکی آهی کشید و گفت: «بس کنید. چرا شلوغ می‌کنید؟ چرا این قدر عجله دارید؟ این جا بخوابیم، خیلی زود صبح شده و درها باز می‌شوند و می‌توانیم بدون هیچ مشکلی داخل شویم.»

این حکایت کوچک نشان می‌دهد که چگونه مواد مختلف تأثیرات متفاوتی بر دستگاه عصبی می‌گذارند و ذهنیت‌های مختلفی می‌سازند. معمولاً، الکل فرد را خشن می‌کند، حشیش موجب خیال‌پردازی می‌شود و تریاک رخوت (سستی) به همراه می‌آورد.

قطعاً منظورم این نیست که مصرف افیون برای بی‌خطر کردن انسان را توصیه کنم. گرچه، بسیار ترجیح می‌دهم که تمام بشریت، به جای پویایی و فعالیت بیش‌ازحد که در خدمت شیطان و نابودی خود انسان و تمام دستاوردهایش بوده است، دچار رخوتی عمومی شوند و هیچ فعالیتی انجام ندهند. در این حالت، انسان هم‌چون

گاوی است که هر روز ده گالن شیر می‌دهد، ولی دست آخر به سطل شیر جفتک می‌اندازد.^۱

امروزه، وقتی شهروندان یک کشور در آپارتمان‌های مدرن دارای آب گرم و سرد، سرویس بهداشتی، آسانسور، و غیره زندگی می‌کنند، آن کشور متمدن تلقی می‌شود. اگر شهرهای یک کشور مترو و تاکسی داشته باشد، حومه شهر پر از جاده و راه آهن باشد و صدای هواپیما از آسمان آن به گوش برسد آن کشور را متمدن می‌دانند و کشورهایی که صاحب این ابزارهای مدرن نیستند عقب افتاده یا نیمه وحشی تلقی می‌شوند.

ادعان می‌کنم که تمام این ابزارهای زیست مدرن مزایای خاص خود را دارند و اینکه انسان به چنین سطح بالایی از زندگی رسیده، قابل ستایش است. اما بیایید به نقشه جهان نگاهی بیندازیم و کلیات تاریخ نیم قرن گذشته را مرور کنیم. با کمک همان ابزارهایی که به راحتی و بهروزی مان کمک کرده‌اند، خودمان را نابود ساخته‌ایم. نه تنها از ابزارهای مکانیکی پیشرفت مان حفاظت نمی‌کنیم، بلکه گنجینه تجدیدنپذیر هنر و تفکر (میراث جهانی) را نیز از بین برده‌ایم. کدام کشور از همه متمدن تر است؟ کشورهایی که به صورت دوره‌ای می‌سازند و نابود می‌کنند یا کشورهایی که چنین زحمتی را به خود نداده‌اند؟ حداقل یک موضوع قطعی است و آن این است که افراد نیمه وحشی که طعم زندگی مدرن را نچشیده‌اند، برخلاف مردم متمدن، وقتی این سبک زندگی دیگر وجود نداشته باشد، دل تنگ آن نخواهند شد.

اگر در کشوری عقب افتاده یا نیمه وحشی درگیری رخ دهد و شوربختانه یکی از شهروندان کشوری متمدن زخمی یا کشته شود، خشم جهان متمدن فوران می‌کند. هرگونه تحریم یا عملیات تنبیهی علیه این کشور وحشی نه تنها مشروع بلکه ضرورتی

۱. گالن یا گالون واحدی است برای اندازه گیری حجم مایعات.



قطعی است. خون روزنامه‌ها به جوش می‌آید و خواستار تنبیه آن کشور به شکلی می‌شوند که درس عبرتی برای سایرین شود؛ اما هنگامی که خلبانان همین کشورهای متمدن ده‌ها هزار نفر از شهروندان کشور متمدن دیگری را، با استفاده از بمب‌های آتش‌زا و انفجاری می‌کشند و شهرها و خانه‌های شان را با خاک یکسان می‌کنند، کسی تعجب نمی‌کند. چه مضحکه‌ای!

کمی از مطلب دور شدیم، اجازه دهید به بحث مواد مخدر برگردیم. هدف از نقل این حکایت کوتاه، صرفاً این بود که نشان دهم حوزه پزشکی جای کاوش زیادی دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این شود که روزی بتوان ماده‌ای ساخت تا بدون آسیب رساندن به سلامت، بتواند بخشی از هوس‌بازی‌های غریزی‌مان را تعدیل کند.

بررسی غدد درون‌ریز و متابولیسم^۱ شاخه نویدبخش دیگری در عرصه فیزیولوژی است. مطالعه غدد بدن انسان بسیار جذاب است و ظاهراً این شاخه چشم‌انداز بسیار عجیب و جالبی دارد، گرچه هنوز پرده‌ها کاملاً کنار نرفته و به تمام جزئیات آن واقف نشده‌اند. نتیجه‌ای که تاکنون به دست آمده آن قدر دلگرم‌کننده است که انتظار پایانی معجزه‌آسا، غیرعادی نیست.

دانشمندان دریافته‌اند که در بدن انسان غدد زیادی وجود دارد که فرآورده‌های مختلفی را در بدن مان ترشح می‌کنند. بسیاری از این غدد ذره‌بینی هستند. کاربردهای برخی از این غدد از مدتی قبل شناسایی شده است، ولی تقریباً هر ماه، پزشکان غدد جدید و کاربردهای جدیدی را کشف می‌کنند. برخی از عناصر فعال این غدد از سایر عناصر جدا شده‌اند و حتی برخی از آن‌ها با استفاده از سنتز شیمیایی^۲ ساخته شده‌اند. به‌طور

۱. مجموعه تغییرات ترکیبی و تخریبی (واکنش شیمیایی) در سلول‌های موجودات زنده است.

۲. به عملی گفته می‌شود که طی آن یک ماده توسط واکنش شیمیایی از مواد اولیه ساخته می‌شود.

خلاصه می‌توان گفت که این غدد مسئولیت برقراری توازن در زندگی‌مان را برعهده دارند و مازاد یا کمبود عناصر فعال تأثیر چشمگیری بر حیات حیوانی ما و افکار و رفتارمان دارد.

به‌عنوان مثال، غده فوق‌کلیوی را در نظر بگیرید که مدت‌هاست کاربرد آن را می‌دانیم. این غده آدرنالین ترشح می‌کند که باعث تسریع ضربان قلب و افزایش قند خون می‌گردد. با انسولین، که توسط پانکراس ترشح می‌شود و اثری متضاد آدرنالین دارد، تعادل کلی حفظ می‌شود. با این حال طبیعت، این مکانیسم را برای دفاع در اختیارمان قرار داده است. زمانی که به ما حمله می‌شود و باید مبارزه یا فرار کنیم، یا به عبارت دیگر، وقتی نیازمند انرژی اضافی هستیم، میزان بیشتری آدرنالین وارد جریان خون شده و تعداد ضربان قلب را افزایش می‌دهد و فشار خون را بالا می‌برد و در نتیجه انرژی لازم فراهم می‌گردد. در صورت سنکوپ قلبی، پزشکان آدرنالین را مستقیماً در ماهیچه قلب تزریق می‌کنند. تأثیر غده تیروئید بر رشد، فعالیت، و هوش نیز شناخته‌شده است.

مادامی که همه‌چیز طبق روال است، تعادل کلی برقرار می‌باشد، اما به محض اینکه اختلالی، به‌علت ازدیاد یا کمبود هورمون، در سیستم بدن رخ دهد، کل اعضای موجود زنده را درگیر می‌کند. انسان کم‌وبیش اسیر غدد درون‌ریز خود است و اگر نتواند بر آن‌ها مسلط شود، وضعیت جسمانی و ذهنی‌اش تحت تأثیر تغییرات ناگهانی این غدد قرار می‌گیرد. در این حوزه، کارهای بسیاری می‌توان انجام داد و اگر کار تحقیقاتی در مقیاس ساخت بمب اتم صورت گیرد، بعید می‌دانم که نتیجه کار حیرت‌انگیز نباشد.

جراحی حوزه دیگری است که ارزش تحقیق دارد و هر چند وقت یک‌بار بدون اینکه دقیقاً بدانیم وضعیت این حوزه چگونه است، مطالبی درباره آن می‌شنویم. از این میان، ظاهراً گاهی اوقات، ناهنجاری‌های استخوان جمجمه بر مغز فشار می‌آورد و در



نتیجه رفتار انسان دچار تغییرات چشم‌گیری می‌گردد. می‌دانیم که افراد با گرایش مجرمانه، بعد از اصلاح این ناهنجاری، کاملاً بهنجار می‌شوند. متأسفانه تلاش‌هایی که در این حوزه‌ها صورت می‌گیرد یکپارچه نیست. مطمئناً، اگر تلاش و هماهنگی صورت گیرد، حاصل کار بسیار چشم‌گیرتر خواهد بود.

به‌عنوان فردی عامی، این چند مثال را از مطالعات چند سال اخیرم ذکر کردم. به این باور رسیده‌ام که دانشمندان راه‌های زیاد دیگری را می‌دانند، که اگر به‌صورت کامل کاوش شوند، ما را به هدف‌مان نزدیک‌تر خواهند کرد.

متأسفانه زمان و انرژی زیادی تلف می‌شود. محققان ارتباط نزدیکی با یکدیگر ندارند. اغلب، تجربه‌های امتحان‌شده را تکرار می‌کنند. تبادل اطلاعات پرهزینه و آهسته است. وقتی منافع تجاری در کار نیست، پولی نیز سرمایه‌گذاری نمی‌شود و هنگامی که منافع تجاری وجود دارد، پنهان‌کاری، حسادت، و حرص نیز حاکم است. با ابزارهای قدرتمند و عاری از نفع شخصی و هماهنگی معقول، می‌توان ده‌برابر سریع‌تر حرکت کرد.

امیدوارم این نگاه اجمالی به‌وضوح نشان دهد که با استفاده از ابزارهای فیزیولوژیک و آناتومیک، در حال حاضر می‌توانیم اصلاحاتی را نه‌تنها در جسم بلکه در روان افراد انجام دهیم. کاری که تاکنون در مقیاس کوچک انجام شده است باید در مقیاس بسیار بزرگ‌تر انجام شود.



۵. مطالعه انسان از دیدگاه روان‌شناختی^۱

در قسمت قبل، اشاره کردیم که با ابزارهای فیزیولوژیک و آناتومیک، می‌توان رفتار فرد را به نحوی بهبود داد و می‌توان امیدوار بود که با پیش‌برد این کار به نتایج مجاب‌کننده‌تری دست یافت. با این حال، این حوزه در واقع حوزه تسکین‌دهنده‌ای است و برای اصلاح کمبودهای انسان به شکل عقلانی و دائمی‌تر، باید پا را فراتر نهاد. به این منظور، لازم است فکر انسان را مورد مطالعه قرار دهیم و این کار در حیطه روان‌شناسی است. خوشبختانه در این حیطه نیز، با توجه به بستر خوب موجود، می‌توان امیدوار بود که اکتشافات حیرت‌انگیزی داشته باشیم. با وجود پیشرفت‌ها در این حوزه، در طی نیم‌قرن گذشته، تجربه‌ها و کارهای تحقیقاتی هنوز در مقیاس کوچک در حال انجام است یا حداقل به بهترین شکل انجام نمی‌شوند. هماهنگی بین کارهای تحقیقاتی ضعیف است و مکاتب مختلف از رسیدن به اجماع درباره نکات اصلی بسیار دورند و ایده‌های خیال‌پردازانه نقش نسبتاً مهمی بازی می‌کند.

هرچند هزاران سال است که از روان‌شناسی تجربی استفاده می‌شود، این رشته هنوز جوان است و در قامت علم دقیق نیست. نظریه‌ها و فرضیه‌های این رشته متعددند و به خوبی تبیین نشده‌اند و دیدگاه‌ها آن‌قدر واگرا هستند که امکان ایجاد قوانین کلی مورد اجماع همه وجود ندارد. در میان افراد عامی، برخی فکر می‌کنند که روان‌شناسی بسیار پیشرفت کرده و کارهای تحقیقاتی بزرگی انجام شده است، ولی این تفکر صحیح نیست و در قیاس با تحولات حوزه صنعت، می‌توان فهمید که چنین تصویری کاملاً مغالطه‌آمیز است.

تحقیقات روان‌شناسی کمبودهای فراوانی دارند. به جز موارد استثنایی، متخصص واقعی با دانش بالا در این حوزه بسیار کم است. بیشتر روان‌شناسان خودخوانده،

1. The Study of Man from the Psychological Point of View.



مطالعات بسیار اندکی داشته‌اند و معایب اغلب ایده‌ها و آموزه‌هایی که منتشر می‌کنند بیشتر از مزایای آن‌هاست به نحوی که حاصل کار صرفاً بی اعتبار کردن این علم جوان است. در این رشته، شیوه کار هنوز چندان علمی نیست، ابزارها محدودند و تبادل اطلاعات ناکافی است. اغلب، برخی محققان ایده‌های خام خود را، بدون مبنای محکم، در قامت نظریه‌ای جدی مطرح می‌کنند و این نظریه‌ها به خودی خود بعد از مدت کوتاهی با شکست مواجه شده و به جای اینکه به علم شتاب بخشند، مانع پیشرفت آن می‌شوند.

بدشأنی دیگر این واقعیت است که فهم بنیان‌های اصلی علم روان‌شناسی به نسبت آسان می‌باشد و مانند ریاضی، فیزیک، و شیمی نیست که نیاز به آماده‌سازی طولانی داشته باشد. علاوه بر این، روان‌شناسی علم انسان است و همه فکر می‌کنند این علم متعلق به آن‌هاست و با موضوعی دم‌دستی روبه‌رو هستند تا حدی که روان‌شناسی برای بسیاری از عموم مردم تبدیل به رشته وسوسه‌کننده‌ای شده و عده زیادی از افراد خودشان را روان‌شناس آماتور (غیرحرفه‌ای) تلقی می‌کنند. زبان و اصطلاحات این رشته کاربردی روزمره پیدا کرده‌اند و با تعمیم برخی نکات ساده آن، می‌توان به این باور رسید که کل ظرافت‌های این رشته را درک کرده‌ایم. گهگاه، شبهه محققان برای جلب توجه عموم، نظریه‌های جدیدی را مطرح می‌کنند و به طبع در تمام تلاش‌های دیگر در این عرصه روح پول‌پرستی رایج و حاکم است. بارها شاهد این پدیده بوده‌ام. ایده‌های جدید رایج می‌شوند و خانم‌ها هنگام بازی بریج^۱ درباره آن‌ها صحبت می‌کنند. ولی می‌بینید که این ایده‌ها به همان سرعتی که مطرح شده‌اند از بین می‌روند و ایده‌های جدیدی جایگزینشان می‌شوند. روان‌شناسی محبوب‌ترین علم است، شاید

۱. بازی بریج یکی از محبوب‌ترین بازی‌های ورقی است. این بازی فکری برخلاف بسیاری از بازی‌های ورقی، شانس در آن تأثیر کمی دارد.

به ندرت بتوان خانه‌ای را یافت که یک یا چند کتاب درباره مباحث تربیت کودکان، روابط زناشویی و جنسی، هیجانات، و غیره نداشته باشند. توافق دو نویسنده با یکدیگر در خصوص مبحثی خاص، از آن هم نادرتر است. اوضاع به همین منوال می‌گذرد و جهان اهمیت روان‌شناسی را درک کرده است. روان‌شناسان هم خرج و مخارج دارند و اگر یکی از آن‌ها کتاب پرفروشی بنویسد، ثروتمند می‌شود و فقط در این صورت است که واقعاً روان‌شناس خوبی تلقی خواهد شد.

روان‌درمانی، فرزند نیمه‌مشروع روان‌شناسی، شاخه دیگری است که جماعت زیادی را جذب خود می‌کند. نمی‌خواهم از ابتدا روش‌های آن را محکوم کنم، ولی مایلیم به وضوح اعلام کنم که معایب آن از مزایایش بیشتر است. چند نفر با اعتقاد کورکورانه به این سیستم و امید به بهبودهای روانی، اسیر این روش‌ها شده و دست آخر راهی تیمارستان شده‌اند؟ صادقانه بگویم، با تمام احترامی که برای محققان راستین قائلم، فکر می‌کنم که تعداد زیادی از این روان‌درمان‌گرها خودشان به روان‌درمانی نیاز دارند. متأسفانه، این روش‌ها نقش زیادی در بی‌اعتبار شدن این علم و جلوگیری از پیشرفت آن داشته‌اند. علم نوینی که از بسیاری جهات بنیان مستحکمی ندارد نباید مانند اسباب‌بازی در اختیار عموم قرار گیرد. این موضوع نه تنها به خود علم آسیب می‌زند، بلکه ممکن است برای عموم نیز خطرناک باشد. نباید از آزمایشگاه‌ها دکان باز کنیم. به نظر ما و برای حصول هدفی که به دنبال آن هستیم، باید کار دیگری انجام داد. برای نظارت بر آزمایشگاه‌های تحقیقاتی گسترده و انجام دو وظیفه تربیت سایر متخصصان و کشف روش‌های پایه برای شناخت مبانی روانی رفتار انسان، به افرادی با دانش جامع در خصوص علوم انسانی و تخصص در رشته روان‌شناسی نیاز داریم. به عبارت دیگر، باید روان‌شناسی را از وضعیت فعلی خارج کرده و به آن جایگاه و اعتباری دهیم که شایسته این علم است. با این کار، می‌توان مطمئن شد که اکتشاف‌های این حوزه برای تسکین آلام انسان نیز مفید خواهند بود.



هیپنوتیزم^۱ حوزه دیگری در روان‌شناسی است که به‌ویژه برای حصول هدف ما سودمند است. این شاخه نیز زمانی مورد توجه ویژه بود و امید زیادی به آن وجود داشت.

۱. از هیپنوتیزم در علم پزشکی استفاده‌های زیادی می‌شود. هرچه تمرکز سوژه و آرامش ذهنی وی بالاتر باشد، تلقینات در سطح بالاتر و بهتری جذب ضمیر ناخودآگاه سوژه می‌شود. و برای بالا بردن سطح تمرکز، پزشکان از تنفس و تمرکز روی آن استفاده می‌کنند.

در کتاب معتبر «راهنمای تلقینات و استعارات هیپنوتیزمی»، که کتاب درسی انجمن علمی هیپنوتیزم بالینی ایران می‌باشد، دکتر ایروینگ ای. سکز و سوت فیلد در کاستن سردرد به وسیله هیپنوتیزم کردن سوژه، گویند:

«پس از اینکه به نظر رسید بیمار در حالت خلسه رضایت‌بخشی قرار دارد، به او گفتم که چند دقیقه وقت دارد و اگر خیلی مایل بود می‌توانست با تنفس آرام‌تر به حالت تن‌آرامی عمیق‌تر فرو برود... تلقینات زیر را ارائه دادم... هر وقت احساس می‌کنی که داری دچار سردرد می‌شوی، به محض اینکه این تجربه را احساس می‌کنی به آرامی، منظم، و عمیق نفس می‌کشی، همان‌طور که الآن نفس می‌کشی. با هر نفس آرام، منظم، و عمیق، احساس اینکه داری سردرد می‌گیری فروکش خواهد کرد... احساس خیلی خوبی داری، با جسم سالم و ذهن سالم.» کریدون هاموند، راهنمای تلقینات و استعارات هیپنوتیزمی، ص ۱۱۰.

همان‌طور که ملاحظه شد در متن بالا، تلقیناتی در ضمن عمل هیپنوتیزم داده شده است و در آن تلقینات بر مسأله تنفس بر بالا بردن سطح آرامش ذهنی و دفع استرس و تنش، تأکید شده است. در کتاب «خود هیپنوتیزم» سه روش برای ایجاد هیپنوتیزم ذکر شده است. در روش اول آن که با نام روش ریلکس شدن (آرمیدگی) است، چنین آمده است:

«در این روش در وضعیتی راحت بنشینید (می‌توانید دراز بکشید). چشم‌ها را به آرامی ببندید. هیچ فشاری به پلک‌های خود وارد نکنید سپس چند نفس عمیق به روش یک، چهار، دو بکشید: یعنی از طریق بینی نفس را در عرض دو ثانیه به داخل فروبرید سپس چهار برابر آن، یعنی هشت ثانیه، آن را حبس نمایید و بعد در عرض دو برابر مدت زمانی که صرف دم نمودید، یعنی چهار ثانیه، از طریق دهان بیرون بیاورید.» (مهدی فتحی، خود هیپنوتیزم، ص ۷)

در اینجا هم هیپنوتیزم را با تنفس خاصی آغاز کرد که این نشان‌گر اهمیت تنفس در بالا بردن سطح آرامش است. راهکار تنفس فقط از راه تجربه اثبات پذیر است. بنابر این در منابع نقلی دین مبین اسلام اثباتاً یا نقیاً از آن بحثی به میان نیامده است.

تحقیقات مکتب سالپتری^۱ دستاوردهای زیادی داشت و همه در مورد آن صحبت می‌کردند. افسوس که این بار نیز زبان‌بازی پا به میان گذاشت و برتری یافت. اندک‌اندک، امیدها ناامید شد و این موضوع نیز اهمیت خود را از دست داد. اگرچه هیپنوتیزم هنوز هم انجام می‌شود، ولی امید و خوش‌بینی سابق وجود ندارد. با این حال، به یقین می‌توان گفت که اگر تحقیقات جدیدی شروع شود و ایده استفاده از هیپنوتیزم برای سرگرمی در نمایش‌های عمومی و سالن‌های موسیقی کنار گذاشته شود، می‌توان انتظار داشت که به نتایج مثبت و سودمندی برسیم.

پرسش‌ها در خصوص دورآگاهی، روشن‌بینی، انجام عمل از دور، انجام عمل ذهن روی ماده، و بسیاری مسائل دیگر هنوز خیلی کاوش نشده‌اند. بسیاری از محققان وجود حقایقی در این پدیده‌ها را قبول دارند، ولی آن‌قدر حقه‌بازی این عرصه را فراگرفته است که موجب تردید در مورد این رشته‌ها شده‌اند.

در یکی از دانشگاه‌های آمریکا، مطالعاتی جدی بر مبنای علم آمار و احتمالات انجام شده است. محققان به این نتیجه رسیده‌اند که این پدیده‌ها وجود دارند و نمی‌توان آن‌ها را ناشی از حدسیات دانست، اگرچه محققان نتوانستند آن‌ها را تبیین کنند. به این منظور، لازم است کاری تحقیقاتی با سرعت یک‌صد برابر و با ابزارهای مدرن انجام دهیم. تنها در این صورت می‌توان انتظار داشت که به نتایج سریع و ملموسی دست یابیم.

ما دانش اندکی درباره نحوه کارکرد مغز و دستگاه عصبی مان داریم و تقریباً هیچ چیزی در خصوص فرآیند تفکر نمی‌دانیم. باید بدون کوتاه‌نظری شجاعت داشته باشیم و این پرسش‌ها را از تمام وجوه مختلف بررسی کنیم. در این تحقیقات، ضروری است که هرگونه پیش‌داوری یا ایده‌های خام را کنار بگذاریم. نباید به‌صرف این‌که در چارچوب

1. Salpetriere School.



علم کنونی مان نمی‌گنجند پیشاپیش این روش‌ها یا فرضیه‌ها را محکوم کنیم. نباید کورکورانه به تغییرناپذیری علم باور داشته باشیم. پیش از این، علم بارها دگرگون شده است و هیچ تضمینی نیست که در آینده تغییر نکند. آیا نظریه‌های نور ذره‌ای و موجی را مطالعه کرده‌اید؟ آیا آن‌ها همچنان بدون تغییر باقی خواهند ماند؟

شرط اساسی موفقیت در تحقیقات مدنظرمان وسعت نظر و بی‌طرفی فوق‌العاده است. افراد مذهبی دانشمندان را محکوم می‌کنند و دانشمندان نیز در مقابل همین‌کار را انجام می‌دهند. هر دو گروه سطحی‌نگر و متظاهرنده و هرکدام فکر می‌کنند که عقل کل هستند. اگر هر طرف اعتراف کند که گفته‌های طرف مقابل نیز تا حدودی حقیقت دارد و اگر برای بررسی آن با یکدیگر همکاری کنند، بدون هدر دادن زمان باارزش‌مان در انتقادهای جبهه‌گیرانه بی‌فایده، با سرعت بیشتری پیشرفت خواهیم کرد. باید به شهود نیز پردازیم و تلاش کنیم تا مکانیسم آن را بیابیم. اگر همه با هم کار کنیم، به احتمال قوی به این نتیجه می‌رسیم که همگی ایده‌های یکسانی داریم و فقط استفاده از بیان‌های متفاوت، مانع از درک یکدیگر می‌شود.

بیایید مبحث دیگری را، که چندان شناخته‌شده هم نیست، در نظر بگیریم؛ مبحث امواج الکترومغناطیسی. ما شناخت بسیار کمی در مورد این امواج داریم. این امواج، امواج گرمایی تا اشعه‌های کیهانی را در برمی‌گیرد و دانش بسیار کمتری درباره تأثیرات فیزیکی یا روانی آن‌ها بر موجودات زنده داریم. آیا این مسئله شایسته مطالعه‌ای عمیق‌تر نیست؟ آیا نمی‌توان تصور کرد که این امواج که هر لحظه وارد بدن‌مان می‌شوند شاید تأثیر خوب یا بدی روی ما داشته باشند؟ اگر بگوییم که یک روز ممکن است از تأثیر مثبت این امواج سود ببریم و تأثیر منفی‌شان را خنثا کنیم، همان‌طور که امروزه این توانایی را در زمینه اشعه فرابنفش داریم، آیا گزافه‌گویی کرده‌ایم؟

این مبحث بسیار گسترده است و به علت دانش اندکم نمی توانم وارد جزئیات آن شوم. تمام حرف هایم پیشنهاد محض هستند. باور دارم که زیست شناسان و روان شناسان توانا، دانش بیشتری در خصوص این مباحث و سایر مباحث مدنظرمان دارند. اگر دانشمندان، انسان را در مقیاس بزرگ به شکل علمی و همچنین شهودی مطالعه کنند کار جالبی خواهد بود که می تواند لذت بخش هم باشد. اگر این کار را با ذهن آزاد و عاری از تعصب انجام دهند، کار بسیار راحت تر خواهد بود. این عرصه، عرصه مهمی است، همانند ارتباطی که بین انسان و حیوان و انسان و فرشته وجود دارد. مادامی که تحقیقات مان به اندازه کافی پیشرفت نکند، نباید چندان به یافتن جواب امید داشت.



۶. مطالعه انسان از دیدگاه اخلاقی^۱

برای مطالعه انسان از دیدگاه اخلاقی، باید وجدان انسان را بررسی کنیم. ولی، مبحث وجدان بسیار پیچیده‌تر از بحث‌هایی است که تاکنون به آن‌ها پرداختیم. بحث‌های فراوانی در رابطه با وجدان مطرح است و محققان درباره این مسئله اتفاق نظر ندارند و دیدگاه‌های متباینی در این باره وجود دارد. بدون قصد نوشتن رساله‌ای فلسفی یا علمی در این باره، باید این مسئله را به شفاف‌ترین شکل ممکن بررسی کنیم.

دو نظریه اصلی درباره این مسئله وجود دارد: نظریه مادی‌گرایان و نظریه ایده‌آل‌گرایان. مادی‌گرایان می‌گویند که تمام تجلی فکر و هوش در انسان فقط حاصل تکامل غرایز حیوانی است که اندک‌اندک به حالت فعلی آن تبدیل شده و وجدان ساخته خود بشر است. به عبارت دیگر، وجدان به معنای قوه تشخیص خوب و بد به خودی خود وجود ندارد و در نتیجه محیط و آموزش انسان به وجود آمده است.

از سویی دیگر، ایده‌آل‌گرایان نظر کاملاً متفاوتی دارند. آن‌ها مدعی هستند که هوش انسان و شکل‌آلای آن، یعنی وجدان، ویژگی‌های ویژه بشر هستند و هیچ ربطی به غرایز حیوانی ندارند. آن‌ها بحث را با قوه ناطقه شروع می‌کنند و می‌گویند که این قوه ذهنی در میان حیوانات وجود ندارد و اگر آن را حاصل فرآیند تکامل بدانیم، باید حیوانات نیز تا حدی از آن بهره‌مند باشند. در زمینه هوش، آن‌ها معتقدند که گرچه هوش تا حدی در برخی از حیوانات برتر وجود دارد، ولی نوع هوش انسان به طور کامل متفاوت است و انسان تنها مخلوقی است که قادر به طرح ایده‌های انتزاعی است. آن‌ها وجدان را قوه ذهنی درونی انسان می‌دانند و می‌گویند که حتی قبایل وحشی نیز شکل ابتدایی این قوه را دارا هستند.

1. The Study of Man from the Moral Point of View.

بنابراین، خواننده درک می‌کند که این بحث بسیار چالش‌برانگیز بوده و حل آن آسان نیست. هرکدام از طرفین استدلال‌های معقولی دارند و نمی‌توان این دو را در کفه ترازو گذاشت و سنجید. به عقیده من، اگر زمان بیشتری را به مطالعه این مسئله مهم بشری اختصاص می‌دادیم و بیشتر تلاش می‌کردیم، به دستاوردهای بهتری می‌رسیدیم. تا آن‌جا که می‌دانم، تحقیقات هیچ‌یک از طرفین پیش‌رفت قابل توجهی نداشته است و هرکدام سعی کرده‌اند که استدلال‌ها و برهان‌های متناسب با ذائقه خود را بیابند. یک نکته روان‌شناختی مهم را نباید فراموش کنیم و آن این است که فیلسوفان و اندیشمندان نیز انسان‌اند و نقاط ضعف مشابهی دارند. گذشته آن‌ها، وضعیت روحی‌شان، و دوره‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تأثیر چشم‌گیری بر آن‌ها دارد. فیشته^۱ به‌درستی گفته است که: «اگر به من بگویند فلانی چگونه انسانی است، به شما می‌گویم که وی طرفدار چه فلسفه‌ای است.»

اگر فیلسوفی به‌دلیل ذائقه خود یا آموزش، مادی‌گرا باشد، به‌صورت ناهشیار به‌دنبال برهان‌هایی خواهد بود که مادی‌گرایی را تأیید کند. ایده‌آل‌گرایان نیز همین شرایط را دارند. فردی را می‌شناسم که توسعه نظریه‌ای فلسفی را شروع کرده بود، ولی به‌شدت از خواندن هرگونه کتابی درباره موضوع مدنظر امتناع می‌کرد. او نگران بود ایده‌ای بیابد که بنای فلسفه‌اش را بر هم بزند. همان‌طور که در قسمت قبل تأکید کردیم، بی‌طرفی و وسعت‌نظر فوق‌العاده‌ای لازم است. متأسفانه، اغلب مثل کبک سرمان را زیر برف می‌کنیم!

مدعی نیستم که از طریق این مطالعات می‌توانیم تمام مسائل طبیعت را حل کرده و کلید تمام اسرار را پیدا کنیم، بلکه معتقدم اگر در طی قرن گذشته مطالعات جدی‌تر و علمی‌تری در حوزه روان انسان انجام می‌شد، امروزه بسیار جلوتر بودیم. ایرانی‌ها

1. Fichte.



می‌گویند که «ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه‌ست.» وقت آن رسیده که کار را شروع کرده و سعی نماییم تا فرصت از دست‌رفته را جبران کنیم.

نکته مهمی وجود دارد که به دلیل پیامدهای عملی‌اش نباید آن را فراموش کنیم. انکار تمام‌وکمال وجدان در انسان ما را در وضعیت بسیار دشواری قرار می‌دهد. نفی وجدان مانع از یافتن ابزارهایی برای رهایی انسان از حیوان‌صفتی می‌شود. باید بی‌طرف باشیم و با نگرش جدیدی به مسئله پردازیم.

دو حالت وجود دارد: یا وجدان فقط ویژگی انسان می‌باشد یا انسان آن را ابداع کرده است. اگر وجدان خصوصیتی باشد که خداوند به بسیاری از افراد بخشیده است، پس او این خصوصیت را ضروری دانسته است. اگر انسان وجدان را اختراع کرده است، پس باید به آن احساس نیاز کرده باشد. در هر دو صورت، وجود آن ضروری انگاشته شده است.

گرچه هنوز تجربه بزرگ کردن یک یا چند کودک در شرایط دور از اجتماع را نداریم تا بفهمیم که آیا این کودکان وقتی بزرگ می‌شوند صاحب وجدان درونی هستند یا خیر؛ ولی به‌خوبی می‌دانیم که انسان‌های کمی وجود دارند، حتی در بین محروم‌ترین افراد، که هیچ وجدانی نداشته باشند. عذاب وجدان به‌نحوی در انسان وجود دارد. اگر بخواهیم انسان راه راست را پیش گیرد، ولو صرفاً به دلایل نفع عملی، نباید و نمی‌توانیم از وجدان غافل شویم.

اگر انسان را مطابق روش پیشنهادی مان مطالعه کنیم، به احتمال زیاد در زمان نسبتاً کوتاهی به جوابی منطقی و عقلانی خواهیم رسید. اما در این مدت، باید از این حس موجود برای هدایت انسان به‌سوی رستگاری بهره ببریم.

در سازمان عظیمی که باید وقت خود را به انسان اختصاص دهد، مسئله وجدان بلافاصله مطالعه شده و بهترین ابزارها برای بهره‌گیری از آن جست‌وجو می‌شود. در این حوزه، ظاهراً باید با کودکان شروع کنیم. آموزش اخلاقی جوانان باید به شکل



بی سابقه‌ای گسترش یابد. در این حوزه نیز روان‌شناسان وظیفه خطیری برعهده دارند. آن‌ها باید روش‌های انتزاعی را کنار گذاشته و به دنبال این نباشند که با ابداع روش‌های عامه‌پسند، هر مادری را به روان‌شناسی آماتور (غیرحرفه‌ای) تبدیل کنند. به جای اینکه هر شش ماه یک‌بار ایده‌های جدیدی را برای جذب مشتری و ایجاد علاقه زودگذر مطرح کنیم، باید جدی‌تر کار کرده و به نتایج ملموس‌تری برسیم. روح پول‌پرستی باید در این حوزه از بین برود.

تربیت اخلاقی در مدرسه مسئله بسیار حساس و ظریفی است. نباید فراموش کنیم که جهان کم‌و بیش به دو دسته تقسیم می‌شود: افراد دین‌دار و غیردین‌دار. مادامی که نتوانیم این تعارض را کنار بگذاریم و یک صلح همگانی و علمی برقرار کنیم، باید مراقب افراد حاضر در این اردوگاه باشیم. در غیر این صورت، زیان کارمان از سود آن بیشتر خواهد بود. خوشبختانه، توافقی همگانی بر سر اصول بنیادین اخلاقی وجود دارد. قتل یا سرقت را نه افراد مؤمن می‌پذیرند و نه مادی‌گرایان. تربیت اخلاقی جوانان باید غیرفرقه‌گرایانه و جهان‌شمول بوده و بر مبنای اصولی باشد که همه‌جا مورد توافق همگان است. آموزه‌ها نباید احساسات مذهبی والدین مؤمن را جریحه‌دار نماید یا والدین بی‌ایمان را نگران این موضوع کند که ذهن بچه‌های‌شان را با مذهب پر می‌کنند.

به دلیل تجربه شخصی روی این نکته تأکید می‌کنم. کتاب‌هایی را مطالعه کرده‌ام که توسط دانشمندان و فیلسوفان سرشناس با تمایل مذهبی نوشته شده‌اند. آن‌ها نتوانسته‌اند در جایی که مذهب ارتباطی با مطلب ندارد و طرح آن بسی زیان‌بار است، از تزریق تفکر مذهبی به کتاب‌های‌شان اجتناب کنند. در نتیجه، خواننده بلافاصله به نویسنده بی‌اعتماد می‌شود. هیچ مخالفتی با نویسنده‌ای که مذهب مدنظرش را تمجید می‌کند ندارم، اما هنگامی که وی در مورد یک موضوع عام بحث می‌کند، منصفانه نیست که سلیقه شخصی خود را با بحث بیامیزد.



به‌طور خلاصه، ظرافت مسئله تربیت اخلاقی انسان به‌اندازه خود آن اهمیت دارد و یافتن راه راست دشوار است. باز هم می‌گوییم که این گفته‌ها همه پیشنهادند. افرادی که وظیفه خطیر یافتن مسیر درست را می‌پذیرند، بیشتر از من درک و دانش دارند. علاوه بر این، با مطالعات گسترده‌ای که این افراد انجام می‌دهند، به احتمال زیاد راه‌های ناشناخته جدیدی را می‌یابند که هنوز به آن‌ها دست نیافته‌ایم. هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این راه‌ها ما را به شاهراه اصلی نمی‌رساند.



۲. جایی که دود باشد، آتش هم هست^۱

شاید، این قسمت افرادی را که ذهن علمی صلب و کلاسیک دارند شوکه کند، زیرا می‌خواهم چندکلمه‌ای درباره، به قول امروزی‌ها، علوم حدسی^۲ بگویم. از آن‌جا که تصمیم گرفتیم کاملاً بی‌طرف بمانیم و از هیچ‌کدام از زوایای مسئله غافل نشویم، به نظرم منصفانه است که به این وجه نیز پردازیم و اجازه دهیم که خود خواننده قضاوت کند.

از کهن‌ترین دوران، انسان به کشف کلید اسرار پدیده‌های پیرامون خود علاقه داشته و تحقیقاتش کم‌کم منجر به دانش امروزی‌مان شده است. برای مدتی طولانی، آزمایش جایگاه امروز خود را نداشت و علم قدیم ملغمه‌ای از خرافه، حدس، گمان، و آزمایش بود. تفاوتی بین ستاره‌بینی (طالع‌بینی) و ستاره‌شناسی یا کیمیاگری و شیمی وجود نداشت. دست آخر، علم تجربی با روش‌های هرچه کامل‌تر برتری یافت و روش‌های قدیمی، اندک‌اندک، از تصویر حذف و به‌دست فراموشی سپرده شدند. در نیمه دوم قرن نوزدهم، روش‌های تجربی غالب شده و تنها روش‌های حاکم بودند. ممکن بود این روش‌ها برای همیشه تنها روش‌های تحقیق باقی می‌ماندند.^۳

1. Where there is Smoke there is Fire.

۲. علوم حدسی از جمله علوم هستند که مبتنی بر اطلاعات ناکامل بوده و هیچ اثباتی برای آن‌ها یافت نشده است.

۳. به احتمال قوی، نظر نویسنده مکتب پوزیتیویسم است. از نحله‌های مشهور آن پوزیتیویسم منطقی است. هسته اصلی پوزیتیویسم منطقی را متفکران حلقه وین تشکیل می‌دادند که شامل رودلف کارنپ، موریتس شلیک، هانس رایشنباخ، هربرت فایگل، کورت گودل، هانس هان، فیلیپ فرانک، و اتونویرث می‌شد. این افراد در سالهای ۱۹۲۲ تا اوایل دهه ۱۹۳۰ در وین دور هم جمع می‌شدند و به تبادل نظر درباره فلسفه و مبانی علوم جدید می‌پرداختند.

محمدتقی مصباح یزدی درباره عقاید و روش این مکتب گوید:



اما، قرن ما با اکتشاف‌های تکان‌دهنده‌اش در عرصه علم، ما را در موقعیت جدیدی قرار داد. در این قرن، مشاهده می‌کنیم که آزمایش، حداقل به روشی که ما استفاده می‌کردیم، درباره تمام مسائل مان کارآمد نیست. ایده ساخت مدل مکانیکی برای نمایش مکانیسم‌های طبیعت، که نزد جبرگرایان قرن گذشته باارزش بود، در تمام موارد کاربردی نیست. با وجود اینکه آزمایش در حال حاضر جایگاه مهمی در تحقیق علمی دارد و شاید همیشه داشته باشد، نمی‌توان گفت که همچنان تنها معیار تأیید صحت علمی باقی می‌ماند. بررسی نظریه‌های مدرن علم و سخن گفتن از تغییرات بنیادین که ممکن است به مفهوم‌سازی‌های فلسفی مان ورود کنند خارج از حیطه این قسمت و فراتر از دانش نگارنده است. علاوه بر این، ما داخل ماجراییم و نمی‌توانیم قاضی‌های خوبی باشیم. فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که عاقلانه نیست ایده‌هایی را که در حال حاضر با علم مان هم‌خوانی ندارند شتاب‌زده محکوم کنیم. به

→

«بسیاری از اندیشمندان غربی اساساً وجود تصورات کلی را انکار کرده‌اند و طبعاً نیروی درک‌کننده ویژه‌ای برای آنها به نام "عقل" را نیز نمی‌پذیرند. در عصر حاضر پوزیتیویست‌ها همین مشرب را اتخاذ کرده‌اند، بلکه پا را فراتر نهاده، ادراک حقیقی را منحصر در ادراک حسی دانسته‌اند؛ ادراکی که در اثر تماس اندام‌های حسی با پدیده‌های مادی حاصل می‌شود و پس از قطع ارتباط با خارج به صورت ضعیف‌تری باقی می‌ماند... آن‌ها تجربه را منحصر به تجربه حسی می‌کنند و به تجارب درونی که از قبیل علوم حضوری هستند واقعی نمی‌نهند و دست‌کم آنها را اموری غیرعلمی قلمداد می‌کنند؛ زیرا به نظر ایشان واژه "علمی" تنها شایسته اموری است که قابل اثبات حسی برای دیگران باشد. طبق این گرایش که می‌توان آن را "حس‌گرایی" یا "اصالت حس افراطی" نامید، جای بحث و پژوهش علمی و یقین‌آور پیرامون مسائل ماوراءطبیعت باقی نمی‌ماند و همه مسائل فلسفی، پوچ و بی‌ارزش تلقی می‌گردد. شاید فلسفه هرگز با دشمنی سرسخت‌تر از صاحبان این گرایش مواجه نشده باشد.» محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۱۷.

همین دلیل به عقیده من، هنگام مطالعه انسان، نباید شتاب زده به برخی شاخه‌های علوم حدسی اعتراض کنیم. این شبه‌علوم نیز شایان بررسی هستند. از بین موارد بسیار، ستاره‌بینی و کف‌بینی را به عنوان مثال ذکر می‌کنم. این دو شاخه علوم حدسی حتی امروزه نیز پیروان زیادی دارند و محققان بسیاری معتقدند که این علوم دارای مبانی علمی هستند. متأسفانه، تضاد بین علم رسمی و علوم غیررسمی اجازه کشف حقیقت را به ما نمی‌دهد. علم رسمی، همانند قاضی القضاات، بدون شنیدن دفاعیات این علوم را محکوم می‌کند.

شخصاً، هیچ پیش‌داوری درباره ستاره‌بینی ندارم. ولی مایل‌م که تحقیقات جدی‌ای در خصوص این شاخه انجام شود. ستاره‌بینی مثل روان‌شناسی اعتبار و منزلت خود را، به دلیل محبوبیت بیش از حد بین عامه، از دست داده است. روزنامه‌ها و مجلاتی که، در هر شماره، ضمیمه طالع‌بینی منتشر می‌کنند، انبوه افرادی را که این مطالب برای آن‌ها جالب است جذب می‌کنند. فکر کنم نیازی به گفتن نیست که حتی اگر ستاره‌بینی حقیقت داشته باشد، این ضمیمه‌ها کاملاً مهملاً بوده و تنها طعمه‌ای برای به دام انداختن افراد ساده لوح هستند. ستاره‌بین‌های جدی اعلام می‌کنند که برای علمی کردن علم‌شان نیازمند ابزارها و تسهیلاتی برای کار تحقیقاتی هستند. در این زمینه، حق دارند. ستاره‌بینی هنر بسیار کهنی است و ستاره‌بین‌ها از روش‌های قدیمی استفاده می‌کنند، بدون اینکه بتوانند آن‌ها را به‌روز کرده و با علم نوین هماهنگ سازند. مدتی قبل، یک ستاره‌بین که ستاره‌شناس نیز بود و مطالعات علمی جدی انجام می‌داد، در کتابش از این وضعیت گلایه کرد که ستاره‌بین‌ها بدون ابزار و تسهیلات لازم نمی‌توانند کار تحقیقاتی‌شان را انجام دهند. وی دو نکته را مطرح کرد که ذکرشان خالی از لطف نیست:

نخست، ستاره‌بین طالع فرد را بر مبنای روز، ساعت، و مکان تولد ارائه می‌کند. در این طالع‌بینی، بیشتر پیش‌بینی‌ها درست از آب درمی‌آیند ولی برای اینکه مطمئن شویم



این پیش‌بینی‌ها تصادفی نبوده و حقیقت دارند، به کار آماری مهمی نیاز است. مثلاً، پیشنهاد کرد که در چند شهر بزرگ، نام تعداد زیادی از افراد متولد یک روز و یک ساعت از اداره ثبت احوال استخراج شود و طالع براساس این تاریخ تهیه گردد. وقتی نتیجه این طالع با زندگی افراد متولد آن تاریخ مقایسه شود، می‌توان به‌سادگی، براساس حساب احتمالات، فهمید که آیا این پیش‌بینی‌ها بالاتر یا پایین‌تر از میانگین شانس است.

دوم، برای متقاعد کردن افراد شکاک نسبت به علمی بودن ستاره‌بینی، این فرضیه را مطرح کرد: «فرض کنید که ستاره‌ها و سیارات پرتو ساطع می‌کنند و این پرتوها تأثیر خوب یا بدی بر سلامت و زندگی کودک متولد شده دارد. در این صورت، می‌توانیم بپذیریم که این تأثیرات از نظر جسمی یا روانی روی کودک اثر می‌گذارند. ما می‌توانیم به‌وسیله لنز پرتوهای نور را تشدید کنیم، یا به‌وسیله یک صفحه محافظ کدررنگ مانع تابش آنها شویم. اکنون با پذیرش ساطع شدن پرتو از ستاره‌ها و سیارات، می‌توان گفت که بر اساس شکل قرارگیری آنها در لحظه تولد، این اجرام آسمانی نیز مانند لنز و صفحه محافظ عمل کرده و بر یکدیگر اثر می‌گذارند. وی به این شکل، امکان تهیه طالع را توجیه کرد.

هدفم از تمام توضیحات این بود که نشان دهم چنین مسئله‌ای شایسته مطالعه بیشتری است. یا به این نتیجه می‌رسیم که ستاره‌بینی به‌هیچ‌وجه حقیقت ندارد و در نتیجه برای همیشه آن را کنار می‌گذاریم یا درمی‌یابیم که در برخی زمینه‌ها درست است و می‌توانیم روی گسترش و کاربرد آن به نفع بشریت کار کنیم.

کف‌بینی، هنر خواندن خطوط دست، شاخه دیگری است که بسیاری به آن باور دارند. در این شاخه نیز، ابهام‌های زیادی وجود دارد. برخی افراد قسم می‌خورند که کف‌بینی حقیقت دارد و برخی دیگر شانه بالا می‌اندازند. در این حوزه، کشف حقیقت آسان‌تر است.

نخست، با مقایسه کارهای اساتید فن، می‌توانیم نشانه‌ها و علائم اصلی را استاندارد کرده و شاخصی برای این حوزه درست کنیم.

دوم، با بررسی ده‌ها هزار نفر و تطبیق‌شان با پیش‌بینی شاخص (با استفاده از حساب احتمالات) می‌توانیم صحت علمی این شاخه را بررسی کنیم.

فقط دو مثال را از بین موارد بسیار مطرح کردم. در مطالعه انسان، باید هر حوزه را بدون پیش‌داوری بکاویم و بررسی کنیم. از کجا معلوم وقتی انتظار نتایج اندکی داریم، به نتایج بزرگی دست نیابیم. مطالعه عمیق آثار و کتاب‌های باستانی که در مکان‌های متروک پنهان و فراموش شده‌اند، می‌تواند انوار کهنی را بتاباند که در ترکیب با علم مدرن مسیرمان را روشن نماید.^۱

جایی که دود باشد، آتش هم هست!

۱. برخی از این کتاب‌های باستانی (نسخ خطی) در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود و نیاز به احیا و تصحیح داشته تا از خطر نابودی حفظ شوند. نسخه‌های خطی کتاب‌های قدیم در عین آنکه از نظر معنا و جنبه علمی گواه دانش دیرین و فرهنگ قوم و اصیل مردم ایران است، از لحاظ خط و تذهیب و مینیاتور و جلدسازی و ریزه‌کاری‌های دیگر و همچنین چگونگی کاغذ آن‌ها، از جمله بهترین نمودارهای گنجینه‌های هنری به‌شمار می‌رود. (مهدی بیانی، کتاب‌شناسی کتاب‌های خطی، مقدمه)

اسناد تاریخی و نسخ خطی از منابع مهم مورد استفاده در پژوهش‌های تاریخی هستند. امروزه کمتر پژوهش تاریخی را سراغ داریم که بدون استفاده از این دو منبع به انجام رسد. اهمیت استفاده از این منابع به‌گونه‌ایست که درصد درخور توجهی از عیار یک پژوهش تاریخی با میزان استفاده آن از اسناد تاریخی و نسخ خطی سنجیده می‌شود. (امین محمدی، تحلیل بر پایان‌نامه‌های حوزه اسناد تاریخی و نسخ خطی، "فصل‌نامه نقد کتاب میراث"، ص ۲۰۵) تصحیح نسخه‌های خطی ارزش زیادی دارد و سبب می‌شود خزانته از علوم، احیا و تصحیح گردیده و در اختیار بشریت قرار گیرد و چه‌بسا علوم ناب و بکری در این گنجینه‌های خطی موجود باشد که از دسترس بشر دور مانده است. بنابراین احیاء نسخه‌های خطی امری لازم و ضروری است که باید نهادهای ذی‌ربط به آن اهتمام داشته باشند.



۸. نتیجه‌گیری^۱

در فصل نخست این کتاب، با نگاهی اجمالی، به دیدی کلی از روشی دست یافتیم که انسان با استفاده از آن جامعه کنونی را ساخت و در آن نظم و قوانینی برای رابطه بشر ایجاد کرد. مشاهده کردیم که انسان تحت تأثیر غرایز حیوانی قدیمی‌اش بود و تلاش می‌کرد که خود را از بند تأثیرات غرایز بد برهاند. جهت حصول این هدف، نهادهای مذهبی و اجتماعی بی‌وقفه برای هدایت بشر زحمت می‌کشیدند و ایمان و ترس سلاح اصلی‌شان بود.

پس از بررسی این تلاش طولانی و دشوار، مجبور شدیم بپذیریم که دستاوردها، در قیاس با بهای پرداخت شده و انرژی صرف شده، بسیار اندک است و اغلب این سلاح‌ها، همانند شمشیری دولبه، علیه هدف خود، عمل کرده‌اند. بنابراین، به این نتیجه رسیدیم که این ابزارها، گرچه ستودنی هستند، برای نجات بشر کافی نمی‌باشند و از خودمان پرسیدیم که آیا نمی‌توان کار دیگری در این زمینه انجام داد؟

در فصل دوم، نشان دادیم که اگر انسان را به روش علمی مطالعه کنیم، امید زیادی برای تشخیص بیماری وی وجود دارد و هنگامی که مشکل را یافتیم، بخت این را داریم که علاج درد را نیز بیابیم. به این منظور و برای افزایش شانس موفقیت‌مان، معتقدم که برقراری چهار شرط ضروری است:

۱. مطالعه انسان از تمام زوایای مختلف؛
۲. مطالعه انسان با بهره‌گیری از تمام ابزارهای موجود و عدم غفلت از هیچ کدام؛
۳. بی‌طرفی مطلق و وسعت نظر و فقدان سوگیری و پیش‌داوری؛
۴. شروع مطالعه در مقیاسی بزرگ و توسعه هر سאלه آن.



پیش از اینکه فصل دوم کتاب را به پایان ببریم، فکر می‌کنم اشاره به چند نکته خالی از لطف نباشد:

۱. همان‌طور که قبلاً شرح دادیم، منظورمان از مطالعه انسان از تمام زوایای مختلف، این است که نباید درباره هیچ وجهی از مسئله غفلت کنیم. مطالعه انسان از دیدگاه فیزیولوژی به همان اندازه دیدگاه روان‌شناختی مهم است. هنوز نمی‌دانیم که مطالعه کدام وجه بهترین نتیجه را به ارمغان می‌آورد. بنابراین، پیش از اینکه به نتیجه‌گیری علمی قطعی دست یابیم، باید اهمیتی برابر برای مطالعه تمام وجوه قائل باشیم.
۲. وقتی می‌گوییم که باید از تمام ابزارهای موجود استفاده کنیم، منظورمان این است که هیچ‌کس حق ندارد نظام نو یا قدیمی را پیش از بررسی کامل و بی‌غرض محکوم کند. مثلاً در زمینه تغذیه، باید به روش قدیمی و منسوخ‌شده به‌اندازه نظریه جدید متخصصان مدرن تغذیه توجه شود. اگر ذهن‌مان عاری از پیش‌داوری باشد و بنده مدهای زودگذر نباشیم، بسیار دشوار است که بدون تحقیق کافی بگوییم بهترین روش‌ها و نظریه‌ها کدام‌اند. اگر انسانی که پزشک یا روان‌شناس نیست پیشنهاداتی در خصوص سلامت یا رفتار انسان مطرح کند، حق نداریم چون مدرک دکتری ندارد، تمام گفته‌هایش را مهمل بدانیم. دانشمندان و پزشکان نباید فراموش کنند که بسیاری از اکتشافات زمانی رخ داده‌اند که کار تحقیقاتی به‌منظور دیگری انجام شده است. ناظران تیزبین اغلب چیره‌دستانه قمار می‌کنند و گفته‌های‌شان مقبول و غیرمنتظره است. کشف پنی‌سیلین یکی از نمونه‌های جدید است. مشاهده‌گر بادقت، هرچند هیچ آموزش تخصصی‌ای ندیده باشد، اغلب، نسبت به متخصصی که به‌دلیل آموزش‌هایی که دیده است کوتاه‌نگر شده، دید روشن‌تری دارد. صدها مثال این موضوع را ثابت می‌کنند. تحقیر کار دیگران شکلی از حسادت است و هر دانشمند حقیقی باید آن را کنار بگذارد. فروتنانه از دانشمندان می‌خواهم این واقعیت را بیشتر درک کنند. آن‌ها خیلی بهتر از من از محدودیت‌های دانش‌شان آگاهند و بنابراین



شایسته است که اندکی فروتنی داشته باشند. در نتیجه تمام ابزارهایی که نویدبخش چشم‌انداز جدیدی هستند باید با ذهن باز مطالعه و بررسی شوند.

۳. همان‌طور که گفتیم، برای عملی کردن دو شرط نخست، بی‌طرفی مطلق ضروری است. زیست‌شناس و روان‌شناس نباید بگویند که کار آن‌ها مهم‌تر از کار دیگری است. هنوز از صحت این موضوع مطمئن نیستیم. دانشمند نباید ستاره‌بین را تحقیر کند. شاید، حقیقتی در گفته‌هایش نهفته باشد.

۴. به دو دلیل روی آغاز کار در مقیاس بزرگ تأکید می‌کنم:

نخست، امروزه کار در مقیاس کوچک و پراکنده در حال انجام است و دریافته‌ایم که کفایت نمی‌کند. همانند تلاشی که برای اختراع بمب اتم صورت گرفت، باید تمام منابع و انرژی‌مان را جمع کنیم. تنها در این صورت می‌توان انتظار حصول نتایج بزرگی داشت. دوم، این مسئله وجه روان‌شناختی نیز دارد. اگر با دودلی و بی‌قیدی کار را شروع کنیم، ممکن است موفق نشویم و کل طرح بی‌اعتبار شده و همه دل‌سرد شوند. عضلات فردی که برنامه آمادگی جسمانی روزانه را دنبال می‌کند ولی به‌درستی ورزش نمی‌کند، بعد از گذشت یک ماه هیچ تغییری نخواهد کرد. در این صورت، او ورزش را زیر سؤال می‌برد و آن را رها می‌کند. کار تحقیقاتی ما نیز وضعیت مشابهی دارد. اگر از همان آغاز درست عمل نکنیم، تردیدهایی درباره موفقیت‌مان به‌وجود می‌آید و با نخستین شکست، دل‌سرد می‌شویم. علاوه بر این، در چنین کاری، پیش از قضاوت نهایی، همه کارها باید به‌صورت کامل و به بهترین شکل انجام شود. در غیر این صورت، نتیجه‌ها غیرعلمی و ناکامل خواهند بود. مردی را به یاد دارم که درد عضلانی داشت و بعد از درمان توسط دو پزشک، بدون هیچ‌گونه تسکین، سراغ پزشک سوم رفت. پزشک سوم تصور کرد که دردش روماتیسمی است و از بیمار پرسید که آیا پزشکان قبلی برایش سالیسیلات تجویز کرده‌اند؟ با پاسخ مثبت بیمار، دکتر تصور کرد که بیمار روماتیسم ندارد و به دنبال علت دیگری برای بیماری گشت. پس از مدتی



که بهبودی بیمار حاصل نشد، از او خواست که نسخه دو پزشک قبلی را نشان دهد. با مشاهده نسخه، فهمید که دوز (مقدار)^۱ سالیسیلات آن قدر کم بوده است که نمی‌توان مطمئن بود این دارو بر روماتیسم بیمار اثربخش باشد. بعد از مصرف دارو با دوز بیشتر، بیمار بهبود یافت و در نهایت خوب شد. این مثال نمونه خوبی است که نشان دهیم کار نصف‌نیمه باعث می‌شود تا اعتبار روش، هرچقدر بی‌نقص باشد، از دست برود. برای جلوگیری از دلسردی و بدبینی حاصل از آن، باید همه چیز را کامل انجام دهیم، تحقیقات نظام‌مندی داشته باشیم و از هیچ اقدامی فروگذار نکنیم. تنها با این روحیه، می‌توان انتظار داشت که به دستاوردهای بزرگی برسیم.

تا این جا، ایده‌های اصلی مان را به شکل رسا مطرح کردیم. در فصل آخر کتاب، قصد داریم به نحوه عملی کردن این ایده‌ها بپردازیم. به عبارت دیگر، می‌خواهیم روش عملی کردن طرح مان را نشان دهیم. امیدوارم بتوانم ثابت کنم که این ایده‌ها موهوم نبوده و کاملاً عملی هستند.

۱. دوز (Dose) دارو عبارت است از مقدار دارویی که در یک زمان مشخص استفاده می‌شود.

فصل سوم:

مؤسسه انسان پژوهی

فصل سوم: مؤسسه انسان پژوهی^۱

۱. تشکیل مؤسسه^۲

با توجه به آنچه گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که برای مطالعه تمام مسائل انسان به سازمانی اختصاصی به منظور انجام وظیفه نیاز داریم و این سازمان را مؤسسه انسان پژوهی می‌نامیم. از همان ابتدا، قابل درک است که تشکیل این مؤسسه بسیار پیچیده است و باید به خوبی تشریح شود. این مؤسسه که سازمان انتفاعی نیست، باید ابزارهای مالی بسیار قوی و عاری از نفع شخصی داشته باشد. ممکن است، نحوه دست‌یابی به این هدف پرسش‌برانگیز باشد.

روشن است که این وظیفه فراتر از توان سازمان‌های خصوصی یا نیمه‌خصوصی مانند بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها است. حتی دولت نیز توان و منابع کافی مالی و انسانی را برای تحمل این بار ندارد. به علاوه، اگر این مؤسسه توسط دولت واحدی تأسیس شود، روح جهانی و تنوع خود را از دست می‌دهد. بدیهی است که به‌منظور موفقیت، مؤسسه انسان پژوهی باید از همان ابتدا بین‌المللی باشد و تمام کشورهای جهان منابع مالی آن را تأمین کنند. سازمان ملل متحد نماینده این کشورها است و بنابراین معتقدیم که چنین وظیفه‌ای باید به این سازمان سپرده شود.

به این منظور، بعد از مشورت با دولت‌های مختلف و پس از اطمینان از افراد مختلف، این پرسش باید در یکی از جلسات سالانه مجمع عمومی مطرح شود. بعد از توافق درباره ایده تأسیس این مؤسسه، مسئله باید برای ترسیم وضعیت آن و تعیین بودجه مقدماتی به کمیته ویژه‌ای ارجاع داده شود. تدوین اساس‌نامه مؤسسه فراتر از جایگاه و دانش من است. این وظیفه باید به‌دقت توسط کمیته‌ای متشکل از دانشمندان و

1. The Human Institute.

2. The Organization of the Institute.



نخبگان انجام شود. با این حال، برای روشن کردن موضوع، می‌خواهم پیشنهاد‌های کلی را مطرح کنم.

در وهله اول، مؤسسه باید کاملاً مستقل باشد و توسط هیئتی در حد و اندازه وظیفه بزرگ آن اداره گردد. نفوذ سیاسی یا فرقه‌گرایی نباید در انتخاب اعضای این هیئت تأثیر بگذارد و هیچ سوءظن قابل‌تصوری درباره آن وجود نداشته باشد. البته، مؤسسه باید گروه‌ها، دایره‌ها، و بخش‌هایی داشته باشد که هریک مسئول بخشی از مسئله انسان باشند. پیشنهاد می‌کنم که گروه‌های اصلی این مؤسسه به شرح زیر باشد (دانشمندان و نخبگان می‌توانند این فهرست را بسط داده و تکمیل کنند):

گروه زیست‌شناسی، گروه روان‌شناسی، گروه علوم حدسی، و گروه هماهنگ‌سازی. گروه زیست‌شناسی به تمام مسائل مربوط به بدن انسان و کارکردهای آن می‌پردازد. زیست‌شناسی شاخه‌های فرعی مانند فیزیولوژی، زیست‌شیمی، زیست‌فیزیک، آناتومی، پزشکی، باکتری‌شناسی، سلامت، و تغذیه دارد.

گروه روان‌شناسی به آن وجه از علم می‌پردازد که به فکر و رفتار انسان مربوط است و باید به دنبال ابزارهای علمی برای حل مسئله اخلاق باشد. وظیفه این گروه در واقع مطالعه عمیق مسئله آموزش جوانان، اصلاح بزهکاران، ندامتگاه، و غیره است.

گروه علوم حدسی به بخش‌های زیادی تقسیم می‌شود، چون شاخه‌های مختلفی دارد. وظیفه نخست این گروه بررسی بی‌طرفانه و در عین حال جدی ادعاهای این علوم در سریع‌ترین زمان ممکن است. این گروه باید صحت یا نادرستی این ادعاها را بررسی کند.

گروه هماهنگی مهم‌ترین گروه مؤسسه است. باتجربه‌ترین دانشمندان باید در این گروه کار کنند. در این گروه، نتیجه کار تحقیقاتی سایرین مطالعه می‌شود و علم انسان‌پژوهی با ترکیب این کارها شکل می‌گیرد.



باید آزمایشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، و سایر ابزار کامل و نوین ضروری در اختیار هر گروه قرار گیرد. بایگانی و کتابخانه به عنوان ابزار کار در خدمت کل مؤسسه است. کتابخانه باید تلاش کند که تمام آثار کهن و نوین در خصوص انسان، با هر نگاهی را گردآوری کند و به روز باقی بماند. بایگانی در واقع خزانه علم انسان پژوهی است. نتایج کار تمام مؤسسه‌های علمی، بیمارستان‌ها، و دانشگاه‌ها گردآوری، دسته‌بندی، و نمایه‌گذاری می‌شود. مؤسسه از این مدارک برای نیاز خود و سایر مؤسسه‌ها و محققان استفاده می‌کند. به این ترتیب، هر محقق می‌تواند با حداقل اتلاف زمان، به اطلاعات لازم و قابل اطمینان دست یابد و بداند که چه تحقیقاتی در حوزه کاری وی صورت گرفته است. مطالب منتشرشده، میکروفیلم‌ها، انیمیشن‌ها، و سایر ابزارهای مدرن در کتابخانه و بایگانی وجود دارد تا کار محققان تسهیل یابد و یافته‌هایشان منتشر گردد یا آثار سایرین گردآوری شود.

مؤسسه باید هر ساله چکیده کار سال قبل از جمله مراجع کامل را منتشر کند تا افراد علاقه‌مند بتوانند اطلاعات‌شان را تکمیل کنند. باید دوره ویژه‌ای، که مدت آن توسط هیئت علمی مؤسسه تعیین می‌شود، برای تدریس علم انسان پژوهی به پزشکان و متخصصان علاقه‌مند به موضوع برقرار گردد. باید به حاضران در این دوره دیپلم ویژه‌ای اعطا شود. مؤسسه علاوه بر اعضای دائم و منظم خود و کارکنان تحقیقاتی باید دانشمندان سرشناسی از کل جهان انتخاب کند و وظیفه‌شان این باشد که پرسش‌های مدنظر را به اطلاع مؤسسه برسانند. علاوه بر این، مؤسسه باید این اعضا را برای آشنایی با کارهای جاری به مقر خود دعوت کند.

انتخاب دانشمندان، محققان، و مدیران مؤسسه اهمیت زیادی دارد. این حقیقت فراگیری است که مؤسسه‌هایی با تشکیلات ضعیف و کارکنان ذی‌صلاح، بهتر از مؤسسه‌هایی کار می‌کنند که تشکیلات خوب اما کارکنان ضعیفی دارند. انتخاب این افراد باید با بی‌طرفی کامل از میان برجسته‌ترین و بی‌غرض‌ترین دانشمندان، بدون



تبعیض قرار دادن در نژاد، مذهب، رنگ پوست، کشور، دیدگاه‌های سیاسی، و غیره صورت گیرد. اشتباه در این مرحله ممکن است تأثیرات مهلکی بر آینده مؤسسه بگذارد. هر فرد، هر ملت، و هر کشور باید این مؤسسه را متعلق به خود بداند و هدف آن فقط بهبود سرنوشت انسان باشد. مؤسسه باید به این اعتبار جهانی برسد که بدون پیش‌داوری یا ایده‌های خام، به دنبال کشف حقیقت درباره انسان است. این ذهنیت که مؤسسه گرایش خاصی دارد باید در نطفه خاموش شود. در سازمان سابق جامعه ملل و در سازمان فعلی ملل متحد هر عضو، خدمتگزار جهان تلقی می‌شود. در مؤسسه انسان‌پژوهی، باید پا را یک قدم فراتر بگذاریم. هر محقق باید صادقانه خودش را خدمتگزار بشریت بداند. با توجه به سوءظن و سوءتفاهمی که متأسفانه در حال حاضر بین کشورها وجود دارد، نباید کاری کرد که منجر به ایجاد این حس شود که چنین تباین‌ها می‌تواند درون مؤسسه وجود داشته باشد. رهبران مؤسسه باید حسن‌نیت داشته و صادقانه دلسوز بشریت باشند. آن‌ها باید آماده خدمت به این آرمان مقدس بوده و ایثار و فداکاری‌شان سرمشق دیگران باشد.

مؤسسه باید در بودجه خود، مبالغ ضروری برای کمک به سایر مؤسسه‌ها و محققان را کنار بگذارد، به شرطی که آن‌ها نتیجه کار تحقیقاتی‌شان را برای نیک‌بختی بشریت در اختیار مؤسسه قرار دهند. در همین راستا، باید به کسانی که به این آرمان کمک کرده‌اند سالانه جوایزی اعطا شود. فکر نمی‌کنم نیازی به گفتن این باشد که روح بی‌طرفی باید شعار مؤسسه بوده و نباید هیچ تفکر ملی‌گرایانه یا ایدئولوژی‌ای وارد مؤسسه شود.

امروز یونسکو را داریم که سازمان وابسته به سازمان ملل متحد است، همان‌طور که کمیته بین‌المللی همکاری اندیشمندانه وابسته به جامعه ملل است. مؤسسه‌های قدیمی سودمند بودند و مؤسسات جدید هم سودمندند، ولی هیچ‌یک قادر نبودند یا نخواهند بود که مشکل بشر را مرتفع کنند. یونسکو می‌تواند همکاری سودمندی با

مؤسسه انسان پژوهی داشته باشد، ولی اینکه فکر کنیم یونسکو می تواند این وظیفه را به تنهایی انجام دهد خیالی خام است.

مؤسسه انسان پژوهی مورد نظر ما نیازمند نشست سالانه با نمایندگان دولت های مختلف نیست. این مؤسسه نیازمند سخنرانی های زیبا و دبدبه و کبکبه نیست. دیپلمات ها و دولت مردان هیچ نقشی در کار این مؤسسه ندارند. مؤسسه انسان پژوهی معبدی تحقیقاتی است که خود را وقف رفاه انسان می کند. افرادی که می خواهند برای نیل به اهداف خود پا پیش بگذارند و بدرخشند، باید برای همیشه کنار گذاشته شوند. مطمئنم که هنوز انسان های صادق نیک خواهی میان رهبران کشورها برای تأسیس مؤسسه انسان پژوهی وجود دارند. آن ها نباید ناامید شوند. پس از تشکیل و چند سال کار، حاصل آن بهترین مدرک برای اثبات ایده ما خواهد بود. اگر نمی خواهیم زمان از دست برود، باید در سریع ترین زمان ممکن اقدام کنیم.

در این جا به شکل کلی، ایده هایی را که می توانستم مطرح کردم. طبیعتاً، این ایده ها کم و بیش ناقص اند. این وظیفه دانشمندان است که برنامه جامعی را تدوین کنند و پس از آن، چند سال برای یافتن بهترین روش، زمان لازم است.



۲. مؤسسه انسان‌پژوهی و سازمان ملل متحد^۱

استقلال مؤسسه انسان‌پژوهی یکی از مهم‌ترین شروطی بود که در قسمت قبل مطرح شد. گرچه، این مؤسسه تحت نظر سازمان ملل متحد تأسیس می‌شود، استقلال جزء لاینفک آن است. سازمان ملل متحد، حتی در مطلوب‌ترین شکل خود، همچنان یک مؤسسه سیاسی است و سیاست حتی در ایده‌آل‌ترین حالت هرگز صددرصد مبرا نیست. این قدر ساده‌لوح نیستیم که معتقد باشیم مؤسسه‌مان، از همان روز نخست، کاملاً بی‌نقص است. این مؤسسه متشکل از انسان‌ها است و اگر انسان بی‌نقص بود، نیازی به تشکیل مؤسسه نداشتیم. خواسته‌ام این است که از همان آغاز، مؤسسه تا جایی که از نظر انسانی ممکن است پاک و بی‌عیب باشد. از آن‌جا که وظیفه این مؤسسه یافتن نواقص انسان و اصلاح آن‌هاست، کاملاً طبیعی است که باید در ابتدا، نقص خود افراد مؤسسه مشخص شود.

گفتم که سیاست هرگز صددرصد پاک نیست، متأسفانه این موضوع حقیقت دارد و افرادی که با سیاست کشورشان در ارتباط بوده‌اند این اصل را درک می‌کنند. علاوه بر این، سیاست حاصل کار انسان است. اگر استادکار کامل نباشد، چطور می‌توان انتظار داشت که دست‌ساخته وی بی‌نقص باشد؟

بنابراین، سازمان ملل متحد باید کمترین کنترل ممکن را بر مؤسسه داشته باشد. هر انسان با حسن‌نیتی وظیفه دارد که تمام تلاش خود را برای هدایت مؤسسه‌های بین‌المللی به سمت کمال انجام دهد. کمال همانند بی‌نهایت است، می‌توان تا جایی که مایلیم به آن نزدیک شویم، ولی هرگز به آن نمی‌رسیم. این عبارت «هرگز به آن نمی‌رسیم» نباید دلسردمان کند. فاصله عظیمی با کمال داریم. مسیر طولانی و وظیفه دشوار، ولی بسیار نویدبخش است.

1. The Human Institute and the United Nations Organization.

در قسمت هفتم فصل نخست کتاب، قول دادم که چند کلمه درباره ایجاد تغییراتی برای بهبود سازمان ملل متحد بگویم. این موضوع ارتباط مستقیمی با مطالعه‌مان ندارد، ولی از آن جا که هرگونه بهبودی در سازمان ملل متحد بر مؤسسه انسان‌پژوهی نیز تأثیر می‌گذارد، ظاهراً بررسی آن نابجا نیست.

در زمینه مؤسسات بین‌المللی خام و بی‌تجربه نیستم. تجربه نسبتاً طولانی در جامعه ملل دارم. شاهد موفقیت و همچنین زوال این نهاد بوده‌ام. همایش جهانی خلع سلاح را، از شروع تا پایان مفتضحانه و خروج هیئت نمایندگی آلمان و سپس ژاپن را از جامعه ملل، دنبال کرده‌ام. در هنگام بررسی جنگ فنلاند و روسیه حضور داشتم. مشکلات را شناخته‌ام، متوجه سوءنیت، کوتاه‌نگری، کوتاه‌بینی، و تگ‌نظری شده‌ام. خلاصه بگویم، بعد از اینکه شاهد تمام این ضعف‌های انسان بوده‌ام، به تشییع جنازه [جامعه ملل] کمک کردم!

حاصل این همه سال تجربه، رسیدن به این نتیجه است که، تا وقتی همه هیئت‌های اعزامی به نشست‌های بین‌المللی منحصراً هیئت‌های دولتی باشند، امید چندانی به حصول نتایج ملموس و پیشرفت جدی و پایدار در مسیر درک انسان وجود ندارد. چرا؟ زیرا دولت هر کشور ناگزیر بینش کوتاه‌نظرانه‌ای دارد و فاقد وسعت نظر است و این موضوع در کشورهای دموکراتیک شدیدتر است. دولت چیزی موقتی و بی‌ثبات است. دست دولت بسته بوده و خود بنده اقتضائات بسیاری است. وضعیت لزوماً بی‌دوام دولت، به‌ندرت اجازه می‌دهد که آینده‌نگری زیادی داشته باشد. بازی سیاسی احزاب، آزادی عمل دولت را می‌گیرد و دولت باید بخش زیادی از انرژی خود را صرف حفظ قدرت نماید. افکار عمومی، درست یا غلط، دولت را مقید می‌کند. تمام این عوامل مانع قضاوت درست دولت و خدمت به منافع عالی مردم می‌شود. آیا تا به حال دولت‌مردی دوراندیش با ایده‌های خوب توانسته است با وجود عدم حمایت افکار عمومی برنامه‌های خود را اجرایی کند؟ آیا در دوران انتخابات، دولت برای



حفظ قدرت عمل به تصمیم بهتر را کنار نمی‌گذارد؟ همه می‌دانیم که نیاز است در خصوص سازش و تغییرات مداوم فکر کنیم. به‌طور خلاصه، دولت گرچه نهادی ضروری است، برخی اوقات (به‌خصوص در دوران بحران‌های بزرگ) قادر نیست که منافع متعالی ملی را دنبال کند. بنابراین، احتمالاً سؤال‌تان این است که در خصوص سازمان ملل متحد چه کاری می‌توانیم انجام دهیم. پیشنهاداتم به شرح زیر است:

در مجمع عمومی سازمان ملل، به‌جای شیوه فعلی که هیئت نمایندگی نماینده هر کشور است، پیشنهاد می‌کنم که سه هیئت نمایندگی وجود داشته باشد: یک هیئت از جانب دولت، یک هیئت از جانب مجلس، و هیئت سوم از جانب مردم.

هیئت نمایندگی دولت به‌خوبی از وضعیت کنونی و نیازهای فوری مردم آگاه است. نظر این هیئت با توجه به دانش عملی آن مهم است و این هیئت می‌تواند در مورد برخی مسائل مداخله مفیدی داشته باشد و آن‌ها را تشریح کند.

انتخاب هیئت نمایندگی مردم باید به شکلی باشد که آزادانه‌تر از هیئت‌های دیگر، ملت را در مجمع عمومی نمایندگی کند. اگر انتخاب این هیئت به‌درستی صورت گیرد، می‌تواند دیدگاه وسیع‌تر و درک بهتری از منابع حقیقی کشور در بلندمدت داشته باشد، بدون اینکه درگیر اقتضائات موقتی دست‌وپاگیر شود. علاوه بر این، ارتباط صادقانه و صمیمی این هیئت با هیئت سایر کشورها اجازه می‌دهد، که بدون موانع سیاسی، دو کشور صادقانه با هم روابط حسنه‌ای ایجاد کنند.

این هیئت‌ها، پس از چند سال کار قادر خواهند بود که پیوند واقعی با یکدیگر ایجاد کنند و منافع مشترک‌شان را بهتر با یکدیگر تلفیق نمایند. در مجمع عمومی متشکل از این سه هیئت نمایندگی، نتیجه بحث حاصل نظر عمومی است. کاملاً محتمل است که در موردی خاص، افراد بسیاری با یکدیگر متحد شوند و علیه هیئت‌های نمایندگی دولت‌شان رأی دهند.

این روش مزایای فراوانی دارد: همان‌طور که شرح دادم، ارتباط واقعی میان مردم ایجاد می‌شود و دولت‌ها نمی‌توانند به‌خاطر منافع خودشان مانع از این ارتباط شوند. هیئت‌های نمایندگی دولت باید همیشه از وجود دو هیئت نمایندگی دیگر باخبر باشند و در برخی از طرح‌های بی‌اساس‌شان تجدیدنظر نمایند. بحث آزاد و ترکیب آرزوهای بسیاری از مردم منجر به راهکاری منصفانه‌تر و عاقلانه‌تر می‌شود.

این روش ابتکار جدیدی نیست. این روش، کمی متفاوت‌تر در همایش بین‌المللی کار اجرا شده و هنوز هم می‌شود. در این همایش، کشورها هر ساله سه هیئت نمایندگی اعزام می‌کنند: هیئت نمایندگی دولت، کارکنان، و کارفرمایان. در هنگام بررسی مسئله کار، هر هیئت نمایندگی دیدگاه خود را بیان می‌کند و کل موضوع به رأی اکثریت گذاشته می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که پرسشی در زمینه ساعت‌های کار وجود دارد، اغلب هیئت‌های نمایندگی کارگران با یکدیگر متحد می‌شوند و علیه هیئت نمایندگی دولت‌شان رأی می‌دهند. سی سال است که این سیستم در سازمان بین‌المللی کار اجرا می‌شود و ظاهراً همه از آن راضی هستند.

به‌خوبی می‌دانم که اجرای پیشنهاد آسان نیست و همیشه نیروهای نهانی وجود دارند که در مقابل هر ابتکاری مانع‌تراشی می‌کنند. علاوه بر این، نظرتان درباره کشورهای که هیئت‌های نمایندگی دولت، مجلس یا مردم‌شان با یکدیگر تفاوتی ندارند چیست؟ به هر حال، با ارائه این پیشنهاد امیدوارم که افراد آینده‌نگرتر و نیرومندتر راهی برای اجرایی کردن آن بیابند.

به نظر این حقیر، اگر بتوانیم این اصلاحات را انجام داده و هم‌زمان مؤسسه انسان‌پژوهی را تشکیل دهیم، پیشرفت عظیمی در زمینه رسیدن به جواب مسئله انسان رخ خواهد داد.



۳. بودجه مؤسسه^۱

به سادگی درمی یابیم که تشکیل، سازماندهی، و مدیریت مؤسسه انسان پژوهی بسیار پرهزینه است و همان طور که به تفصیل تشریح شد، راه اندازی این مؤسسه در مقیاس کوچک، به امید توسعه آن در مراحل بعدی ثمربخش نیست. این کار خلاف هدف مدنظر است. بنابراین، باید بودجه اولیه کافی برای تأسیس این مؤسسه و بودجه سالانه ای برای تأمین مخارج جاری آن پیش بینی شود. می توان مسئله بودجه برای تأمین وجوه لازم را به دو شکل حل کرد:

۱. بودجه مؤسسه را جزء بودجه سازمان ملل متحد در نظر گرفته و آن را به یونسکو محول کرده و به تناسب میان کشورهای عضو تقسیم کنیم.

۲. درخواست از عموم مردم و تأمین منبع لازم از طریق کمک مالی بین المللی. فکر می کنم بهترین راهکار بهره گیری از هر دو منبع است. دولت ها، مخصوصاً وقتی پای کار خوبی در میان است، به شدت خسیس اند و وضع مجالس بهتر از دولت ها نیست. این ترس وجود دارد که اگر تأمین بودجه سنگین مؤسسه به کمیته مالی سازمان ملل متحد سپرده شود، ایده در نطفه خفه خواهد شد. اگر به اقدامات مجالس کشورهای مختلف دل ببندیم، درگیر موارد تراژیک مضحک بسیاری خواهیم شد.

وزیر آموزش و پرورش به مجلس می رود و درخواست تخصیص ده ها هزار اعتبار برای تصفیه آب آشامیدنی مدارس ابتدایی می کند که در آن ها سرچشمه آب مشکوک است و خطر آلودگی و همه گیری وجود دارد. وی پیشنهاد می کند که دستگاه های تصفیه آب خریداری شود. نمایندگان احزاب مختلف یکی پس از دیگری برمی خیزند و درباره ضرورت صرفه جویی و کاهش مخارج صحبت می کنند. بودجه متوازن را تحسین و وضعیت تأسف بار امور مالی را فاش می کنند. تا آن جا که وزیر، لایحه را در کیفش

1. The Budget of the Institute.

می‌گذارد و به محل کارش بازمی‌گردد. روز بعد، وزیر جنگ (یا به حرمت شما، وزیر دفاع) با لایحه‌ای برای تخصیص پنجاه میلیون دلار بودجه به منظور ساخت پادگان‌های جدید به همان مجلس می‌رود. با درخواست فوریت، سخنرانی غزایی در خصوص خطر قریب‌الوقوع جنگ و فواید آمادگی ارائه می‌دهد. برخی نمایندگان متعلق به حزب وزیر، وضعیت را برای وی آماده می‌کنند و بعد از اعتراض ضعیف دو یا سه نماینده اپوزیسیون، لایحه با رأی نام‌خوان^۱ تبدیل به قانون می‌شود.

زمانی که به مبلغ اندکی برای نجات جان زندگی کودکان بی‌گناه نیاز بود، هیچ اتفاقی نیفتاد و لایحه رد شد، اما وقتی خطر قتل و عام میلیون‌ها نفر وجود داشت، لایحه تصویب شد. وقتی به غریزه ترس توده‌ها تکیه می‌شود، کار بسیار آسان است. اگر در دل فرد ترس بکارید، راه می‌آید. موفقیت عظیم دیکتاتورهای همیشه بر مبنای ترس بوده است. همیشه خطر دشمن‌های خیالی وجود داشته است. برای کودکان، این دشمن همان لولوخرخره است و برای بزرگسالان، این دشمن در واقع همسایگان کشورند. ترس، چون هنرمندی ماهر هر بار در لباسی ظاهر می‌شود.

بنابراین، دشوار است که دولت‌ها را متقاعد کنیم تا طرح پیشنهادی را برای تأمین مخارج سنگین به مجالس ارائه کنند، حتی اگر این مخارج در راه آرمان خوبی صرف شود. به این دلیل، فکر می‌کنم که مخارج اولیه مؤسسه باید به دو بخش تقسیم شود: بخش نخست از طریق بودجه سازمان ملل و بقیه بودجه از طریق اعانه و کمک‌های مالی تأمین شود.

تعداد زیادی از مردم از آن چیزی که فکر می‌کنیم سخاوتمندترند. فقط مردم، بحق دچار سوءظن هستند. اگر نیت خوب‌تان را به مردم نشان دهید، سر کیسه را شل

۱. نوعی رأی‌شماری که در آن هر رأی‌دهنده با خوانده شدن نامش رأی خود را اعلام می‌کند و رأی به نام او ثبت می‌شود.



می‌کنند. اگر مبالغی را که هر سال توسط صلیب سرخ بین‌المللی و ملی صرف کارهای خیریه و انسان‌دوستانه می‌شود بررسی کنیم، شما نیز نظرتان عوض خواهد شد. علاوه بر سخاوتمندی عموم مردم، روش‌های دیگری برای تأمین مبالغ مهم وجود دارد. در ادامه، چند ایده به‌عنوان پیشنهاد ارائه می‌شود:

بخت‌آزمایی‌ها بسیار محبوب‌اند و چون روحیه منفعت‌جویی وجود دارد، بلیت‌های زیادی را می‌توان فروخت. اجازه دهید که یک‌بار از این حرص در راستای هدفی تحسین‌برانگیز استفاده کنیم. نه تنها می‌توان از بخت‌آزمایی‌ها برای بودجه اولیه استفاده کنیم، بلکه برای مخارج جاری سالانه نیز می‌توان روی آن حساب کرد. می‌توان بخت‌آزمایی بین‌المللی را با نام بخت‌آزمایی انسانیت به‌صورت قرعه‌کشی ماهانه با تعداد زیادی برنده انجام داد. می‌توان مطمئن بود که این منبع پایان‌ناپذیر باقی می‌ماند، و از آن‌جا که منعطف است می‌توان بنا به نیاز، تعداد بلیت‌ها را افزایش یا کاهش داد. با این کار، هر دولت باید اجازه انتقال وجوه حاصل از این روش‌ها به مقر مؤسسه را بدهد. اگر شناختم از انسان اشتباه نباشد، بخت‌آزمایی به‌تنهایی می‌تواند تمام مخارج را تأمین کند. انسان حریص و بنا به طبیعت خود قمارباز است. ولی خواهش می‌کنم به‌خاطر این آرمان هم که شده این بار صرف‌نظر کنید.

همچنین، می‌توان بدون تحمیل بار سنگین به شهروندان، مالیات‌هایی را در هر کشور وضع کرد. در ادامه، چند مثال را ذکر می‌کنم:

مالیات ثابت، مثلاً، یک دلار بابت هر گذرنامه (پاسپورت) گردشگری. گردشگری که می‌خواهد صدها و چه‌بسا هزاران دلار خرج کند، می‌تواند با پرداخت یک دلار اضافی کنار بیاید. دریافت مبلغی ثابت بابت فروش هر خودروی جدید، که در این



حالت نیز، مبلغ مطالبه شده چشم گیر نیست. پرداخت چند پنی^۱ بابت هر بلیت قطار، هواپیما یا قایق. می توان اداره ای برای وصول بین المللی سالانه سود این مالیات ها از دولت ها تأسیس کرد. حال که، سازمان ملل متحد به عرصه تمبرشناسی وارد شده است و می خواهد تمبرهای ویژه ای منتشر کند، می توان این درآمد را، که ظاهراً چشم گیر هم هست، برای مؤسسه انسان پژوهی استفاده کرد.

علاوه بر بخت آزمایی و مالیات هایی که درآمدهای مطمئن و پایدار محسوب می شوند، مؤسسه می تواند موقوفه^۲ و هدایا را نیز بپذیرد.

اما همان طور که گفتیم در این زمینه، مؤسسه باید در ابتدا به نتایج مثبتی دست یابد. به همین ترتیب، می توان روز سالانه جمع آوری کمک را ترویج کرد و همانند روز صلیب سرخ، آن را روز انسان پژوهی نامید. می توان مطمئن بود که وقتی مؤسسه

۱. پنی کوچک ترین واحد پول در کشورهای مختلف است. در حال حاضر، اسم رسمی پنی انگلیس و نام غیررسمی سکه یک سنت آمریکایی است.

۲. اجداد نویسنده، از واقفان بزرگ در ایران هستند و زمین ها و اموال بسیاری را وقف کرده اند. براساس سندهای وقفی که در کتابخانه شخصی آقای منصور رشیدی موجود است، برخی از موقوفات خاندان انتظام وزیری در اشتهارد و قریه مراد تپه شهرستان کرج است. سازمان اوقاف و امور خیریه اعلام کرد:

«سند تک برگی موقوفه میرزا عیسی وزیر (عموی پدر سید عبدالله انتظام وزیری) بی سابقه ترین اخذ سند موقوفات در کشور است. با صدور سند مالکیت میرزا عیسی وزیر، بیش از ۳۰۰ رقبه در شهرستان اشتهارد سنددار خواهد شد که با اتصال رقبات به اصل سند در سامانه جامع، این موضوع به ثبت خواهد رسید. مساحت این موقوفه که به نام میرزا عیسی وزیر به ثبت رسیده است، دو میلیون و چهارصد و هشتاد و پنج هزار متر مربع (بیش از ۲۴۸ هکتار) است. به دلیل اینکه مالکیت آن شش دانگ و عرصه و اعیان آن وقفی است، اخذ این سند برای سازمان اوقاف و امور خیریه بسیار مهم و ارزشمند به شمار می رود و ارزش ریالی این موقوفه بسیار بالا، ارزشمند، و شامل بخش های مسکونی و تجاری و زراعی است... بنا به اظهار سرپرست دفتر نمایندگی اوقاف اشتهارد، نیت این واقف خیراندیش، کمک به هزینه های حوزه علمیه، ایجاد مسجد، برپایی مراسم روضه خوانی، و کمک به افراد نیازمند است. (منصور رشیدی و علی قنبریان، خاندان انتظام وزیری: زندگی نامه و خدمات فرهنگی اجتماعی عمرانی، ص ۸۴)



اعتماد عمومی را به دست آورد، پول کم نخواهد آورد و عموم مردم هزینه‌های انجام شده را سخاوتمندانه بابت خدمات ارائه شده برمی گردانند.

همچنین انسان دوستان بزرگی وجود دارند که میلیاردها دلار خرج کرده‌اند. دلیلی ندارد که این افراد برای کمک به مؤسسه خساست به خرج دهند. احتمالاً، از طریق این کانال می‌توانیم زمین، مواد ساخت‌وساز، تجهیزات آزمایشگاهی، و غیره را خریداری کنیم. موضوع را یک بار در مطبوعات و رادیو مطرح کنید تا از نتیجه آن متعجب شوید.

من نه متخصص مالیات هستم و نه عضو هیچ کمیته خیریه‌ای، و فقط پیشنهاداتی را که از ذهنم گذشت، مطرح کردم. بی‌شک می‌توان این پیشنهادها را تغییر داد و آنها را با بهره‌گیری از افراد باتجربه تکمیل کرد. انگیزه‌ام برای نوشتن این قسمت این بود که ثابت کنم حل بسیاری از مسائل مالی چندان سخت نیست و افراد شکاک نباید در این زمینه نگران باشند.

حال، امیدوارم خواننده با من موافق باشد که مؤسسه انسان‌پژوهی، وظیفه‌ای که باید انجام دهد و ابزارهایی که برای تأسیس این سازمان لازم است، خیالی و آرمان‌گرایانه نیستند. در زمینه نتایج، آیا می‌توانید فقط یک مورد را نشان دهید که فردی با داشتن حسن‌نیت و شور و شوق و در اختیار داشتن ابزارهای مناسب، شکست خورده باشد؟ بیایید باور کنیم و پیش برویم!



۴. اندکی بدبینی^۱

با اثبات اینکه روش‌هایی که تاکنون استفاده کرده‌ایم برای هدایت انسان به راه راست ثمربخش نیستند، نتیجه گرفتیم که باید به دنبال ابزارهای دیگری بود و به عنوان راه حل پیشنهاد کردیم که انسان باید به شکل علمی بررسی شده و مرض وی تشخیص داده شود و سپس روش درمانی آن را بیابیم. با انجام مطالعه‌ای مختصر و مقدماتی درباره اصول مطرح شده، به این نتیجه رسیدیم که این ایده موهوم نیست و چشم‌اندازهایی برای یافتن جواب مسئله وجود دارد.

تا کنون خوش‌بینی زیادی از خود نشان داده‌ام، اما چون بدون شک سوءظن و بدبینی‌های بسیاری وجود خواهد داشت، بیایید خودمان را جای این افراد گذاشته و مسئله را از دید آن‌ها نگاه کنیم.

برخی می‌گویند با مطالعه علمی انسان، باید با کنار گذاشتن روح و شخصیت وی، انسان را تا سطح یک ماشین پایین بیاوریم. درست برعکس، هدف ما این نیست که از طریق هیپنوتیزم و دارو در واقع از انسان ماشین خودکاری بسازیم. هدف ما این است که مؤسسه، بیماری را تشخیص دهد و مجال بیشتری برای شخصیت حقیقی انسان در نظر گیرد. برخلاف این ایده، ما می‌خواهیم به سطح بالاتری برسیم و مانع از آن شویم که اشخاص تبه‌کار از انسان به عنوان ابزاری فاقد شعور و احساس سوءاستفاده کنند.

متقاعد کردن افراد بدبین، به خصوص زمانی که دلایل خوبی برای بدبینی دارند، کار دشواری است. ساده‌انگارانه است اگر بگوییم که با تشکیل مؤسسه انسان‌پژوهی، در زمان به نسبت کوتاهی قادریم بیماری انسان را پیدا کرده، درمان آن را فراهم سازیم و قاعده برادری و تفاهم را بین انسان‌ها حاکم کنیم.

1. A Little Pessimism.



طبیعتاً اثبات ریاضیاتی اینکه مؤسسه قادر است مسئله را به شکل مثبتی حل و جواب ایده‌آل را پیدا کند برای من دشوار است. با فرض این، بیاید آن روی سکه را ببینیم و بپذیریم که به طور مثال پس از ده سال، مؤسسه نتواند هیچ کار مهم یا چشم‌گیری برای انسان انجام دهد. نخست، نمی‌توان نتیجه گرفت که بعد از گذشت چند سال دیگر و کسب تجربه بیشتر، مؤسسه باز هم موفق نمی‌شود. دوم، بیاید ترازنامه^۱ تخیلی این ده سال را تهیه کنیم. مبالغ هنگفتی را صرف کرده و با هزاران دانشمند و نخبه سروکار داشته‌ایم. مشکلی نیست، ولی آن‌ها وقت خود و سرمایه ما را صرف این نکرده‌اند که در آخر به هیچ نتیجه‌ای نرسند. نباید فراموش کنیم که مؤسسه انسان را از هر زاویه قابل درک مطالعه می‌کند و بدینانه است اگر فکر کنیم که در طی این ده سال، مؤسسه قادر به انجام هیچ کار سودمندی برای انسان نیست. اگر بتوان تصور کرد که این مؤسسه با آن همه ابزارهای قوی قادر به کسب هیچ دستاوردی نیست، در این صورت باید تمام دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی را تعطیل کنیم.

در بررسی این مسئله از دیدگاه اقتصادی نیز، پول‌مان هدر نرفته است. به این فکر کنید که به دانشمندان کمک شده، ابزارهای کاری در اختیار محققان جوان قرار داده شده، و سود غیرمستقیمی نصیب صنعت می‌شود. قضاوت با شماست، آیا صرف هزینه برای این هدف بهتر است یا ساخت بمب‌های اتم؟

حتی در بدینانه‌ترین حالت، دلیلی برای بدبینی وجود ندارد. حتی در انکار ظرفیت نامحدود انسان، کار مؤسسه باید سودمند یا حتی فوق‌العاده سودمند باشد. ما مبالغ

۱. ترازنامه، بیلان یا صورت وضعیت مالی، یکی از صورت‌های مالی اساسی است که وضعیت مالی یک شخصیت حسابداری را در یک زمان مشخص نشان می‌دهد. ترازنامه باید توسط یک نهاد حسابرسی در پایان سال مالی تهیه گردد. ترازنامه معمولاً در پایان یک دوره مالی تهیه می‌گردد و در آن سه قلم اطلاعاتی دارایی، بدهی، و سرمایه مشخص می‌شود.

هنگفتی را صرف تخریب کرده‌ایم، زندگی میلیون‌ها نفر را نابود کرده، و شهرها را بدون هیچ‌گونه عذاب وجدانی تخریب کرده‌ایم.^۱ دولت مردان بزرگ در خاطرات خود این واقعیت‌ها را جوری نقل کرده‌اند که انگار فنجان چای می‌نوشند. بیایید یک بار هم که شده کار بزرگی برای صلاح بشریت انجام دهیم و همان قدر اشتیاق و خوش‌بینی که برای کارهای شیطانی داریم برای این کار داشته باشیم. بیایید از انجام پروژه‌ای عقب‌نشینی نکنیم که در صورت شکست کامل، ثابت خواهد شد که مزایای آن هزاران برابر معایش بوده است. سعی کنید با فکر کردن به رنج بشریت، شجاعت در حال کم‌رنگ شدن خود را از نو به دست آورید.

۱. جمله انگلیسی این است: «Raised entire cities without much remorse» و ترجمه‌اش چنین می‌شود:

«و شهرها را بدون هیچ‌گونه عذاب وجدانی برپا ساخته‌ایم.»

اما به دلیل فحوای کلام و قرائن لفظی که در جملات قبل آمده است: «ما مبالغه هنگفتی را صرف تخریب کرده‌ایم، زندگی میلیون‌ها نفر را نابود کرده.» متن را به این صورت نگاشتیم:

«و شهرها را بدون هیچ‌گونه عذاب وجدانی تخریب کرده‌ایم.»

در واقع فعل انگلیسی «Raised» که در متن اصلی آمده اشتباه است و به جای آن باید فعل «Ruined» آورده شود.

این تغییر در متن اصلی، بنابر مبنای «مخاطب‌محوری» است اما مترجمانی که «متن‌محور» هستند، چنین تغییراتی را در متن روا نمی‌دانند.



۵. چند داستان^۱

در ۲۵ می ۱۹۶۵ (۴ خرداد ۱۳۴۴) مؤسسهٔ انسان‌پژوهی دهمین سال تأسیس خود را جشن می‌گیرد! چندماه قبل، مدیرکل مؤسسه اعلام کرد که مراسم بسیار ساده برگزار خواهد شد و فقط جوایز سالانه توزیع می‌گردد و دستاوردهای ده سال نخست مؤسسه به اختصار شرح داده می‌شود. با این حال، کل جهان به‌طور خودجوش از مؤسسه تجلیل کردند و به شکل عملی مراتب قدردانی و سپاس‌گزاری بشریت از مؤسسه را نشان دادند.

از شش ماه قبل، رسانه‌های جهان برنامه‌ای را برای پوشش فوق‌العاده تنظیم کرده و تمام شهرهای مهم قول مساعدت داده‌اند. علاوه بر دریافت کمک‌های سالانه، مؤسسه تصمیم گرفت که یک صد میلیون دلار بیشتر نیز به‌عنوان نشانهٔ ویژهٔ علاقهٔ انسان به مؤسسهٔ انسان‌پژوهی جمع کند.

در طی ماه‌های اخیر، تمام روزنامه‌ها اشتراک‌هایی را برای تحقق این هدف بازکرده‌اند. روحیهٔ رقابت همه‌جا حس می‌شود. هر روزنامه و هر شهر تلاش می‌کند که از رقبای خود پیشی بگیرد. دفاتر تلویزیونی کار مطبوعات را تکمیل می‌کنند و سخنرانان، در هر کوی و برزنی، سخنرانی کرده و مخاطبین‌شان را ترغیب می‌کنند که، بدون هیچ‌گونه استنکافی، روحیهٔ همکاری‌شان را نشان دهند. خلاصه، امروز روز جشن است و شور و هیجان به اوج خود رسیده است.

در ژنو،^۲ مقرّ مؤسسه، جمع شده‌ایم. کل شهر سنگ‌فرش شده و تمام شهروندان ژنو به زندگی در این شهر افتخار می‌کنند.

1. And now some Fiction.

۲. ژنو: دومین شهر پرجمعیت کشور سوئیس پس از زوریخ است.

همان طور که می دانیم، طی همایش نخست تشکیل مؤسسه انسان پژوهی، ژنو به عنوان مقر سازمان انتخاب شد. موقعیت محوری ژنو، گذشته تاریخی شهر به عنوان یک مرکز بین المللی، تعلق آن به کشوری که از قدیم بی طرف بوده است و در اختیار داشتن ابزارهای علمی بسیار پیشرفته و امکانات میزبانی ژنو باعث شد که این شهر به گزینه ای مطلوب تبدیل شود و با اجماع انتخاب شد. دولت فدرال، کانتون^۱ شهر ژنو و همچنین ساکنان آن با سخاوت بی نظیری در امور تأسیس مؤسسه کمک کرده و آن را تسهیل کردند.

افرادی که چندسال اخیر از ژنو بازدید نکرده اند از تغییرات آن شگفت زده خواهند شد. با خروج از شهر و ورود به جاده اصلی ژنو به سمت لوزان،^۲ متوجه می شوید که کل سیمای شهر تغییر کرده است. در سمت چپ جاده بین ژنو و ورسواژه او،^۳ روی کوه های مشرف به دریاچه (که قبلاً در آن جا باغ ها و تاکستان های خصوصی قرار داشت) باغ شهر بزرگی قرار دارد. در میان درختان و بوته زارها، ساختمان های کوچک و بزرگی وجود دارد که صدها ویلا و خانه ییلاقی جزو آن هاست و تقریباً تمام دانشمندان، محققان، و کارکنان سازمان با خانواده های شان در زمین های مؤسسه، که ژنوی ها آن را شهر انسان می نامند، زندگی می کنند. اگر وقت خروج از جاده اصلی و گشت وگذار در این شهر را داشته باشید، متوجه می شوید که همه چیز به شکل هنرمندانه ای چیده شده است. ساختمان ها در میان علفزارها، درختان، و باغ گل پخش شده اند. در این سمت، ساختمان اداری باشکوهی قرار دارد و در سمت مقابل،

۱. کانتون نوعی تقسیمات کشوری است که از نظر مساحت و جمعیت در مقایسه با دیگر تقسیمات اداری مانند شهرستان، بخش یا استان کوچک ترند.

2. Lausanne.

3. Versoix.



آزمایشگاه‌ها و بیمارستان‌ها بنا شده‌اند. محوطه دانشگاه علوم انسانی، ساختمان‌های بسیاری با تالار، آمفی تئاتر بزرگ، و کتابخانه دارد. در اطراف این ساختمان‌ها، با گذر از جاده‌های کوچک متعدد، می‌توان ویلاهای گل‌کاری‌شده‌ای را دید که کودکان در محوطه جلوی آن مشغول بازی هستند یا خانم‌ها به باغ‌شان رسیدگی می‌کنند. اگر واقعاً کسی بخواهد کل محوطه را بگردد، باید چندروز وقت بگذارد و از راهنمای خبره‌ای کمک بگیرد.

به منظور بزرگداشت دهمین سال تأسیس، مراسمی در آمفی تئاتر بزرگ برگزار می‌شود. طبق برنامه‌ریزی، این مراسم محدود به سخنرانی مدیرکل و توزیع جوایز سالانه است. می‌خواهیم مراسم را برای خواننده شرح دهیم تا در جریان برنامه قرار گیرد.

تالار، که بسیار هم بزرگ است، جای خالی ندارد. مدیرکل با اعضای هیئت روی سکو هستند و اغلب اعضا در جای خود حضور دارند. افراد زیادی را می‌بینیم که به تازه‌واردها خوش‌آمد می‌گویند. راهنمای مان شرح می‌دهد که علاوه بر تمام اعضای عادی، تقریباً تمام اعضای افتخاری نیز در این رویداد رسمی حضور یافته‌اند و صدها دانشمند مشهور جهان نیز به‌صورت ویژه به این مراسم دعوت شده‌اند. برخی از مشهورترین متفکران جهان در بین دعوت‌شدگان حضور دارند. تماشاگران خوش‌شانسی که توانسته‌اند به محل برگزاری مراسم وارد شوند، روی صندلی‌های شان نشسته‌اند. روزنامه‌نگاران و فیلم‌برداران در جایگاه خود قرار گرفته‌اند. با این حال، برخلاف سایر گردهمایی‌های بین‌المللی، آرامش و ملاحظه خاصی حکم‌فرما است.

مدیرکل به جایگاه می‌رود و جلسه را آغاز می‌کند. سکوت همراه با احترامی در تالار حاکم است. با کلمات ساده و فروتنانه، تاریخچه ده‌سال نخست فعالیت مؤسسه را ارائه می‌کند و سخنرانی خود را با این جملات به پایان می‌برد:

«من و همکارانم امروز تنها به این مفتخریم که مؤسسه انسان‌پژوهی، امید بشریت را ناامید نکرده است. خوشبختی و افتخار این را داشتیم که ثابت کنیم مؤسسه قادر بوده

و هست که در جهت صلاح بشر خدمت کند. باید، قدرشناسانه، اضافه کنم که عموم مردم وقتی از کار ما آگاه شدند، هربار به درخواست مان پاسخ داده و سخاوتمندی شان به طور تصاعدی افزایش یافت. مایه دلگرمی فراوان است که برخلاف بسیاری از مؤسسات دیگر، مشکلات مادی مانع کارمان نشد. خرسندم که تصمیم خودجوش جهانی برای جمع آوری صد میلیون دلار کمک اضافی فراتر از انتظار اعضای سازمان بود. رقم دقیق تمام کمک های مالی را ندارم، چون هنوز اطلاعات همه جا را دریافت نکرده ام. یک ساعت پیش، خزانه دار کل به من اطلاع داد که براساس اخبار دریافتی تا صبح امروز، بیش از یک صد و هفتاد و پنج میلیون دلار به مؤسسه کمک مالی شده است. امیدوارم در سال آتی، بتوانیم ثابت کنیم که شایسته اعتماد مردم بوده ایم و جوهی که سخاوتمندانه در اختیارمان گذاشته شده، باید برای اهداف مدنظر مصرف شود و نتایج صرف این جوه همچنان مثبت تر از نتایج تلاش های قبلی خواهد بود. خانم ها و آقایان، اکنون در آغاز راهیم. صادقانه بگویم که ده سال نخست، سال های آزمون و خطا بود. دوباره تکرار می کنم که امیدوارم مؤسسه بتواند نظر تمام افراد شکاک را تغییر دهد.»

مدیر کل در میان سکوت همراه با احترام به صندلی خود برمی گردد، چون از همان سال های نخست تصمیم گرفته شده است که سخنرانان تشویق نشوند. رئیس کمیته توزیع جوایز نیز به نوبه خود، نظراتش را بیان می کند. بخش اصلی سخنرانی وی به شرح زیر است:

«همان طور که می دانید، سالانه هشت جایزه، هرکدام به ارزش پنجاه هزار دلار، اهدا می کنیم. چهار جایزه به کارکنان مؤسسه اختصاص دارد و چهار جایزه به افراد خارج از سازمان داده می شود که کارشان به علم انسان پژوهی کمک کرده است یا دستاوردی برای بهروزی بشر داشته اند. برندگان جوایز از میان فهرستی که در طی سال آماده می شود، توسط کمیته انتخاب می گردند. همان طور که آگاهید، هیچ کدام از اعضای



مؤسسه تاکنون جایزه نقدی را قبول نکرده‌اند. همگی آن‌ها معتقدند که زندگی‌شان از نظر مادی تأمین است و تمایلی به دریافت پول اضافی ندارند. در آخرین جلسه کمیته، پیشنهاد شد که به جای جایزه نقدی مدال افتخار به برنده اعطا شود. در این باره نیز، اختلاف نظر وجود دارد. بسیاری از اعضا، از جمله برندگان جایزه، معتقدند که اعضای مؤسسه باید الگوی ایثار باشند و ثابت کنند که انجام این وظیفه خطیر بهترین جایزه برای آن‌هاست. این مسئله هنوز حل نشده است. در طی جلسه سال بعد، شما را از نتیجه مطلع می‌کنیم.»

«فهرست برندگان جایزه مؤسسه و شرح مختصری از کارشان بدین گونه است:

۱. آقای والینوف^۱ از روسیه، بابت کارهای تحقیقاتی در زمینه تغذیه و کشف ماده‌ای مربوط به ویتامین‌ها. ظاهراً این کشف بسیار مهمی است، اما پیش از اعلام نظر قطعی، باید تحقیقاتی صورت گیرد.

۲. آقای آلوارز^۲ از شیلی، به خاطر تحقیقات روان‌شناختی در زمینه وجدان انسان و روش جدید آموزش کودکان بر مبنای این تحقیق.

۳. آقای دیویدسون^۳ از ایالات متحده آمریکا، به خاطر کشف ماده فعال غده «N» و تأثیر آن بر خشم.

۴. آقای اودمار^۴ از فرانسه، به خاطر کارهای تحقیقاتی در زمینه ستاره‌بینی و کف‌بینی، رابطه بین این دو، و پیش‌بینی شخصیت و گرایش‌های انسان براساس این مطالعه. آقای اودمار کار، آماری عظیمی را برای دست یافتن به این نتایج انجام داده‌اند.»

1. Mr. Valinov.

2. Mr. Alvarez.

3. Mr. Davidson.

4. Mr. Audemar.

«بخشی از وجوه دریافتی از برنامه ویژه جمع‌آوری کمک، برای ادامه دادن کارهای این آقایان صرف خواهد شد.»

«نام برندگان خارج از مؤسسه به شرح زیر است:

۱. آقای رامانا غوزه^۱ از هندوستان، به‌خاطر مطالعه بسیار مهم روی علوم خفیه^۲ شرق به‌صورت اعم و هند به‌صورت اخص. وی به نتایج عملی در خصوص روان‌شناسی تجربی کهن در قیاس با علم مدرن دست یافت. کار تحقیقاتی او جنبه‌های جدیدی از موضوع را روشن کرد. از این دانشمند برای حضور و فعالیت در مؤسسه به مدت شش ماه دعوت می‌شود تا از امکانات گروه روان‌شناسی بهره‌بردار.

۲. آقای هلر^۳ از آلمان، به‌خاطر کار تحقیقاتی در خصوص مواد غذایی به‌صورت اعم و جلبک دریایی به‌صورت اخص. وی مقاله علمی در خصوص "مواد غذایی و تأثیر آن بر فکر انسان" نوشته است. از ایشان نیز دعوت می‌شود که به‌صورت موقت به مدت شش ماه در مؤسسه حضور یابد. کار تحقیقاتی ایشان به‌همراه کار تحقیقاتی آقای والینوف در مؤسسه نویدبخش کاری فراگیر خواهد بود.

۳. آقای همیلتون^۴ از بریتانیای کبیر، به‌خاطر کشف امواج الکترومغناطیسی فوق‌کوتاه و تأثیر آن بر بافت‌های زنده و تغییر شکل حاصل از آن‌ها. گروه فیزیولوژی ما کار این دانشمند را دنبال کرده و بافت‌های سرطانی را با همکاری کاشف آزمایش نموده است.

1. Ramana Ghose.

۲. علوم خفیه یکی از دو شاخه «علوم» در تقسیمات قدیمی دانش‌ها در نظام آموزش مدارس اسلامی بوده است. شاخه دیگر، یعنی علوم جلیه، به طب و منطق و هندسه و غیره مربوط است که قوانین مشخصی داشت و در کتاب‌ها نوشته و در مکاتب تدریس می‌شد؛ ولی علوم خفیه (که علوم غریبه نیز نامیده می‌شوند) به نیروهای مافوق طبیعت می‌پردازد و اسرار آن در نزد عالمانش پنهان می‌ماند.

3. Mr. Heller.

4. Mr. Hamilton.



۴. آقای کالیف^۱ از بلغارستان، به خاطر تجربه‌اش در زمینه تغذیه با ماست و سبزی‌های خاص.»

سخنران این طور ادامه داد: «خانم‌ها و آقایان، تحقیق آقای کالیف شاید جالب‌ترین تحقیق از میان این چهار نفر باشد و مایل‌م چندجمله‌ای در این باره عرض کنم. سه نامزد نخست دانشمندان با تجربه‌ای هستند که سال‌ها در آزمایشگاه‌های تحقیقاتی کار کرده‌اند، ولی آقای کالیف چنین شرایطی ندارد. آقای کالیف یک کشاورز است و در مزرعه کوچک خود مشغول به کار می‌باشد. همان‌طور که می‌دانید، قرن‌هاست ماست (که با تخمیر کردن شیر تهیه می‌شود) به عنوان غذا در بلغارستان استفاده می‌شود. برخی ویژگی‌های ضدباکتری ماست شناخته شده است و برخی حتی ادعا می‌کنند که مصرف آن موجب افزایش طول عمر می‌شود. آقای کالیف، مثل یک بلغاری نمونه، به صورت مرتب ماست طعم‌دار می‌خورد و یک بار دست به آزمایش زد و ماست را با دو سبزی معطر که در برخی مناطق کشورش رشد می‌کند، ترکیب کرد. طعم جدید ماست را دوست داشت و هر روز این ترکیب را درست می‌کرد تا خود و اعضای خانواده از آن نوش جان کنند. پس از گذشت چند هفته، احساس کرد که تجدید قوا کرده است و تحمل بیشتری برای کار کردن دارد و مهم‌تر از همه، آرامش غیرمنتظره‌ای در وی پدیدار شده بود. البته هیچ کس فکر نمی‌کرد که این اثر معجون ماست باشد، تا اینکه برای انجام کاری مزرعه را ترک کرد و چند هفته‌ای از خانه دور بود. آقای کالیف شصت و پنج ساله، خسته و افسرده به خانه برگشت. طبیعتاً، تصور کرد که این علائم به دلیل سفر طولانی است. با این حال، بعد از دو هفته مصرف معجون ماست حس کرد که نیرو و نشاط به وی برگشته است. در این زمان بود که به درکی شهودی دست یافت. به خاطر آورد که پیش از شروع این رژیم غذایی همیشه خسته و کم حوصله بود

1. Mr. Kaliev.

و بعد از شروع آن، تجدید قوا شد. با تعمق در این باره، شروع به تحقیق کرد. در طی شش ماه، روی خود و اعضای خانواده آزمایش کرد. مدتی معجون ماست مصرف می کردند و مدتی آن را کنار می گذاشتند. در نهایت وی متقاعد شد که این معجون اثر قطعی بر قوای جسمانی و رفتار روانی دارد. این آزمایش را به همسایه هایش پیشنهاد کرد و بعد از مدتی، نظرش را با بقیه در میان گذاشت. یک بار در شهر، در خصوص این موضوع با رئیس مدرسه محل صحبت کرد. معلم مدرسه آقای کالیف را ترغیب کرد که این موفقیت اتفاقی را به مؤسسه خبر دهد و ما از این طریق از موضوع آگاه شدیم.»

«خانم ها و آقایان، همان طور که می دانید، یکی از اصول مؤسسه این است که شتاب زده در خصوص هیچ موضوعی قضاوت نکنیم، حتی اگر در نگاه نخست، بیچگانه به نظر برسد. هر مسئله ای که به ما ارائه می شود با رعایت بی طرفی و وسعت نظر مطالعه می گردد و بسیاری اوقات از همین طریق به دستاوردهای بزرگی رسیده ایم. به طور خلاصه، بعد از آزمایش های دقیق و جدی، نتایج مثبت و دلگرم کننده ای به دست آورده ایم. تعداد آزمایش ها را افزایش دادیم، طوری که امروز مطمئنیم موضوع جالبی برای مطالعه داریم. هنوز نمی دانیم که مواد فعال این سبزی ها چیست و چرا تنها پس از ترکیب با ماست اثر می گذارند، ولی می دانیم که این تأثیرات واقعی هستند. تیمی از محققان خستگی ناپذیر روی این موضوع کار می کنند و فکر می کنم که مسیر درستی را در پیش گرفته ایم. کشف آقای کالیف، که ناشی از مشیت الهی است، نه تنها به خودی خود اهمیت دارد، بلکه روش های جدیدی از مطالعه و تحقیق را نیز نشان مان داد.»

بعد از این اظهارات، رئیس کمیته، برندگان جوایز را فراخواند و به هر کدام یک چک پنجاه هزار دلاری و دیپلم افتخار تقدیم کرد. هریک از برندگان با عبارات ساده از مؤسسه تشکر و برای آن آرزوی موفقیت کردند.



چون نمی‌خواهیم در خصوص جزئیات خواننده را معطل کنیم به نقل مطلب یکی از روزنامه‌های مهم اکتفا می‌کنیم که در شماره ویژه خود درباره کار ده سال نخست مؤسسه منتشر کرده است.

امطالب یکی از روزنامه‌های مهم

امروز، کل جهان دهمین سالگرد تأسیس مؤسسه انسان‌پژوهی را جشن می‌گیرد. وظیفه روزنامه ما این است که در این همایش شرکت کنیم و لازم است در این موقعیت تاریخی کوتاه در خصوص مؤسسه و دستاوردهای آن منتشر نماییم. یازده سال پیش، هیئت‌های نمایندگی تعداد زیادی از دولت‌ها، طرح تأسیس مؤسسه انسان‌پژوهی را در یکی از جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه کردند. تعداد کشورهای بدین بیشتر از کشورهای خوش‌بین بود. مناظره‌ها طولانی و همراه با مواضع سرسختانه بود و این نگرانی وجود داشت که کل طرح رد شود. با این حال، بسیاری از هیئت‌های نمایندگی مشتاقانه روی آن پافشاری کردند. یکی از هیئت‌های نمایندگی آمریکای جنوبی در سخنان خود گفت:

«این طرح ارزش مخاطره دارد. بیایید شانس‌مان را امتحان کنیم. تنها خطر احتمالی آن تأمین مخارج است و خدا می‌داند که ما چه پول‌هایی را بدون هیچ‌گونه نگرانی برای مواردی صرف می‌کنیم که، اگر نگوئیم مضرتند، بیشتر اوقات هیچ استفاده‌ای ندارند.»

پس از هفته‌ها بحث، معادله تغییر کرد و تعداد حامیان طرح افزایش یافت و با اکثریت آرا پذیرفته شد. اما، چون بندی وجود داشت که از دولت‌ها می‌خواست تا ده سال آتش‌بس داده و وضعیت موجود را حفظ کنند، تصمیم گرفته شد که سال آینده، همایش دیپلماتیک بین‌المللی برای تعیین شالوده مؤسسه و ترسیم برنامه آن برگزار شود.

این همایش، در پاییز سال ۱۹۵۵ (۱۳۳۴ شمسی)، در ساختمان جدید سازمان ملل متحد برگزار شد و علاوه بر هیئت‌های دیپلماتیک، تعداد زیادی از دانشمندان متبحر به‌عنوان مشاور دعوت شدند. خوشبختانه، درباره بحث‌ها توافق وجود داشت و با موافقت در خصوص مبانی، گفت‌وگو درباره جزئیات شروع شد. کمیته‌های زیادی برای تدوین اساس‌نامه مؤسسه از دیدگاه دیپلماتیک، علمی، و مالی تشکیل شد. کنوانسیون انسان‌پژوهی در اواسط اکتبر امضا شد و عجیب اینکه تعداد امضا‌های لازم، پیش از پایان سال، روی میز دبیر کل سازمان ملل بودند.

پرفسور ژاک دلالاین^۱ به‌اتفاق آرا به‌عنوان اولین دبیرکل مؤسسه انتخاب شد. در حال حاضر، پرفسور دلالاین نه صرفاً به‌خاطر دانشی که دارد، بلکه به‌دلیل دیدگاه‌ها و ایده‌های بشردوستانه‌اش شهرت جهانی یافته است. خرسندیم اعلام کنیم که پرفسور دلالاین در ده‌سال نخست این مسئولیت را بر عهده داشته است و امروز این حق را دارد که دهمین سالگرد تأسیس مؤسسه را جشن بگیرد. ایشان توانست روحیه همکاری بی‌نظیری را میان کارکنان مؤسسه به‌وجود بیاورد و به‌خاطر صداقت و بی‌طرفی بی‌همتای ایشان تا حدی اعتبار کسب نمود که در طی این ده‌سال نخست، هیچ فردی در مؤسسه به این درجه از اعتبار نرسید و هرگز کوچک‌ترین سوءتفاهمی به‌وجود نیامد. خرسندیم که از جانب روزنامه‌مان، صمیمانه به پرفسور دلالاین بابت کارهای قبلی ایشان تبریک گفته و برای موفقیت‌های آتی‌شان بهترین‌ها را آرزو کنیم.

مؤسسه در سال‌های نخست فعالیت خود عمدتاً به‌دنبال انتخاب همکاران، ساخت و تجهیز آزمایشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها، و غیره بود. این کار عظیم، به لطف روحیه همکاری بی‌نظیر و ابزارهای مادی نیرومندی که خوشبختانه در اختیار سازمان قرار گرفت، انجام شد و مؤسسه قدم‌های بزرگی را به‌سوی پیشرفت برداشت. حومه

1. Jacques Delalain.



شهر ژنو، مقرّ مؤسسه، تبدیل به مکانی پرهیاهو شده است که در آن هزاران دانشمند، محقق، و کارکنان اداری بی‌وقفه کار می‌کنند. تمام دنیا شهر انسان را، حداقل به نام، می‌شناسند.

شاید ذکر چند نکته درباره همکاری بین‌المللی با مؤسسه خالی از لطف نباشد. گرچه، بخش زیادی از بودجه مؤسسه از طریق بخت‌آزمایی ماهانه‌ای به نام هیومن لاتری^۱ تأمین می‌شود، مالیات‌های ویژه‌ای نیز در هر کشور وضع شده است و میزان کمک‌ها، اعانه‌ها، و پویش‌های سالانه انسان‌دوستان و سازمان‌های تجاری و صنعتی مبلغ قابل‌توجهی است. قلک انسان‌پژوهی، یکی دیگر از منابع درآمد می‌باشد، که با وجود کوچکی، بسیار تأثیرگذار است. این ایده سال‌ها پیش مطرح شد و امروزه کاربرد گسترده‌ای دارد. کودکان بین هفت تا چهارده سال، به میل خود، پس‌اندازهایشان را در طول سال داخل قلک می‌ریزند و در پایان سال، این قلک‌ها به دفتر محلی مؤسسه در پایتخت هر کشور ارسال می‌شود. قلک‌ها در آن‌جا باز می‌شوند، پول‌ها شمارش شده و در قالب چک به ژنو ارسال می‌گردند. گاهی اوقات، حضور در یکی از این دفاتر در روز باز کردن قلک‌ها، به‌ویژه در پایتخت‌های بزرگ، سرگرم‌کننده و تأثیرگذار است. کل اتاق از قلک‌هایی در اندازه و رنگ‌های مختلف پر شده و اغلب همراه آن‌ها نامه‌های ساده‌ای با دست‌خط کودکان کوچک ارسال شده است. تعداد کودکانی که، در حال حاضر، در این برنامه شرکت می‌کنند بیش از نیم میلیون نفر است و مبلغ کمک‌های دریافتی در سال گذشته بیشتر از دو میلیون دلار بود.

مؤسسه توانسته است مشهورترین نخبگان جهان را در گروه‌های مختلف جذب کند. تقریباً تمام کشورها در مؤسسه نماینده دارند. یکی از وظایف اصلی مؤسسه در واقع آموزش جوانان مستعد در زمینه مطالعه علم انسان‌پژوهی است. حاضران این دوره‌ها

1. Human Lottery.

حسب معمول از میان پزشکان، زیست‌شناسان، و روان‌شناسان جوان انتخاب می‌شوند. این دوره‌ها چهار سال طول می‌کشد و دیپلم مخصوصی به شرکت‌کنندگان اعطا می‌شود. حضور در این دوره‌ها کاملاً رایگان است، ولی حاضران باید در آزمون ورودی نسبتاً دشواری قبول شوند. دوره تحصیل گروه نخست دو سال قبل تمام شد و تعداد حاضران، به محض افزایش ظرفیت افزایش می‌یابد. تعداد دانشجویان در حال حاضر حدود پانصد نفر است.

گروه هماهنگ‌سازی مهم‌ترین گروه مؤسسه انسان پژوهی است. در این گروه، دانشمندان مشهور، که بیشتر سال‌خورده‌های باتجربه هستند، هماهنگی کارهای تحقیقاتی محققان سایر گروه‌ها را بر عهده دارند. در این گروه، هیچ کار تخصصی انجام نمی‌شود و صرفاً تحقیقات سایر گروه‌ها با یکدیگر تلفیق می‌شوند.

فقط با یک مقاله نمی‌توان تمام فعالیت‌های مؤسسه را شرح داد و برای این کار به نوشتن چندین کتاب نیاز است. بنابراین، آن دسته از خوانندگان که علاقه‌مند به کسب اطلاعات بیشتر در این باره هستند می‌توانند به سال‌نامه مؤسسه رجوع نمایند یا کتابی را که به تازگی به نام «ده سال مطالعه انسان»^۱ منتشر شده است، مطالعه کنند و تمام اطلاعات لازم را در آن بیابند.

بیایید نگاهی اجمالی بیندازیم و ببینیم که کارهای تحقیقاتی اصلی مؤسسه، در این ده سال پرماجرا، چه بوده است.

به نظر ما، طبقه‌بندی انسان مهم‌ترین کار مؤسسه در این سال‌ها بوده است که هم‌اکنون در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد. با تحقیقات بسیار کامل و مطالعه دقیق، مؤسسه توانسته است روش‌هایی را برای دسته‌بندی انسان‌ها، بر مبنای خصوصیات وراثتی و گرایش‌ها، به شش گروه یا دسته ابداع کند. این دسته‌ها به دسته‌های فرعی نیز

1. Ten Years of Human Study.



تقسیم می‌شوند که هنوز تکمیل نشده‌اند و با توجه به ظرفیت‌شان خارج از حیطهٔ این مقاله است. این دسته‌بندی، که تا حدی به دسته‌بندی گروه‌های خونی شبیه است، با فرد کاملاً معمولی شروع می‌شود و به انسان تقریباً کامل می‌رسد. مؤسسه دریافته است که در میان انسان‌های ظاهراً معمولی، بسیاری از افراد بیمار و حتی خطرناک هستند. براساس روش‌های مؤسسه، این دسته‌بندی نسبتاً ساده است.

بعد از نتیجهٔ نخست، مؤسسه تلاش کرد که ابزارهایی برای اصلاح و تعدیل این کاستی‌ها بیابد. در این حوزه نیز، تاکنون نتایج، بسیار دلگرم‌کننده بوده است. آن‌ها روشی را یافتند که به‌صورت کلی ترکیبی از درمان آسیب‌شناختی و درون‌ریزشناسی و بهره‌گیری از فرآیند نوین هیپنوتیزم است. گاهی اوقات، به جراحی و رژیم غذایی ویژه‌ای نیاز می‌باشد. مؤسسه تاکنون هزاران نفر از متخصصان کشورهای مختلف را به مقر خود دعوت کرده و آن‌ها را با این روش‌ها آشنا نموده است و در حال حاضر، نتایج خوبی از کاربرد این روش‌ها در برخی کشورها حاصل شده است.

دسته‌بندی کاملاً بی‌نقص است، ولی نگارندهٔ این مقاله درباره درمان و اصلاح با یکی از متخصصان مؤسسه مصاحبه کرد. این متخصص شرح داد که: «مؤسسه سعی می‌کند، همانند مدرسه، فرد را از سطح پایین به سطوح بالاتر برساند و بیشتر اوقات متقاضی با موفقیت در آزمون‌های قبول می‌شود.» او گفت که «با این حال هنوز برای انتشار آمار آمادگی نداریم. ما از تمام سوابق کار تحقیقاتی که تاکنون در مؤسسه انجام شده است و گزارش‌های دریافتی از کشورهای مختلف با دقت نگهداری می‌کنیم. برای اطمینان صددرصدی از نتیجهٔ کار، به وقت بیشتری نیاز داریم و خودتان می‌دانید که پیش از اطمینان کامل، خیلی مایل به خودنمایی نیستیم.» وی افزود: «فقط می‌توانم بگویم که در حال حاضر می‌توانیم انسان را در یکی از شش گروه قرار دهیم و این کار را می‌توان بعد از آزمایشی، نه‌چندان دشوار و پیچیده، انجام داد. اگر نتوانیم فرد را به‌طور کامل درمان کنیم، حداقل می‌دانیم با چه نوع فردی سروکار داریم. می‌توانیم

نوزادان را به همین روش‌ها دسته‌بندی کنیم و در این مورد، اصلاح و تعدیل ظاهراً آسان‌تر است. فقط می‌توانم بگویم که به نتایج بسیار جالبی رسیده‌ایم.»

دو سال پس از کشف دسته‌بندی و بعد از آزمایش‌های روزانه به مدت طولانی، مؤسسه فراخوان برگزاری همایش بین‌المللی مطالعه و بررسی «برخی جنبه‌های جدید رفتار انسان» را منتشر کرد. طی این همایش، هیئت مؤسسه لایحه قانونی ویژه‌ای را برای تصویب و اجرا در هر کشور پیشنهاد کرد.

بخش نخست این پروژه تصریح می‌کند که تمام نوزادان باید در بدو تولد دسته‌بندی شوند. کارهای ثبت احوال باید به شکلی انجام شود که کارت دسته‌بندی در همان بدو تولد ثبت گردد و نامه مربوط به این دسته‌بندی در گواهی تولد نوزاد منعکس شود.

این لایحه توسط کشورهای بسیاری تصویب شده است، ولی به علت فقدان متخصصان مجرب، در همه جهان اجرایی نشد. مؤسسه امیدوار است که با برنامه آماده‌سازی گسترده‌ای که انجام شده است، ظرف چند سال، اغلب پزشکان بتوانند سیستم جدید را فراگیرند و متخصصان زایمان بتوانند نوزادان را در بدو تولد دسته‌بندی کنند. مؤسسه تصور می‌کند که به علت اهمیت این دسته‌بندی برای آینده هر فرد، انجام این کار اهمیت بیشتری از گواهی واکسیناسیون دارد، که امروزه تقریباً در تمام جهان الزامی است.

بخش دوم این پروژه به بزرگسالان می‌پردازد. طبیعتاً، دسته‌بندی تمام ساکنان کشور بسیار پیچیده است، اما براساس پیشنهاد مؤسسه، هیئت‌های نمایندگی قطعنامه‌ای را تصویب کردند که طبق آن باید گزارشی را برای دولت متبوع‌شان ارسال کرده و آن‌ها را در باره نحوه تدوین لایحه در خصوص دسته‌بندی اجباری برخی متقاضیان سِمَت‌های دولتی یا نامزدهای مجلس و شورای شهر راهنمایی کنند.

این قانون در چند کشور اجرایی شده است و در این قانون تصریح شده که، اگر بر طبق کارت دسته‌بندی، شخص جزو دو دسته برتر نباشد، صلاحیت وی رد می‌شود.



سایر کشورها نیز طرح‌هایی را تصویب کرده‌اند که اگر فرد جزو سه دسته برتر نباشد، صلاحیت وی برای تصدی سمت‌های بالا رد می‌شود. علاوه بر این اقدامات رسمی، بسیاری از سازمان‌های بزرگ تجاری و صنعتی در هنگام استخدام کارکنان‌شان از دسته‌بندی استفاده می‌کنند.

طبیعتاً، هر فرد می‌تواند درخواست کند که توسط یک پزشک واجد شرایط طبقه‌بندی شود. براساس شیوه قابل قبول دسته‌بندی شود و نتیجه آزمایش مخفی باقی بماند. مؤسسه این بخش از کار خود را برای آینده بسیار تأثیرگذار می‌داند و امیدوار است که با تکمیل و تعمیم این کار، گام بلندی به‌سوی بهبود رفتار انسان برداشته شود. علاوه بر این روش که آن را دستاورد اصلی تحقیقات می‌دانیم، مؤسسه تحقیقات دیگری نیز انجام داده است که هریک از آن‌ها در حوزه خود حائز اهمیت هستند. اجازه دهید که به اختصار برخی از این تحقیقات را ذکر کنیم.

بر مبنای تحقیقات نوین روان‌شناختی، روش جدیدی برای تربیت اخلاقی در حال آزمایش است. حدود دو سال است که مؤسسه با همکاری یونسکو، از این روش در یک‌صد مدرسه ابتدایی استفاده می‌کند.

در حوزه زیست‌شناسی، نتایج حاصل به همان اندازه چشم‌گیرند و صرفاً در دسترس عموم مردم قرار ندارند. آزمایش‌ها درباره برخی تغییرات در زمینه وراثت بر اثر رادیواکتیویته نویدبخش است. غدد درون‌ریز جدیدی کشف شده‌اند و اصول حاکم بر آن‌ها مطالعه شده است. در عرصه روان‌شناسی، کاربرد معقول هیپنوتیزم (به شکلی کاملاً جدید) آزمایش شده است و مؤسسه امیدوار است که برخی بیماری‌های روانی را درمان کند.

تحقیقات درباره برخی کتاب‌های بسیار کهن، ناشناخته یا بدفهمیده‌شده، موضوع دیگری است که مؤسسه چندان مایل نیست در خصوص آن حرف بزند. یکی از

اعضای مؤسسه به شکل مبهمی گفت که به نتایج غافل گیرکننده‌ای در تمام حوزه‌ها دست می‌یابیم، ولی توضیح بیشتری در این باره نداد. می‌توان صفحات زیادی در این باره نوشت، اما آن چه گفتیم برای اثبات اهمیت کار مؤسسه کافی است. معتقدیم که طی ده سال آتی، بسیاری از پرسش‌هایی که تاکنون پاسخ روشنی نداشته‌اند شفاف‌سازی خواهند شد. وظیفه هر شهروند روشن فکری است که به این محققان پرشور و شوق که با فداکاری عظیمی، بدون حساب‌گری نهایت تلاش خود را انجام می‌دهند ادای احترام کند.

از آن جا که می‌خواهیم این مقاله را با خوش‌بینی به پایان برسانیم، خرسندیم که بر این واقعیت تأکید کنیم که، به لطف آرامش ده سال اخیر، دبیرخانه سازمان ملل متحد خواستار این شده است که سال آینده نخستین گردهمایی مجدد همایش خلع سلاح برگزار شود. آرزو می‌کنیم که این همایش کاملاً موفق باشد و ما را به برادری و تفاهم بین انسان‌ها نزدیک‌تر کند.

.....

این قسمت را به سیاق داستان نویسان نو شتم و از خوانندگان بابت ضعف‌های فنی و تصویرسازی ضعیف آن عذرخواهی می‌کنم. آیا برخی از خوانندگان به خوش‌بینی من می‌خندند؟ در این صورت، باید به آن‌ها بگویم که کتاب‌های ژول ورن^۱ و پس از آن هربرت جورج ولز^۲ باعث خنده بسیاری شده‌اند، ولی این موضوع نه تنها مانع تحقق پیش‌گویی‌های‌شان در حوزه فنی نشد، بلکه حتی از تصور طرفداران‌شان نیز فراتر رفت. در صورت دسترسی به ابزارهای لازم، آیا هیچ دلیل موجهی وجود دارد که فکر کنیم نمی‌توانیم به همان میزان موفقیت در عرصه انسانی برسیم؟

1. Jules Verne.

2. H. G. Wells.



۶. درخواستی از دولت‌های جهان و سازمان ملل متحد^۱

در پایان این کتابِ مختصر، می‌خواهم آزادانه از رؤسای دولت‌های جهان و هیئت‌های نمایندگی‌شان در سازمان ملل متحد واخواهی کنم. آیا آن‌ها واقعاً از وضعیت وحشتناک جهان و وضعیتی که بشریت درگیر آن است باخبرند؟ در هنگام نوشتن این سطور، فوق‌العاده نگرانم. امروز (یکم دسامبر ۱۹۵۰ مصادف با ۱۰ آذرماه ۱۳۲۹)، ابرهای متراکم افق را تاریک کرده‌اند و نمی‌دانم آیا هنوز وقت هست و این کتاب اصلاً دیده خواهد شد؟ با این حال، با روحی آشفته، امیدم را حفظ کرده و سعی می‌کنم باورم را به حسنِ نیت رهبران مسئولیت‌پذیر نگه دارم.

آقایان، اگر جزو آن دسته از افراد هستید که وجه انسانی‌تان بر وجه حیوانی غالب است، باید به سرعت و با ایمانی نو اقدام کنید. خواهش می‌کنم که طول عمر کوتاه تیره‌روزانه خود را در نظر نگیرید و به افق‌های دورتر بنگرید. صرف‌نظر از اینکه متعلق به جناح چپ یا راست یا بین این دو باشید، همه ادعا می‌کنید که مایلید به بشریت خدمت کنید و سرنوشت شوم انسان را بهبود بخشید. پس چرا نمی‌توانید فصل مشترکی را بین خودتان بیابید؟ آیا بچه‌گانه نیست که هرکدام از شما ادعا می‌کند شاه‌کلید رفع مشکلات را در اختیار دارد و روش‌های سایرین اشتباه و بی‌خاصیت است؟ به فرض اینکه در ادعای خود صادق باشید، آیا احمقانه نیست که به جای ترکیب دیدگاه‌های مختلف، یکدیگر را متقابلاً متهم می‌کنید؟ در حال حاضر، گردهمایی‌ها و همایش‌های تان صرفاً محدود به تهمت‌زدن می‌باشد، چیزی که انسان‌های خردمند را برآشفته است. آیا شرح جلسات تان را می‌خوانید؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا از سخنان‌تان خجالت نمی‌کشید و فکر نمی‌کنید که آیندگان در خصوص شما و روش‌های تان چه خواهند گفت؟

1. Appeal to the World Governments and the United Nations Organization.

معتقدم که با وجود مشکلات ظاهراً برطرف ناشدنی و موانع متعدد پیش رو، اگر رهبران قدرت‌های بزرگ، بدون تبلیغات، حضور روزنامه‌نگارها، و دوربین‌ها، گرد هم بیایند و صادقانه با یکدیگر گفت‌وگو کنند، در چند جلسه می‌توانند مبنایی برای درک و همکاری با یکدیگر بیابند ولی برای حصول این موفقیت باید چند شرط برقرار باشد: اراده واقعی برای کمک به بشریت، صداقت کامل، فراموش کردن کامل منافع شخصی و موقت، کنار گذاشتن ایده‌های خام، تعصب، و داشتن بلندنظری عاری از منفعت‌جویی شخصی.

بهتر از من می‌دانید که این شرایط وجود ندارد. چرا؟ چون، شما رهبران جهان، روشن‌فکرتر و انسان‌تر از سایرین نیستید. ترس، نفرت، و طمع عمیقاً در شما ریشه دوانده و نتوانسته‌اید آن‌ها را از قلب‌تان بیرون کنید. به اندازه هر انسان دیگری بیمارید، ولی شجاعت اعتراف به این موضوع را ندارید و مادامی که فرد، بیماری خود را انکار کند، به دنبال علاج هم نخواهد بود. به همین دلیل، در گفت‌وگوهای‌تان، حقیقت را پنهان می‌کنید، واقعیت‌ها را تغییر می‌دهید و تلاش می‌کنید که به طرف مقابل نارو بزنید. از آن‌جا که طرف مقابل نیز از همین روش‌ها استفاده می‌کند، به جای جو تفاهم و درک، جو سوءظن و بی‌اعتمادی ایجاد می‌کنید. در یک کلام، به جای پیشرفت به عقب باز می‌گردید.

برخی از شما فکر می‌کنید که از طریق زور و سماجت، می‌توان رژیم‌ها را به مردم تحمیل کرد و افراد تحت سلطه این رژیم‌ها بعد از مدتی به آن عادت می‌کنند. رهبرانی که چنین نگرشی دارند روان‌شناسان ضعیف و مورخان بدی هستند. آیا آن‌ها فکر می‌کنند که جهان از بدو خلقت همین شرایط را داشته است؟ آیا نمی‌فهمند که با تکامل اجتماعی به این وضعیت رسیده‌ایم؟ آیا آن‌ها نمی‌بینند که دیکتاتورها (حتی اگر زمانی خوب باشند) نمی‌توانند همیشه پا بر جا باقی بمانند؟ گرچه به دلیل



ابزارهای مدرن تهدید و اجبار که در اختیار دارند، به‌سختی می‌توان آن‌ها را به زیر کشید.

بیاید مسئله را از زاویه دیگری بررسی کنیم و این اصل را بپذیریم که انسان بیمار است. در این صورت، تحلیل آسان می‌شود. هر نوع دولتی که بر این مردم بیمار حاکم کنید دیر یا زود رو به زوال می‌گذارد، زیرا برای رهبری هر دولتی از هر قسمی که باشد نیازمند افراد هستیم و وقتی افراد دانا نباشند، اقدامات‌شان نیز عاقلانه نیست و پس از مدتی، دولت به اصطلاح ایده‌آل به‌اندازه هر دولت دیگری فاسد می‌شود.

حداقل از لحاظ نظری، دولت دموکراتیک به‌ظاهر تقریباً بی‌نقص است. همه‌چیز بر مبنای خواست اکثریت است و حقوق اقلیت نیز رعایت می‌شود و دولت منتخب مردم قاعداً باید بر مردم حکمرانی کند. صادقانه بگویید، الان وضعیت به این منوال است؟ آیا انتخابات بی‌نقص، قضات صادق، و احزاب سیاسی و دولت‌ها پاک‌اند؟ آیا واقعاً به منافع واقعی مردم خدمت می‌کنند؟ عزیزان، شما مشکلات و ریشه‌های مسئله را هزاران برابر بهتر از من می‌دانید.

وضعیت در رژیم کمونیستی یا هر رژیم دیگری نیز به همین منوال است. حتی با پذیرش این فرض که چنین رژیمی در آغاز بی‌نقص است، شرایط برای مدت طولانی مساعد باقی نمی‌ماند. رهبران دغل‌باز و بزرگ‌کم نیست و در بهترین حالت بعد از گذشت یک قرن، چرخه جدیدی با همان شیاطین شروع می‌شود.

این مسئله را نیز نباید فراموش کرد که رژیم را نمی‌توان تا ابد تحمیل نمود. درست است که توده‌های محروم در وهله نخست غذا و حق حیات می‌خواهند. اگر همیشه در این وضعیت باقی بمانند، در این صورت پیشرفت چه معنایی دارد؟ در صورتی که، سرنوشت‌شان بهبود یابد، قاعداً مطالبات دیگری خواهند داشت و انکار این حقیقت به معنای انکار تفاوت بین انسان و حیوان است. اگر افرادی به این فلسفه باور دارند که باید انسان را تبدیل به حیوان کنیم، چه می‌توان به آن‌ها گفت!

کار تحقیقی که در این کتاب مطرح شد (یعنی، مطالعه علمی انسان توسط مؤسسه‌ای که به همین منظور تأسیس شده است) نمی‌تواند مخالف هرگونه ایدئولوژی مذهبی یا سیاسی باشد. اگر صادقانه می‌خواهیم راه رستگاری را بیابیم، نمی‌توانیم هیچ‌گونه اعتراضی به مطالعه علمی انسان داشته باشیم.

افراد مذهبی و خدا‌باور نباید از چیزی بترسند. علم و تحقیقات علمی نمی‌تواند به هیچ یافته ضد مذهبی برسد. اگر مؤمنان این‌گونه فکر نمی‌کنند، ایمان راسخی ندارند و این موضوع ثابت می‌کند که در اعماق قلب‌شان شک وجود دارد. افرادی که باور مذهبی ندارند و در تردید به سر می‌برند باید با رضایت مطالعه علمی انسان را بپذیرند، چیزی که به احتمال زیاد بسیاری از وجوه تاریک زندگی بشر را روشن می‌کند.

افرادی که فکر می‌کنند هم‌اکنون پاسخ ایده‌آل را یافته‌اند و تحقیق در این باره ارزش ندارد کوتاه‌نگر، کله‌شق، و احمق یا متعصب‌تر از متعصب‌ترین افراد مذهبی هستند. این افراد (در صورت وجود) باید حداقل عقل و درایت کافی برای پذیرش این موضوع داشته باشند که در هیچ حوزه‌ای، به پاسخ ایده‌آل نرسیده‌ایم و فاصله زیادی تا رسیدن به این پاسخ وجود دارد و همچنان خواهد داشت. آیا هنوز گروه‌هایی وجود دارند که برای برخی منافع پنهانی می‌خواهند دیدگاه‌شان را به زور به سایرین تحمیل کنند؟ امیدوارم این‌گونه نباشد و اگر هست، مطمئنم که اعضای‌شان بسیار محدود است. به هر حال، این افراد خطرناک‌اند.

مایلم که همچنان خوش‌بین و معتقد باشم که هیچ گروه مهمی، از هر نوعی، وجود ندارد که آگاهانه در خدمت شر باشد و، در مقابل، همه گروه‌ها می‌خواهند به روش خود در خدمت خیر باشند. به همین دلیل از صمیم قلب از تمام رهبران، رؤسای کشورها، و تمام افراد صاحب قدرت در امور جهان می‌خواهم که تبدیل به قصاب



میلیون‌ها انسان بی‌گناه نشوند. از آن‌ها استدعا می‌کنم که گرد هم بیایند و درباره این دو نکته توافق کنند:

تشکیل مؤسسهٔ انسان‌پژوهی بر طبق خطوط کلی ترسیم‌شده در این کتاب و برقراری آتش‌بس به مدت ده سال، حفظ وضعیت موجود، و دستیابی به توافق موقت بین دولت‌هایی که با هم اختلاف‌نظر دارند. اگر بعد از این ده سال کار تحقیقاتی، نتیجهٔ حاصل، برای ادامهٔ مسیر، مثبت و دلگرم‌کننده تلقی نشد، به سادگی می‌توانند به همان روش‌های سابق خود بازگردند. در این مسیر، چیزی از دست نمی‌دهند. حتی در صورت شکست کامل، بشریت این شانس را پیدا می‌کند که در طی این ده سال نفس بکشد.

آیا انسان‌های خردمندی هستند که این توصیه را بشنوند؟



۲. درخواستی از خوانندگان^۱

در قسمت قبلی، درخواست خودم را از دولت‌های جهان و سازمان ملل متحد مطرح کردم. با این حال، درباره نتیجه درخواستم توهم ندارم. رهبران آن‌قدر گرفتار مسائل روزمره خود و اقتضائات موقت هستند که وقت آزاد ندارند. آن‌ها فکر می‌کنند که در حال رهبری کردن هستند، چه بسا متأسفانه بدون اینکه بدانند رهبری می‌شوند. آن‌ها همانند دندان‌های چرخ ماشین هستند که به وسیله یک محور پنهانی، که تحت کنترل‌شان نیست، می‌چرخند. حداکثر کاری که می‌توانند انجام دهند این است که حرکت‌شان را شتاب بخشند یا به تعویق بیاورند. علاوه بر این، براساس شیوه‌ای منسوخ، آن‌ها عادت دارند که وظیفه‌شان را صرفاً دفاع از منافع کشور بدانند. در کل، آن‌ها فاقد وسعت نظر برای آینده‌نگری و یافتن روش‌هایی برای در نظر گرفتن این منافع در کنار منافع جهان هستند. بنابراین، کاملاً طبیعی است که هر بار گرد هم می‌آیند، به جای اعتمادسازی، به یکدیگر بی‌اعتماد می‌شوند.

نمونه‌های فراوانی وجود دارد که در طی سی سال گذشته، سرشناس‌ترین دولت‌مردان اشتباهات خیره‌کننده و خطاهای جبران‌ناپذیری داشته‌اند. مجموع این اشتباه‌ها منجر به دسته‌گل جنگ جهانی دوم شد. آن‌ها که به سختی از این جنگ خلاص شده‌اند، انگار که هیچ درسی از آن فرانگرفته‌اند و شتاب‌زده به دنبال جنگ جهانی سوم هستند. کمبودهای اولیه جامعه ملل در سال‌های نخست فعالیت آن، گواه روشن این کوتاه‌نظری‌ها است. این کوتاه‌نظری‌ها چنان ضربه‌ای به شالوده این نهاد زد که وقتی برای جلوگیری از جنگ جهانی به اعتبار و نفوذ آن نیاز داشتیم، کل ساختار مؤسسه همچون خانه‌ای پوشالی فرو ریخت.

1. Appeal to the Readers.



در همان آغاز اختلاف بین دو کشور، جامعه ملل باید مداخله می‌کرد و بررسی بی‌طرفانه پرونده و یافتن راهکار منصفانه مسئله برای این سازمان بسیار ساده بود. ولی افسوس که بیشتر اوقات یکی از این کشورهای کوچک جزء اقرار یکی از ابرقدرت‌ها بود و آن‌ها تمام تلاش‌شان را می‌کردند تا عدالت را از مسیر خود منحرف کنند. وقتی مسئله به کمیسیون‌ها و کمیته‌ها ارجاع می‌شد، به این معنی بود که هرگز بررسی نمی‌شود. حمله به کشور دیگر رنگ واقعیت به خود گرفت و همه چیز به آرامی رخ داد.

اگر در آن روزها در رابطه با جنگ به منچوریان^۱ به عدالت و منصفانه رفتار می‌شد، آیا واقعاً جلوگیری از جنگ جهانی دوم ممکن نبود؟ یکی از ابرقدرت‌ها مداخله در آن وقت را برخلاف منافع خود می‌دانست و بعداً هزینه گزافی برای این رفتار اشتباه پرداخت.

در همایش خلع سلاح ژنو، به وضوح هیچ صداقتی وجود نداشت. از همان روز نخست، هریک از طرفین تلاش کردند که طرف مقابل را فریب دهند. آن‌ها خواهان خلع سلاح، البته برای طرف مقابل بودند. در این باره، می‌دانم که حتی کشورهای کوچکی که فهرست تسلیحات‌شان را ارائه می‌کردند، گاهی اوقات آن را دو برابر ذکر می‌کردند تا پس از خلع سلاح، همان میزان تسلیحات را داشته باشند. آیا با چنین روحیه‌ای، می‌توان انتظار داشت که به دستاورد مثبتی برسیم؟

در این چند سطر، می‌خواهم موضوع را به کسانی یادآوری کنم که به آسانی فراموش می‌کنند و به جوانان نیز وضعیت دوران قبل از خودشان را توضیح دهم. امروزه نیز، وضعیت دقیقاً به همان منوال است. می‌خواهم از گروه‌های مختلف انسان‌ها درخواستی کنم. وظیفه مقدس هرکسی است که هر کاری، ولو کوچک را برای نجات

۱. نام منطقه شمال شرقی کشور جمهوری خلق چین است.



بشریت انجام دهد. با این حال، همان‌طور که در پیش‌گفتار این کتاب گفتم، دولت‌مردان، دانشمندان، و نخبگان عمیقاً گرفتار جاده و مسیر خودشان شده‌اند و نور چراغ‌شان مانع از این می‌شود که دورتر را ببینند. اغلب آن‌ها خودبین و متظاهرند و نظرات سایرین را مسخره می‌کنند. توده‌های مردم (پاک‌ترین بخش بشر) متأسفانه، در نتیجه اقتضائات زندگی و خوبی ذاتی‌شان، به‌سادگی مطیع و ابزار دست سایرین می‌شوند. بنابراین، امیدوارم که درخواستم پژوهاک قوی‌تری میان دسته‌ای پیدا کند که بین این دو دسته قرار دارند. آن‌ها نیروی بالقوه عظیمی دارند، ولی بیشترشان متوجه آن نیستند. آن‌ها مسئولیت بسیار سنگینی دارند و باید بیدار شوند.

خوانندگان عزیز، شما این کتاب کوچک را خواندید. می‌توانستم کتاب طولانی‌تری بنویسم. در واقع، هر قسمت این کتاب را می‌توان تبدیل به کتابی کامل کرد. اما، می‌دانم که افراد فرصت مطالعه کتاب‌های قطور را ندارند. علاوه بر این، نمی‌خواهم اثری عالمانه خلق کنم. تنها هدف و آرزویم بیداری حس مسئولیت و روحیه کار گروهی در انسان‌های نیک‌خواه است. باید تشخیص دهیم که وظیفه عظیم و رفیعی بر دوش ماست.

اگر با طرحی که ارائه کردم موافقت کنید، وظیفه دفاع از آن را بپذیرید. اگر توصیه‌ها و اصلاحاتی مدنظر دارید، آن‌ها را مطرح کنید. اگر با این طرح موافق نیستید، آن را نقد کنید و با استدلال منطقی ثابت کنید که عملی نیست و تلاش نمایید که ابزارهای جایگزین دیگری را بیابید. بی‌کار ماندن گناه است. وظیفه شماست که کاری انجام دهید.

ظاهراً، مبارزه‌ای ابدی در زندگی وجود دارد که نمی‌توان آن را تغییر داد، ولی می‌توانیم میدان اثر آن را تغییر دهیم. بیایید به‌جای مبارزه تحت نفوذ غرایز شیطانی و گرایش‌های بنیادی‌مان، با استفاده از ویژگی‌های انسانی‌مان مبارزه کنیم. بیایید برای برادری در جهان و کاهش آلام‌مان مبارزه کنیم. بیایید علیه بیماری‌های جسمی و



روحی مان مبارزه کنیم. افتخار و شجاعت در این مبارزات حداقل در حدواندازه میدان جنگ است.

اگر تشکیل مؤسسه انسان‌پژوهی را می‌پذیرید و فکر می‌کنید که مزایایی برای بشر دارد، از امروز تبدیل به یکی از نمایندگان خستگی‌ناپذیر آن شوید. وقت آزاد، و تمام انرژی‌تان را برای نشر این ایده به‌کار گیرید. با دوستان‌تان صحبت کنید، گردهمایی برگزار کنید و تلاش نمایید انسان‌های خیرخواهی را که به تقدیر انسان باور دارند پیدا کنید. بر نمایندگان مجلس و سران دولت‌تان فشار بیاورید. آن‌ها را وادار کنید که برای حصول این هدف تلاش کنند. در یک کلام، در زندگی شخصی‌تان، تلاش کنید که یک انسان باشید. سعی کنید یاد بگیرید و درک کنید که نیکی به اطرافیان بیشتر از مبارزه برای گرفتن حقوق خود رضایت‌بخش است. می‌دانم که این کلمات و جملات ارزش‌شان را از دست داده‌اند و مبتذل شده‌اند. با روحیه عمیق خیرخواهی و جدی گرفتن‌شان، می‌توان به آن‌ها زندگی بخشید. فراموش نکنید که همیشه استثناهایی وجود دارند، تلاش کنید خودتان یکی از آن‌ها باشید و سایرین را نیز پیدا کنید. فراموش نکنید که عشق واقعی صرفاً احساسی انسانی است و مرهمی جادویی برای تمام آلام انسان می‌باشد. نفرت بزرگ‌ترین قدرت مخرب است و کسانی که فکر می‌کنند نفرت دستاوردی برای‌شان دارد، از همان ابتدا محکوم به شکستند. برادری شاه‌کلید خوشبختی‌هایمان است و اگر یک روز همه از این چوب جادو بهره‌مند باشند، تیره‌روزی از زندگی رخت برمی‌بندد.

با این روحیه برادری، کتاب را به پایان می‌رسانم و تأکید می‌کنم که برادری مسیری بی‌مانند برای رستگاری همگانی است.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع متن ترجمه شده

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵، الاشارات و التنبیها، قم: البلاغه.
۳. انوری، حسن، ۱۳۸۲، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، چ دوم.
۴. بیانی، مهدی، بی تا، کتاب شناسی کتاب های خطی، به کوشش: حسین محبوبی اردکانی، نشر انجمن آثار ملی.
۵. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، ۱۳۸۵، دیوان حافظ، محقق و مصحح: محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، نشر زوار، چ چهارم.
۶. [امام] خمینی، سیدروح الله، ۱۳۸۶ش، تحریر الوسيلة (ترجمه فارسی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چ دوم.
۷. دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، ارشاد القلوب الی الصواب، قم: شریف رضی، چ اول.
۸. رشیدی، منصور و قنبریان، علی، ۱۳۹۹ش، خاندان انتظام وزیری: زندگی نامه و خدمات فرهنگی اجتماعی عمرانی، طراح جلد و صفحه آرا: مهندس علیرضا رشیدی، ناظر فنی: مؤسسه فرهنگی هنری «نوین پژوهش فیاض»، تهران: انتشارات میراث فرهیختگان، چ دوم.
۹. سعدی، مصلح الدین، ۱۳۸۵، کلیات سعدی، تصحیح: محمدعلی فروغی، تهران: هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)، چ اول.
۱۰. فتحی، مهدی، ۱۳۸۶، خودهپینوتیزم، تهران: موج زندگی، چ اول.
۱۱. قنبریان، علی، ۱۳۹۵ش، شیطان کیست؟، ویراستار: مؤسسه فرهنگی هنری نوین پژوهش فیاض، تهران: درخت زندگی، چ اول.
۱۲. محمدی، امین، تحلیلی بر پایان نامه های حوزه اسناد تاریخی و نسخ خطی، فصلنامه نقد کتاب میراث، سال دوم، شماره ۵، بهار ۱۳۹۴، ص ۲۰۵-۲۳۶.
۱۳. مرتضوی امیری، سیددیوسف، ۱۳۹۶ش، تجمل گرایی در سبک زندگی اسلامی: پژوهشی در زندگی تجمل گرایانه از منظر قرآن کریم، تهران: میراث



- فرهنگ‌نگاران با همکاری و نظارت: مؤسسه فرهنگی هنری «نوین پژوهش فیاض»، چ اول.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۶، آموزش فلسفه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چ هجدهم.
۱۵. مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادی‌گری، تهران: صدرا.
۱۶. مظفر، محمدرضا، ۱۳۹۶ش، آموزش آسان منطق: ترجمه و تلخیص کتاب المنطق به صورت پرسش و پاسخ، مترجم: علی قنبریان، تهران: میراث فرهنگی‌نگار، چ اول.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳ش، ترجمه قرآن، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چ دوم.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱ش، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۱۰.
۱۹. نراقی، احمد، ۱۳۷۸، معراج السعادة، تحقیق و تصحیح: محمد نقدی، قم: هجرت، چ ششم.
۲۰. نراقی، محمد مهدی، ۱۳۷۷ش، علم اخلاق اسلامی (ترجمه جامع السعادات)، مترجم: سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران: حکمت، چ چهارم.
۲۱. هاموند، کریدون، ۱۳۸۴، راهنمای تلقینات و استعارات هیپنوتیزمی، مترجم: مدرسین انجمن علمی هیپنوتیزم بالینی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری پردازش هوشمند علانم، چ اول.
۲۲. هزارجریبی استرآبادی، محمدکاظم، ۱۳۹۵ش، مجموعه آثار محمدکاظم هزارجریبی: کاشف العدل اقناعیه برهانیه، مصحح و محشی: علی قنبریان و علی کریمی، تهران: صبا، چ اول.



پژوهش‌های مشترک استاد منصور رشیدی و دکتر علی قنبریان

کتاب‌ها

۱. خاندان انتظام‌وزیری: زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی، اجتماعی، عمرانی: چاپ اول: (نشر میراث فرهیختگان/ اردیبهشت ۱۳۹۸)
چاپ دوم: (نشر میراث فرهیختگان/ مرداد ۱۳۹۹) / همراه با نمایه.
۲. بیان اجمالی زندگانی میرزا موسی وزیر تفرشی، میرزا عیسی خان وزیر، سیدعبدالله خان انتظام‌السلطنه، سیدمحمد انتظام‌السلطنه (بینشعلی)، سیدعبدالله انتظام‌وزیری، و سیدنصرالله انتظام‌وزیری:
چاپ اول: (نشر میراث فرهیختگان/ اسفند ۱۳۹۸)
چاپ دوم: (نشر میراث فرهیختگان/ آبان ۱۳۹۹) / همراه با نمایه.
۳. زندگی‌نامه و خدمات خاندان انتظام‌وزیری در دوره قاجار و پهلوی (نشر میراث فرهیختگان/ آذر ۱۳۹۹).
۴. زندگانی و فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی سیدنصرالله انتظام‌وزیری (نشر میراث فرهیختگان/ ۱۴۰۰ش)

5. HUMAN FRATERNITY (Miras Farhikhtegan Publications / 2021)

لوح فشرده

اسناد، مدارک، و تصاویر خاندان انتظام‌وزیری (نشر میراث فرهیختگان/ اردیبهشت ۱۳۹۸).

مقالات

۱. مقاله «عملکرد خاندان انتظام‌وزیری در تحولات دوره پهلوی اول و دوم»، فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ‌نامه خوارزمی، سال هفتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۹، ص ۳۴-۵۷.



۲. مقاله «مسجد و حوزه علمیه‌ای که به همت امین‌الدوله در دوره قاجار بنا نهاده شد: مسجد شب‌زنده‌دار قطب معنوی شهر تهران»، همشهری محله، مناطق ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، پهنه مرکزی شهر تهران، یکشنبه ۱۵ تیر ۱۳۹۹، سال شانزدهم، شماره ۷۵۹، ص ۱۱.

۳. مقاله «خلاصه‌ای از زندگی‌نامه میرزا موسی وزیر (وزیرلشکر ناصرالدین شاه قاجار): میرزا موسی تفرشی باجناغ قائم‌مقام فراهانی»، ماهنامه زمان بیداری، سال دوم، ۶ آذر ۱۳۹۸، شماره ۱۴، صفحه ۴.

۴. مقاله «اهداء ۳ سند به سازمان اسناد ملی ایران»، ۵ آذر ۱۳۹۸، سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی سایت: <http://ical.parliran.ir>، لینک: <https://b2n.ir/589441>.

۵. مقاله «میرزا عیسی خان تفرشی، وزیر باتدبیر و نیکوکار دوره قاجار»، ماهنامه کتیبه، سال یازدهم، مرداد ۱۳۹۸، شماره ۶۴، صفحه ۱.

۶. مقاله «عیسی خان وزیر، دولتمرد خیرخواه»، ماهنامه زمان بیداری، سال دوم، ۷ مرداد ۱۳۹۸، شماره ۱۲، صفحه ۵.

۷. مقاله «دولتمردی برای تمامی فصول: مروری بر خدمات میرزا عیسی خان وزیر که تا امروز ادامه دارد»، همشهری محله، شنبه ۲۲ تیر ۱۳۹۸، سال پانزدهم، شماره ۷۲۹، ص ۶-۷.

۸. مقاله «میرزا موسی مستوفی وزیر باکفایت ناصرالدین شاه قاجار»، فصلنامه فیفتاو، سال دوم، شماره ۶، بهار ۲۰۱۹، صفحه ۱۵-۲۲.

Mirza Mousa Mostofi the Qualified Minister of Nassereddin Shah Qajar, FIFTAW, Second Year, Vol.6, Spring 2019, P.15-22.



۹. مقاله «نقاشی ناصرالدین شاه از فرخ خان امین الدوله»، سایت کتابخانه مجلس: www.ical.ir، لینک: yon.ir/h1w2L؛ سایت پایگاه خبری نسخ خطی: <http://manuscripts.ir>، ۱۳۹۸/۰۳/۱۲.
۱۰. مقاله «سند تقدیر ناصرالدین شاه قاجار از میرزا عیسی خان وزیر»، سایت کتابخانه مجلس، www.ical.ir، ۱۳۹۸/۰۲/۰۳، لینک: yon.ir/euGmq.
۱۱. مقاله «میرزا عیسی خان وزیر ناصرالدین شاه قاجار: بیان زندگانی، خدمات، و معرفی موقوفات برجای مانده از وی»، فصلنامه علمی - تخصصی تاریخنامه خوارزمی، دانشگاه خوارزمی، سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۹، ص ۷۰-۹۶.
۱۲. مقاله «سیاسی‌ترین خانه تهران: خانه مستوفی‌الممالک گوه‌ری زیبا در محله سنگلج است»، همشهری محله، پهنه مرکزی: مناطق ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، یکشنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۹، سال شانزدهم، شماره ۷۷۸، ص ۱۵.
۱۳. مقاله «عمارت میرزا حسن مستوفی‌الممالک در شهر تهران»، ۲۷ آبان ۱۳۹۹، سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی (<http://ical.parliran.ir>).
۱۴. مقاله «امین‌الدوله نخستین قلمرو سبز عمومی بوده که اکنون اثری از آن نیست: نخستین پارک تهران کجاست؟»، همشهری محله، پهنه مرکزی: مناطق ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، یکشنبه ۹ آذر ۱۳۹۹، سال شانزدهم، شماره ۷۸۰، ص ۱۲-۱۳.

فهرست اعلام

اسامی اشخاص

آق اولی، فرج الله، ۳۳

آلوارز، ۲۵۲

ابن سینا، ۱۹۸

استخری، احسان الله، ۸۸

اسکندر کبیر، ۱۴۸

امام صادق علیه السلام، ۱۲۶

امام علی علیه السلام، ۴۵

انتظام وزیری، سید عبدالله، ۱۹، ۲۱،

۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲،

۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۵۶،

۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳،

۶۵، ۶۷، ۷۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹،

۹۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۴۳

انتظام وزیری، سید محمد، ۴۸

انتظام وزیری، سید نصرالله، ۳۳، ۴۱،

۴۵، ۴۸، ۵۵

انتظام وزیری، لیلا، ۴۸

انتظام السلطنه، سید محمد، ۱۹، ۲۸،

۴۱، ۴۹، ۵۵، ۹۳

انصاری، عزیزه، ۴۹

انصاری، ماه تابان، ۴۹

انصاری، نصرالله، ۴۸

انوری، حسن، ۴۳، ۶۵، ۱۰۷، ۱۱۰،

۱۱۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷

اودمار کار، ۲۵۲

ایرونیگ، ای.سکز، ۲۱۰

باقری، لیلا، ۱۰۷

بیات، سهام السلطان، ۲۱

بیانی، مهدی، ۲۲۳

بینش آق اولی، اردشیر، ۶۱

جبل عاملی، محمد، ۶۰

حافظ، شمس الدین محمد، ۱۴۲،

۱۴۳

حالت، ابوالقاسم، ۱۱

خمینی، سیدروح الله، ۲۸، ۵۶،

۱۵۷، ۱۵۸

دلایلین، ژاک، ۲۵۷

دولت آبادی، حسام الدین، ۶۲



- دونوئی، پیر لوکنت، ۳۶، ۵۷
 دیلمی، حسن، ۱۲۶
 دیویدسون، ۲۵۲
 رایشنباخ، هانس، ۲۱۹
 رشیدی، منصور، ۲۸، ۳۴، ۴۱، ۹۳
 ۹۶، ۹۸، ۱۰۶، ۲۴۳
 رعدی آذرخشی، غلامعلی، ۶۳
 زاهدی، فضل‌الله، ۲۸، ۵۶، ۵۸
 زند انصاری، فرح‌علیا، ۳۶، ۴۸
 سبجانی، جعفر، ۱۱۱
 سحاب، غلامرضا، ۲۹، ۳۶، ۵۲، ۱۰۷
 سردار فاخر حکمت، ۲۸
 سعدی، مصلح‌الدین، ۱۰۵، ۱۹۸
 سلیمانی‌پور، روح‌الله، ۹۷، ۱۰۷
 شریفی، احمد حسین، ۱۰۸
 شریفی، احمد هوشنگ، ۳۴
 شلیک، موریتس، ۱۵۲، ۲۱۹
 شمس‌العرفا، ۴۱
 شیطان، ۱۳۷، ۲۰۲
 صفیعلی شاه، حسن، ۳۶، ۸۷، ۸۸
 صلح‌جو، علی، ۹۷، ۱۰۷
 صهبا، ابراهیم، ۹
 طبرسی نوری، حسین بن محمدتقی، ۱۷۷
 طرفی، عباس، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۱۰۷
 طیرانی، بهروز، ۴۸، ۱۰۷
 عباسی، محمدرضا، ۴۸، ۱۰۷
 علاء، حسین، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۵۶، ۵۸
 عیسی مسیح، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۶
 غفاری، ابراهیم، ۱۹، ۱۰۸
 غفاری، فرخ، ۱۹، ۱۰۸
 غفاری، محمود، ۴۱، ۴۲
 غوزه، رامانا، ۲۵۳
 فایگل، هربرت، ۲۱۹
 فتحی، مهدی، ۲۱۰



- فرانک، فیلیپ، ۲۱۹
 فلا ماریون، ۱۸۳
 فیشته، ۲۱۵
 فیلد، سوت، ۲۱۰
 قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم، ۲۸
 قنبریان، علی، ۹۳، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۷، ۲۴۳
 قوام السلطنه، ۵۶
 کارل، الکسیس، ۱۹۶
 کارنپ، رودلف، ۲۱۹
 کالیف، ۲۵۴، ۲۵۵
 کاوه، احمد، ۲۸
 کرونین، آرچیبالد جوزف، ۱۴۲
 کریم خان زند، ۳۶، ۴۸
 کوپرنیک، ۱۶۱
 کوستلر، آرتور، ۳۶، ۱۰۷
 گالیه، ۱۶۱
 گودل، کورت، ۲۱۹
 لاتری، هیومن، ۲۵۸
 لینکلن، آبراهام، ۱۴۶
 مارکس، کارل، ۱۴۹
 مارگریت، ۴۸، ۹۸
 محمد ﷺ، پیامبر گرامی اسلام، ۱۰۳
 محمدرضا شاه، ۳۳، ۴۸، ۵۶، ۵۹
 محمدی، امین، ۲۲۳
 مرتضی قلی خان بیات، ۵۶
 مزدک، ۱۳۴
 مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۰۴
 ۱۰۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 مصدق، محمد، ۲۸، ۵۶
 مطهری، مرتضی، ۱۴۲
 مظفر، محمدرضا، ۱۱۵
 مکارم شیرازی، ناصر، ۸۶، ۹۸، ۱۴۲، ۱۹۴
 مندل، ۱۶۱
 مور، راسل، ۸۰
 موسی نبی، ۱۳۶
 مهدی موعود ﷺ، ۱۷۷
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام دوم، ۲۸
 میرزا بزرگ قائم مقام اول، ۲۸



- یزدان‌پناه، ۲۸، ۵۶
یوسفی، غلامحسین، ۱۹، ۱۰۸
- میرزا عیسی خان وزیر، ۲۸، ۴۱، ۴۲،
۲۴۳، ۵۵
میرزا موسی وزیر تفرشی، ۲۸، ۴۱
- نراقی، احمد ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۹۸
نراقی، حسن، ۱۹، ۱۰۸
نراقی، محمد مهدی، ۱۹۵
نشاط، ۶۵
نصیری، محمد، ۳۳
نویرث، اتو، ۲۱۹
- والینوف، ۲۵۲، ۲۵۳
وحیدنیا، سیف‌الله، ۳۶
ورن، ژول، ۲۶۳
ولز، هربرت جورج، ۲۶۳
- هاموند، کریدون، ۲۱۰
هان، هانس، ۲۱۹
هزارجریبی، محمدکاظم، ۱۳۶، ۱۳۷
هلر، ۲۵۳
همایونی، مسعود، ۱۰۸
همیلتون، ۲۵۳
هویدا، امیرعباس، ۲۱



می‌کنند، ۱۴۲

فهرست اشعار

آه و افغان کز میان برچید رخت، ۶۱
اگر این درنده‌خویی ز طبیعتت بمیرد،

۱۹۸

انتظام آن رادمرد آن نیکخوی پاکباز،

۶۳

ای دریغا ای دریغا انتظام از دست

رفت، ۹

این انتظام ما که به خاکش گذاشتیم،

۶۰

بیا تا جهان را به بد نسپریم، ۱۹

خال مه‌رویای سیاه و دانه فلفل

سیاه، ۱۰۵

دردا که پیر فقر و فنا انتظام رفت، ۶۵

دلیر آمدی سعدیا در سخن، ۱۰۵

دیدار با وزیر مردمدار در حوالی

بهشت، ۱۰۷

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را، ۱۰۶

عبدالله آن‌که مهر و صفایش مرام بود،

۶۲

کس ندیدم در جهان از خاص و عام،

۱۱

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر



فهرست کتاب‌ها و مقالات

- آموزش آسان منطق، ۱۱۵
آموزش فلسفه، ۲۲۰
- خانندان غفاری کاشان، ۱۹، ۱۰۸
خودهیپنوتیزم، ۲۱۰
- ده‌سال مطالعه انسان، ۲۵۹
- ارشاد القلوب الی الصواب، ۱۲۶
الاشارات و التنبیهات، ۱۹۸
اصول تصوّف، ۸۸
انسان، موجود ناشناخته، ۱۹۶
- بوستان، ۱۰۵
- پنجاه نکته بنیادی ترجمه، ۹۷، ۱۰۷
- سالنامه تفرش، ۲۹، ۳۶، ۵۲، ۱۰۷
ستاره‌شناسی عامه‌پسند، ۱۸۳
سرنوشت بشر، ۳۶، ۵۷، ۶۷، ۹۳، ۹۹
سفرنامه ظهیرالدوله، ۴۱
- تاریخ سلسله‌های طریقه نعمه‌اللهیه
در ایران، ۳۳، ۱۰۸
تفسیر نمونه، ۱۹۴
- جامع السعادات، ۱۹۵
- عرفان الحق، ۸۷، ۸۸
عکس‌های تاریخی، ۸۵
علل گرایش به مادی‌گری، ۱۴۲
علم اخلاق اسلامی، ۱۹۵
عهد ترقی، ۳۶، ۵۸
- حیوانات توپچی، ۸۵، ۸۷، ۱۰۷
خاطرات نصرالله انتظام، ۴۸، ۱۰۷
خانندان انتظام‌وزیری، ۸۵، ۲۴۳



- فرهنگ بزرگ سخن، ۴۳، ۶۵، ۱۰۷،
۱۱۰، ۱۱۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۷
- فرهنگ درست‌نویسی سخن، ۱۹،
۱۰۸
- فلسفه اخلاق، ۱۰۸
- قرآن کریم، ۸۶، ۸۸، ۹۸، ۱۰۷،
۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۶۰،
۱۸۴
- کتاب‌شناسی کتاب‌های خطی، ۲۲۳
- کلیات سعدی، ۱۹۸
- کلیدهای پادشاهی، ۱۴۲
- گفتمان و ترجمه، ۹۷، ۱۰۷
- ما و شاهنامه، ۱۹، ۱۰۸
- مبانی سرنوشت یا ادراک ماورای
حواس، ۳۶، ۱۰۷
- مجله وحید، ۳۶، ۵۷، ۸۵
- مدیران صنعت نفت ایران، ۱۹، ۲۱،
۲۸، ۳۳، ۴۸، ۱۰۷
- معراج السعاده، ۱۳۱، ۱۹۸
- المنطق، ۱۱۵
- نجم‌الثاقب، ۱۷۷
- نظری تازه به عرفان و تصوف، ۳۶،
۳۷، ۵۷، ۱۰۷
- نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، ۱۰۴
- فهرست آیات و روایات



فهرست آیات قرآن

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ
 هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ (زمر ۱۸)، ۱۶۰
 إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَالتَّجَمُّلَ وَيَكْرَهُ
 الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ، ۱۲۶
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ
 اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولَى
 الْأَلْبَابِ (آل عمران ۱۹۰)، ۱۸۴
 إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا
 (فرقان ۴۴)، ۸۶
 أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمْ
 الْغَافِلُونَ (اعراف ۱۷۹)، ۸۶
 حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
 (زمر ۳۸)، ۱۰۶
 فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون
 ۱۴)، ۸۶
 قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ (اسراء
 ۸۴)، ۱۱۱
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره
 ۲۳۱)، ۱۳۸
 وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران
 ۱۸۹)، ۱۳۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
 تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
 مَا لَا تَفْعَلُونَ (صف ۲)، ۱۴۲
 يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ
 مَسْجِدٍ (اعراف ۳۱)، ۱۲۶

فهرست کشورها، شهرها، و مناطق

روسیه، ۲۳۷، ۲۵۲	آلمان، ۱۹، ۵۷، ۲۳۷، ۲۵۳
زوریخ، ۴۲، ۲۴۸	آمریکا، ۱۹، ۴۸، ۵۵، ۶۱، ۶۷، ۹۸
ژاپن، ۲۳۷	۱۹۶، ۲۱۱، ۲۵۲
ژنوو، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۱۵۵، ۲۴۸	آمریکای جنوبی، ۲۵۶
۲۴۹، ۲۵۸، ۲۷۰	اروپای شرقی، ۱۵۴
سانفرانسیسکو، ۱۰۰، ۱۷۹	اروپای مرکزی، ۱۵۴
سوئیس، ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۲۴۸	اشتوتگارت، ۵۶
شوروی، ۵۹، ۱۵۰، ۱۵۴	اشتهدارد، ۲۴۳
شهر ری، ۴۹	انگلیس، ۵۸، ۲۴۳
شیکاگو، ۷۲، ۷۸	ایلی‌نوی، ۷۲
شیلی، ۲۵۲	برن، ۴۳، ۵۵
صحرای آلاموگوردو، ۱۹۶	بغداد، ۵۹
عربستان سعودی، ۴۸	بلغارستان، ۲۵۴
فرانسه، ۲۵۲	بلوک اشتهدارد، ۴۲
فنلاند، ۲۳۷	پراگ، ۵۵
	چین، ۲۷۰
	خانی‌آباد، ۴۵



یونان، ۱۴۷

کانتون، ۲۴۹

کرج، ۲۴۳

لاسه، ۵۵، ۱۵۳

لوزان، ۲۴۹

لهستان، ۱۰۰، ۱۷۹

مرادپه، ۲۴۳

منچوری، ۲۷۰

ناکازاکی، ۱۹۶

نیومکزیکو، ۱۹۶

واشینگتن، ۵۵، ۷۸

ورسوآژه‌او، ۲۴۹

ورشو، ۵۵، ۱۵۴

وین، ۶۳، ۲۱۹

هلند، ۱۵۳

هندوستان، ۲۵۳

هیروشیما، ۱۹۶



فهرست سازمان‌ها، نهادها،

انجمن‌ها، و دانشگاه‌ها

اتحادیه ملل، ۱۰۰، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹

اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه،

۵۵

اداره کل تحقیق اوقاف، ۴۱

انتشارات صدرا، ۱۴۲

انتشارات میراث فرهیختگان، ۹۳

انتشارات وحید، ۳۶، ۱۰۷

انجمن اخوت، ۳۳، ۵۷

بازرسی شاهنشاهی، ۲۸

بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، ۸۸

جامعه ملل، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۶۹،

۲۷۰

دادگاه بین‌المللی دادگستری، ۱۵۳

دادگاه داوری داوری، ۱۵۳

دادگاه کیفری بین‌المللی، ۱۵۳

دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۳۴

دانشکده فلسفه دانشگاه تهران، ۱۹

دانشگاه تهران، ۳۴، ۱۰۷

دانشگاه علوم انسانی، ۲۵۰

دانشگاه لاسال، ۵۵، ۷۲، ۷۸، ۸۰

دایره اطلاعات وزارت امور خارجه،

۵۵

دبیرستان ایران و آلمان، ۵۵

دفتر کل سیاسی وزارت امور خارجه،

۵۵

سازمان اوقاف و امور خیریه، ۲۸،

۲۴۳

سازمان ملل متحد، ۴۸، ۱۰۰، ۱۵۳،

۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۳۱، ۲۳۴،

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱،

۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴،

۲۶۹

شرکت ملی نفت ایران، ۲۱، ۲۸، ۳۳،

۵۶، ۵۷، ۵۹

صلیب سرخ، ۲۴۲، ۲۴۳

کتابخانه ملی ایران، ۵۳



همایش جهانی خلع سلاح، ۲۶۳،
۲۷۰، ۲۳۷

کنفرانس خلع سلاح، ۱۵۵، ۱۷۲

گارد شاهنشاهی، ۵۶

یوروپول، ۱۵۳

یونسکو، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۶۲

لژ ستاره، ۵۷

لژ صفا، ۵۷

لژ ملی ایران، ۵۷

لژ مهر، ۵۷

لژ وفا، ۵۷

متفقین، ۵۶

مؤسسه انسان‌پژوهی، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰،

۱۰۱، ۱۰۲، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳،

۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۲

مؤسسه خیریه کهریزک، ۴۸

مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، ۳۳،

۳۴، ۱۰۷

وزارت امور خارجه، ۱۹، ۲۸، ۵۵،

۵۸، ۹۸

فهرست قراردادها، رویدادها، و

منشورها

انقلاب اسلامی، ۵۹، ۹۷

انقلاب فرانسه، ۱۴۷، ۱۶۲

پیمان بغداد، ۲۹، ۵۸

جنگ جهانی اول، ۸۶، ۱۰۱، ۱۴۸،

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲

جنگ جهانی دوم، ۵۶، ۱۰۱، ۱۰۲،

۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۶۹،

۲۷۰

جنگ‌های صلیبی، ۱۵۸

قرارداد کنسرسیوم، ۱۹، ۵۸

قیام ۱۵ خرداد، ۲۸

کودتای ۲۸ مرداد، ۵۹

منشور کبیر، ۱۴۷

منشور ملل متحد، ۱۰۰، ۱۷۹



فهرست ابنیه

آرامگاه ابن بابویه، ۴۹

امامزاده سیدعبدالله، ۴۹

حرم امام رضا، ۲۱

مدرسه اقدسیه، ۵۵

دیگر اسامی

آدرنالین، ۲۰۵

بریج، ۲۰۸

بمب اتم، ۱۴۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۵،

۲۲۶

بهشت، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۶۶

پانکراس، ۲۰۵

پنی سیلین، ۲۲۵

جهنم، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۹۹

سالیسیلات، ۲۲۶



فهرست سلسله‌ها و خاندان‌ها

پهلوی (خاندان)، ۴۸

جمهوری اسلامی، ۹۷

قاجار، ۱۹، ۲۸، ۵۵، ۱۳۱

مغول، ۱۵۲



فهرست مکاتب

کمونیسم، ۱۳۴، ۱۵۹

مکتب اپیکوری، ۱۹۱

مکتب پوزیتویسم، ۲۱۹

مکتب رواقی، ۱۹۱

مکتب سالتیریر، ۲۱۱

مکتب کورنائی، ۱۹۱

هیپنوتیزم، ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۲



عملکرد خاندان انتظام‌وزیری در تحولات دوره پهلوی اول و دوم

منصور رشیدی^۱

علی قنبریان^۲

چکیده

سید عبدالله و سید نصرالله انتظام‌وزیری از صاحب‌منصبان دوره پهلوی هستند. این دو برادر از خاندان معروف وزیری بوده و اجدادشان در زمان قاجار، خدماتی را انجام داده‌اند. وزیری‌ها از سادات تفرش هستند و با چندین واسطه به امام زین‌العابدین (ع) می‌رسند. این دو برادر از تأثیرگذاران در دوره پهلوی بوده و در داخل و خارج از ایران، مناصبی داشته‌اند؛ همچون ریاست بر برخی از وزارت‌خانه‌ها، مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران، سفیر در برخی از کشورها، نمایندگی ایران در سازمان‌های بین‌المللی، و ریاست مجمع عمومی سازمان ملل متحد. علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و اجرایی، در حوزه فرهنگ نیز فعالیت داشته‌اند. از موارد آن می‌توان به تألیف و ترجمه کتاب، عضویت در شورای مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، خادم افتخاری آستان قدس رضوی، و تولیت موقوفات خاندان وزیری اشاره کرد. موقوفات مزبور در راستای خدمت‌رسانی به مردم و دستگیری از فقرا و ضعفای جامعه بوده و هم‌اکنون نیز در جریان است. تبیین و تحلیل زندگی‌نامه و شرح فعالیت‌های این دو شخصیت (سید عبدالله و سید نصرالله انتظام‌وزیری) رسالت نوشتار حاضر است. در گردآوری اطلاعات و اسناد از هر دو روش کتابخانه‌ای و میدانی استفاده شده است و روش پردازش اطلاعات نیز تبیینی - تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: سید عبدالله انتظام‌وزیری، سید نصرالله انتظام‌وزیری، تاریخ معاصر، مناصب حکومتی، پهلوی.

عملکرد خاندان انتظام‌وزیری در تحولات دوره پهلوی اول و دوم



۱. پژوهشگر تاریخ و سرپرست مقبره میرزا عیسی وزیر Mansoorrashidi2017@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری دانشگاه تهران ghanbarian.howzeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۲۳

مقاله «عملکرد خاندان انتظام‌وزیری در تحولات دوره پهلوی اول و دوم»، فصلنامه علمی - تخصصی تاریخ‌نامه خوارزمی، دانشگاه خوارزمی، سال هفتم، شماره بیست و نهم، بهار ۱۳۹۹، ص ۳۴-۵۷، نویسندگان: منصور رشیدی و علی قنبریان.



استاد منصور رشیدی (مترجم کتاب حاضر)
صعود به قله دماوند / ۱ مهر ۱۳۹۹



علی قنبریان (مترجم کتاب حاضر)

صعود به قله شاخی میراجی / ۲۰ اسفند ۱۳۹۹

استان کردستان، شهرستان مریوان



بیان اجمالی زندگانی

چاپ دوم

میرزا موسی وزیر نفرشی
میرزا عیسی خان وزیر
سید عبدالله خان انتظام السلطنه
سید محمد انتظام السلطنه (بینشعلی)
سید عبدالله انتظام وزیری
و سید نصرالله انتظام وزیری



مؤلف:
منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان

بیان اجمالی زندگانی

مؤلف: منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان



HUMAN FRATERNITY

Seyyed Abdollah Entezam Vaziri

HUMAN FRATERNITY

Author: Seyyed Abdollah Entezam Vaziri



Collect and Organize:
Mansour Rashidi / Dr. Ali Ghanbarian





چاپ دوم



زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی، اجتماعی، عمرانی

خاندان وزیر

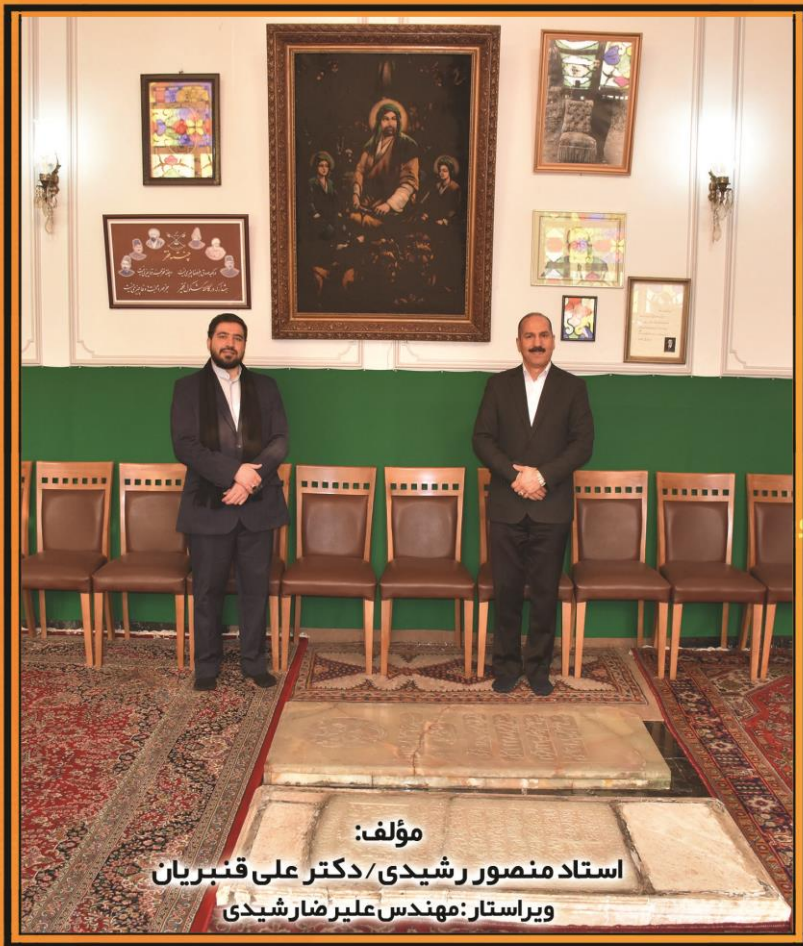
مؤلف: استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان

زندگی‌نامه و خدمات فرهنگی، اجتماعی، عمرانی
خاندان وزیر

مؤلف: استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان



زندگی نامه و خدمات خاندان انتظام‌وزیری در دوره قاجار و پهلوی



مؤلف:

استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان
ویراستار: مهندس علیرضا رشیدی

زندگی نامه و خدمات خاندان انتظام‌وزیری در دوره قاجار و پهلوی

مؤلف: استاد منصور رشیدی / دکتر علی قنبریان